

نثر پلٹان

«سوسیالیسم»

و

میراث چاوز



فهرست	صفحه
مقدمه	۱
کارنامه اقتصادی دولت چاوز (۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸)	۶
موضع ما پیرامون ارتباط رهبران آمریکای لاتین با ایران	۲۵
اعتراض به سیاست های فرصت طلبانه IMT در قبال چاوز	۴۷
بحث آزاد	۷۰



مراد شیرین

ترجمه: کیوان نوفرستی

کمتر رئیس جمهوری است که مرگ وی، به ویژه پس از بالغ بر یک دهه حاکمیت در کشور، بتواند به چنین فورانی از غم و اندوه حقیقی هزاران شهروند بیانجامد. بلافاصله پس از اعلام درگذشت هوگو چاوز فریاس، هزاران نفر از مردم به خیابان‌ها ریختند تا برای رئیس جمهوری که دیگر از دست داده اند، سوگواری کنند.

سرهنگ دوم چاوز، که نخستین رئیس جمهور منتخب ونزوئلا در فوریه ۱۹۹۹ بود (پس از شکست به عنوان یک کودتایی در سال ۱۹۹۲)، تأثیر قابل توجهی بر ارتقای شرایط مادی زندگی میلیون‌ها نفر از شهروندان فقیر ونزوئلا از طریق برنامه‌های اصلاحی چندانجانبه‌خود- یا همان به اصطلاح «انقلاب بولیواری»- داشته است.

با بکارگیری ثروت عظیم نفتی در جهت راه اندازی «میسئون» های مختلف در طی بیش از ۱۴ سال گذشته- و برخلاف اکثر دیگر کشورهای نفتی که این درآمد تقریباً به طور کامل به اقلیت بسیار کوچکی اختصاص می‌یابد- نرخ های فقر و بی سوادی شدیداً کاهش یافتند و استانداردهای سلامت و زندگی کارگران، فقرا و شهروندان عادی ونزوئلا افزایش پیدا کردند.

به همین دلیل است که توده های مردم در طول سه دوره انتخابات ریاست جمهوری به او رأی دادند و در موارد متعددی، به خصوص در بحبوحه کودتای ۲۰۰۲ که به برکناری موقت چاوز انجامید، به خیابان‌ها آمدند تا از او و سیاست‌هایش پشتیبانی کنند.

پیشینه چاوز

هنگامی که چاوز در سال ۱۹۹۹ انتخاب شد، ۱۴.۵ درصد از کل نیروی کار بیکار بودند و تولید ناخالص داخلی سرانه در سطح ۴،۱۰۵ دلار قرار داشت. تا سال ۲۰۰۹، نرخ بیکاری تقریباً به نصف (۷.۶ درصد) و تولید ناخالص داخلی سرانه به ۱۱،۴۰۴، یعنی بیش از دو برابر، رسیده بود! این پیشرفت در چارچوب رشد قابل ملاحظه جمعیت کشور از ۲۳،۸۶۷،۰۰۰ در سال ۱۹۹۹ به ۲۸،۵۸۳،۰۰۰ در سال ۲۰۰۹ محقق شده بود. فقر نیز به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافت: فقر مطلق از نرخ ۲۳.۴ درصد در ۱۹۹۹ به ۸.۵ درصد در سال ۲۰۱۱ سقوط کرد.

سیاست راه اندازی «میسئون» ها (مأموریت) برای تلاش به منظور حل مشکلات جدی اجتماعی، تأثیر مهمی بر جامعه داشته است. به عنوان مثال، مرگ و میر نوزادان اکنون پایین تر از سال ۱۹۹۹ است و از نرخ ۲۰ مرگ در هر ۱۰۰۰ تولد زنده، به نرخ ۱۳ مرگ از هر ۱۰۰۰ تولد زنده در سال ۲۰۱۱ رسیده است. این نتیجه مستقیم فعالیت «میسئون باریو آدنتر» (بهداشت و درمان)، «میسئون مرکال» (توزیع مواد غذایی) و «میسئون آبیتات» (مسکن) بود.

«میسوین رایبسون» نیز ۱.۵ میلیون نفر از بزرگسالان را قادر ساخته است تا خود را از بی‌سوادی رها سازند. برخی تحلیلگران حتی ونزوئلا را اکنون کشوری «بدون بی‌سوادی» توصیف کرده اند.

«میسوین» های متفاوت دیگری هم هستند که تلاش دارند تا به طیف گسترده ای از مشکلات جامعه بپردازند. تمامی این ها از طریق رونق صادرات نفتی، که عواید آن در سال ۲۰۱۱ به رقم ۶۰ میلیارد دلار می رسیده است، تأمین شده اند (در سال ۱۹۹۹، عواید نفتی در سطح ۱۴.۴ میلیارد دلار قرار داشت).



اما «چاویست»^۱ ها نمی توانند مشکلات بزرگ پیش روی ونزوئلای امروز را نادیده بگیرند:

* تورم، که در سطح ۳۱.۶ درصد قرار دارد (در سال ۱۹۹۹ این رقم ۲۳.۶ درصد بود).

* افزایش عظیم جرایم خشن، که به بیش از ۱۶ هزار مورد قتل در سال ۲۰۱۲ رسید. یک نهاد غیر دولتی (NGO) این رقم را تقریباً ۲۱،۷۰۰ مورد می داند (این رقم به آن معناست که نرخ قتل کشور، به ۷۳ در هر ۱۰۰،۰۰۰ نفر می رسد؛ نرخی که بیش از دو برابر کلمبیا، یعنی ۳۱ در هر ۱۰۰،۰۰۰ نفر، است؛ آن هم با وجودی که کشور کلمبیا درگیر دو جنگ چریکی در قلمرو خود است!)

مهم تر از همه، چشم اندازهای اقتصادی ونزوئلا در مقایسه با سایر کشورهای آمریکای لاتین چندان خوب به نظر نمی رسد. این امر اساساً به این خاطر است که سرمایه داران (داخلی و خارجی)، ونزوئلا را کشوری «بائبات» به منظور سرمایه گذاری قلمداد نمی کنند. خالص جریان داخلی سرمایه گذاری مستقیم خارجی در سال ۱۹۹۹، حدود ۲.۹ درصد تولید ناخالص داخلی بود که این رقم تقریباً دو برابر سال ۲۰۱۱ (۱.۷ درصد) است. مجموع ارزش بازار سهام شرکت های مندرج در فهرست بورس کاراکاس از ۷.۶ درصد GDP در سال ۱۹۹۹ به ۱.۶ درصد تقلیل پیدا کرده است. به علاوه، طبق اکثر تخمین های صنعتی، تولید نفت ونزوئلا از تقریباً ۳.۲ میلیون بشکه در روز به حدوداً ۲.۵ میلیون سقوط کرده است.

کاهش ۳۲ درصدی ارزش بولیوار در ماه فوریه بر بسیاری از شاخص های اقتصادی در جهت ضرر کارگران و فقرا تأثیر خواهد گذاشت. پیش تر در سال ۲۰۱۱، GDP سرانه به ۱۰،۰۸۱ دلار تنزل یافته بود، چرا که ونزوئلا کماکان به مدت دو سال در رکود باقی ماند و این در حالی بود که اکثر کشورهای آمریکای لاتین طی دوره مذکور با سرعت بیشتری شاهد بهبود اقتصادی بودند. بیکاری نیز به ۸.۶ درصد در سال ۲۰۱۰ صعود کرد.

^۱ Chávistas

این مجموعه نتایج و پیامدهای منفی، پس از تجربه چندین سال قیمت های بالای نفت- قیمت هایی که گاهی در طول تاریخ بی سابقه نیز بوده اند- رخ نشان داده است. اگر قیمت نفت بیش از حد در سرآشویی قرار بگیرد، «انقلاب بولیواری» با مشکلات جدی رو به رو خواهد شد.

سوسیالیسم قرن ۲۱

اما با وجود تحولات و پیشرفت های مهم بسیار در درون ونزوئلا، مارکسیست های انقلابی نباید مسیر اصلی را گم کنند و باید قادر باشند که تحلیل طبقاتی مشخصی از وضعیت ونزوئلا بر پایه درس هایی که در طول بیش از ۱۶۰ سال مبارزه کسب کرده اند، به دست دهند.

در واقع «انقلاب بولیواری» و «سوسیالیسم قرن بیست و یکم»ی که چاوز از آن ها صحبت می کرد، هیچ چیز به جز یک برنامه اصلاحی نبودند. البته مارکسیست های انقلابی به هیچ رو مخالف رفرفرم ها و اصلاحاتی که به بهبود شرایط کارگران و توده های مردم می انجامد، نیستند. آن چه ما مخالفش هستیم، «رفرمیسم» است. ما مخالف مفهوم رفرفرم و بهبود شرایط در چارچوب نظام سرمایه داری به امید رسیدن به نقطه ای که نهایتاً در آن به سوسیالیسم دست یابیم، هستیم. این رویکرد رفرمیستی، سوسیالیسم را معادل با ملی سازی معارفی می کند و در نتیجه هر چه کشوری صنایع بیشتری را ملی کند، به همان اندازه بیشتر هم «سوسیالیست» می شود!

در حال حاضر به نظر می رسد این عقیده در میان بخش وسیعی از چپ، حتی شاید اکثریت «تروتسکیست ها»، رخنه کرده است که گویا یک پیوستار ممتد و لاینقطع از سیاست های معتدل چپ به سوی مواضع رادیکال چپ وجود دارد و این امر به درستی مسیر سنت بلشویک-لنینیستی را ادامه می دهد. با این حال این «عقیده متعارف» به کل نادرست و مغلطه است!

یک مرز دقیق و مشخص (و نه یک پیوستار) وجود دارد، بین کسانی که قصد دارند تا تمامی مطالبات موجود در برنامه خود را پس از درهم شکستن دولت محقق کنند و کسانی که گمان می کنند که می توانند «سوسیالیسم» را با پیشرفت های تدریجی، یعنی با شروع در درون خود جامعه بورژوازی، به دست آورند. آن دسته از «مارکسیست»هایی که تصور می کنند «سوسیالیسم» چیزی است که می تواند از سوی یک فرمانده^۲- فارغ از آن که بار معنایی این واژه تا چه حد خوب باشد- در جامعه مطرح و بنا شود و این که رفرفرم ها و ملی سازی برخی صنایع به آن معناست که می توانیم از سوسیالیسم در آن جامعه صحبت کنیم، به وضوح پایه ای ترین درس هایی را که جنبش ما در دوره کمون پاریس آموخت به فراموشی می سپارند؛ یعنی: خرد کردن دولت بورژوازی.

با این حال می بینیم که یکی از رهبران خودخوانده «مارکسیست» اخیراً در برنامه بی بی سی چنین می گوید:

آقای الن وودز، پس از صحبت درباره رفتن به کاراکاس و دیدار با چاوز گفت: «چاوز در اصل خودش را به عنوان یک سوسیالیست، و چه رسد به مارکسیست، توصیف نکرد. مسأله ملی سازی مطرح نبود. این در برنامه نبود و غیره. من فکر می کنم او تکامل پیدا کرده است- بدون این که مایل باشم در مورد نقش خودم اغراق کنم- فکر می کنم فاکتور هایی در این امر وجود داشته است».

چاوز در اصل حرفی از ملی سازی نزد، چرا که او حتی از خرگوشی هم که ناگهان جلوی یک اتومبیل در جاده ظاهر می شود، سردرگمتر بود! او به دنبال مشاوره طیف وسیعی از افراد بود، از جمله نوربرتو سِرِسوله^۳، از انکارکنندگان هولوکاست! بنابراین بله، چاوز «تکامل» پیدا کرد.

وقتی درباره برخی مشکلات پیش روی ونزوئلا سؤال شد، آقای وودز پاسخ داد:

^۲ به اسپانیایی: Caudillo

^۳ Norberto Ceresole

«مشکلاتی هست، مشکلات جدی درباره تورم، جنایت، صدمات و لطمات مشخص اقتصاد، اما مایلم بگویم که دلیل این موضوع این نیست که آن ها خیلی سریع و بیش از حد با ملی سازی پیش رفته اند، برعکس، آن ها به اندازه کافی سریع با به اندازه کافی فراتر، نرفته اند». به وضوح برای آقای الن وودز که از طرف بی بی سی مارکسیست (!) معرفی می شود، ملی سازی نوعی «فتیش» است.

سپس سؤال شد که اگر مارکسیسم راه حل است، پس چرا اتحاد شوروی سقوط کرد و چرا چین سرمایه داری دولتی را به آغوش کشید؟ آقای وودز پاسخ داد: «من مایل نبودم که حتی تا کمترین حد هم از رژیم استالینیستی مائو تسه دنگ دفاع کنم، با این حال آن چه نشان دادم این بود که مردم چین، مانند روسیه، با ملی کردن ابزار تولید دست کم به چیزهایی دست یافتند که سابقاً هرگز نداشتند» (مصاحبه با الن وودز، دیلی پالیتیکز، ۱۵ فوریه ۲۰۱۳). در این جا هم دوباره می بینیم که: ملی سازی، معادل است با سوسیالیسم!

به علاوه، ظاهراً آقای وودز این درک را ندارد که وقتی کلّ ملی سازی در اتحاد جماهیر شوروی قادر به ساخت سوسیالیسم در آن یک کشور بزرگ نبود، پس چگونه سوسیالیسم می تواند در کشوری به مراتب کوچک تر، از طرف خودش ساخته شود. دیگر ربطی ندارد که تا چه اندازه و چه قدر سریع دست به ملی کردن بزنید!

آقای الن وودز به اجبار اشاره ای به کنترل کارگری که نه خود سوسیالیسم بلکه کنترل کارگران بر سرمایه سرمایه داران است، نمی کند. کنترل کارگری بنابراین یک شکل انتقالی و گذار است که به مدیریت کارگری و نهایتاً مالکیت اجتماعی شده می انجامد.

البته به محض این که شما نیاز به درهم شکستن و خرد کردن دولت بورژوازی را فراموش کنید، بلافاصله مجبور خواهید شد تا نیاز به سازمان های حیاتی برای خرد کردن آن را هم، از جمله یک حزب پیششار انقلابی پرولتاریا، به فراموشی بسپارید.

خطاهای فاحش در سیاست خارجی

سیاست های داخلی چاوز، که تحت تأثیر افرادی از قماش آقای وودز قرار داشت، در همان حال که از کمبودها و نقصان های بسیاری رنج می برد، ولی هنوز بدترین خطاها و اشتباهات او را شکل نمی دهد: در قلمرو سیاست خارجی است که «حکومت بولیواری» جدی ترین اشتباهات خود را مرتکب شده است.

علاوه بر روابط دیپلماتیک و تجاری بیش از حد لزوم نزدیک با طیفی از کشورها، به ویژه مستبدین کشورهای نفتی مانند صدام حسین، قذافی، اسد و غیره، حکومت چاوز از سال ۲۰۰۶ به این سو در رابطه ای «برادرانه» با جمهوری اسلامی ایران قرار داشته است. به خصوص از ژوئیه ۲۰۰۹ به بعد، چاوز عمق جهان بینی ضدّ طبقه کارگر و ناسیونالیستی خود را با حمایت نامحدودش از احمدی نژاد و سرکوب و کشتار تظاهرکنندگان در ایران نمایش داده است.



حتی از دوره «ریاست جمهوری» خاتمی نیز، فعالین کارگری و سوسیالیست های ایران در حال نوشتن نامه ها و مطالبی خطاب به چاوز برای مطلع کردن او از ماهیت استبداد وحشیانه رژیم ایران و تفاوت های آن با رژیم او بوده

اند. در نوامبر سال ۲۰۰۴، شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN) یک نامه سرگشاده مؤدبانه به چاوز نوشت تا فقدان ابتدایی ترین حقوق کارگران ایران و اتحادیه های کارگری در این کشور را برجسته کند. به دنبال این، در تاریخ ژوئیه ۲۰۰۶، نامه سرگشاده دیگری از سوی «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» برای روشن ساختن اختلافات موجود میان سیاست های اصلی حکومت چاوز و رژیم ایران نوشته و نقش رژیم در شکست انقلاب ۱۹۷۸-۷۹ ایران توضیح داده شد. از آن زمان تاکنون، نامه ها و بیانیه های متعدّد دیگری نیز (اغلب در مواقع بازدید رؤسای جمهور دو کشور از یک دیگر) درباره رابطه نزدیک چاوز با رژیم ایران نوشته شده است.

سپس چاوز در ژوئیه ۲۰۰۶ از کارخانه ایران خودرو، بزرگ ترین تولیدکننده خود و وسایل نقلیه در خاورمیانه، بازدید کرد. کارگران ایران خودرو، نکات مثبت بسیاری در مورد چاوز شنیده بودند و مشتقانه در انتظار ملاقات شخصی با وی بودند. در ابتدا کارگران واقعاً خوشحال و هیجان زده بودند که می دیدند رئیس جمهور یک کشور با آن ها دست می دهد و حتی روبروسی می کند. کارگران آماده بودند که بیانیه ای را به افتخار چاوز و برای استقبال از حضور این رهبر انقلابی در کارخانه قرائت کنند. اما پیش از آن که بتوانند این بیانیه را بخوانند، چاوز شروع به تحسین از احمدی نژاد کرد؛ او را برادر خود و رژیم ایران را یک حکومت انقلابی خطاب کرد و غیره. کارگران تماماً از او منزجر شدند. سپس بیانیه را پاره کردند و از سالن خارج شدند.

در ژوئیه ۲۰۰۹، هنگامی که صدها نفر از جوانان و زنان ایرانی در خیابان کشته و زخمی یا در سیاه چاله های رژیم ناپدید شدند، چاوز مجدداً با تبریک گفتن به احمدی نژاد بابت پیروزی اش در «انتخابات»، رنگ حقیقی خود را نشان داد و قانع شده بود که اعتراضات توده ای در ایران، جزئی از یک طرح توطئه امپریالیستی است که باید به طور وحشیانه سرکوب شود!

نیکولاس مادورو چه رئیس جمهور شود و چه نشود، مشکلات بنیادی جامعه ونزوئلا باقی خواهد ماند. و شتاب خواهد گرفت. برای مارکسیست های انقلابی، دوره ۱۴ ساله قدرت چاوز در ونزوئلا، دوره ای است ممتد از فرصت های بر باد رفته. مرگ وی، ونزوئلا را بدون هیچ گونه حزب انقلابی، هیچ گونه برنامه انقلابی و هیچ گونه چشم انداز بین المللی انقلابی، تنها رها کرده است.

۶ مارس ۲۰۱۳

منبع:

<http://marxist.cloudaccess.net/latam/453-chavez-legacy.html>



نگاهی به کارنامه اقتصادی دولت چاوز

در طول یک دهه (۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸)

آرمان پویان

صفحه	فهرست
۷	مقدمه
۸	نتایج کلیدی
۹	رشد اقتصادی
۱۲	* اجزای رشد اقتصادی
۱۴	فقر و نابرابری
۱۵	درمان و آموزش
۱۷	* آموزش و پرورش
۱۸	بازار کار و تأمین اجتماعی
۱۸	* بازار کار
۱۹	* تأمین اجتماعی
۲۰	مالیه دولت و حساب جاری
۲۲	تورّم و نرخ مبادله ارز

خبر درگذشت هوگو چاوز، رئیس جمهور ۵۸ ساله ونزوئلا در روز سه شنبه ۵ مارس، از سوی مادورو، معاون وی، رسماً اعلام شد. به دنبال انتشار این خبر، بحث های فراوانی حول عملکرد اقتصادی و سیاسی (در عرصه ملی و بین المللی) دولت چاوز، هم از سوی نیروهای راست و هم در طیف چپ رخ داده است. در این جا تلاش می شود تا کارنامه اقتصادی مختصری از دوران حضور چاوز در قدرت به دست داده شود. برای این منظور، بهتر آن است که دوره ۱۴ ساله قدرت چاوز، طی یک تقسیم بندی کلی، در دو بخش در نظر گرفته شود:

بخش نخست از اوایل سال ۱۹۹۹، یعنی شروع دور رسمی ریاست جمهوری چاوز، آغاز و به سال ۲۰۰۸ ختم می شود (تقریباً یک دهه)؛ و بخش دوم، بازه ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳ را دربر می گیرد.

علت این تقسیم بندی آن است که جهان سرمایه داری از اوایل سال ۲۰۰۸ تاکنون درحال تجربه یکی از شدیدترین بحران های اقتصادی خود بوده است، و به دلیل تأثیرات مستقیم این بحران بر اقتصاد ونزوئلا، لازم است که عملکرد دولت چاوز طی این دوره برای مقابله با اثرات و پیامدهای منفی بحران، به صورت مجزا مورد بررسی قرار بگیرد. بنابراین مطلب پیش رو، صرفاً روی دوره یا بخش نخست زمامداری چاوز - که تقریباً یک دهه کامل را دربرمی گیرد - متمرکز می شود. طی این دوره، ونزوئلا شاهد دگرگونی ها و تلاطمات سیاسی، اجتماعی و بالطبع اقتصادی فراوانی بوده است؛ مانند فراخوان های اعتصاب عمومی به رهبری «فدراسیون اتاق های بازرگانی» در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲، و متعاقباً کودتایی در همین سال. به علاوه ضد انقلاب ارتجاعی و وابسته به اولیگارش و عناصر سرمایه داری، دست کم دو بار تلاش کرد تا با حمایت مستقیم امپریالیسم و به بهانه «تقلب انتخاباتی»، وضعیت هرچومرج و آشوب را به وجود آورد (مانند فراندوم عزل چاوز در سال ۲۰۰۴، انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۶، فراندوم قانون اساسی در سال ۲۰۰۷ و نظایر این ها) برای بررسی عملکرد اقتصادی دولت طی این دوره (از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸)، نقطه اتکای اصلی، سال ۲۰۰۳ است؛ چرا که در این سال دولت چاوز کنترل شرکت نفتی PDVSA را در دست گرفت و همین امر منجر به آغاز ثبات و رشد پایدار اقتصادی تا سال ۲۰۰۸ (انتهای بخش اول مورد بررسی در این نوشته) شد. به همین دلیل در این نوشته دوره ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸، دوره انبساط اقتصادی معرفی شده است که بیشترین دستاوردهای اجتماعی مربوط به آن می شود.

در انتها باید یادآوری شود که این نوشته تماماً متکی بر پژوهش مارک وایزبروت، ربکا ری و لوئیس ساندوال زیر عنوان «حاکمیت چاوز در ۱۰ سال: شاخص های اقتصادی و اجتماعی»^۴ (فوریه ۲۰۰۹)، مرکز پژوهش اقتصادی و سیاسی (CEPR) است. اهمیت این پژوهش برای نوشته حاضر در آن است که اولاً داده های مورد استفاده آن به هیچ وجه مورد اختلاف نیست؛ و ثانیاً مؤسسه مذکور و نویسندگان آن صرفاً از جنبه آکادمیک متعارف و نه از زاویه اقتصاد مارکسیستی به بررسی این دوره پرداخته اند و همین موضوع هرگونه تردید مبنی بر «جانبدارانه» بودن این بررسی و نتایج آن را به کمترین سطح تقلیل می دهد. اما با این حال بررسی مارکسیستی ساختار اقتصادی-اجتماعی ونزوئلا در طول دوره زمامداری چاوز و «انقلاب بولیواری» برای کسب درس ها و نتایج عملی، همچنان بیشترین اهمیت را برای ما دارد و این موردی است که سعی می شود در آینده نزدیک صورت بگیرد.

آرمان پویان

۱۷ اسفند ۱۳۹۱

⁴ Mark Weisbrot, Rebecca Ray and Luis Sandoval, "The Chávez Administration at 10 Years: The Economy and Social Indicators", CEPR, Feb 2009:

<http://www.cepr.net/documents/publications/venezuela-2009-02.pdf>

نتایج کلیدی:

۸

* انبساط اقتصادی اخیر زمانی آغاز شد که دولت، کنترل شرکت ملی نفت را در نخستین سه ماهه سال ۲۰۰۳ به دست گرفت. از آن زمان به بعد، تولید ناخالص داخلی واقعی (پس از تعدیل با تورّم) با رشد ۹۴.۷ درصد در طول ۵ سال و سه ماه، یا سالانه ۱۳.۵ درصد، تقریباً به دو برابر افزایش یافت.

* قسمت اعظم این رشد در بخش غیر نفتی اقتصاد بوده، و بخش خصوصی با نرخ سریع تر از بخش عمومی رشد داشته است.

* در طول دوره انبساط اقتصادی، نرخ فقر به کمتر از نصف رسیده است، یعنی از ۵۴ درصد خانوارها در نیمه نخست سال ۲۰۰۳، به ۲۶ درصد در اواخر سال ۲۰۰۸. فقر مطلق به مراتب بیش تر، یعنی ۷۲ درصد، سقوط کرده است. این نرخ های فقر صرفاً درآمد نقدی را محاسبه می کنند، و در نتیجه افزایش دسترسی به بهداشت و درمان یا آموزش و پرورش را دربرنمی گیرند.

* در طول کلّ این دهه، شمار خانوارهای فقیر، ۳۹ واحد درصد، و فقر مطلق بیش از نصف کاهش یافته است.

* نابرابری، بر حسب ضریب جینی، نیز به طور قابل توجهی سقوط کرده است. این شاخص از ۴۸.۱ در سال ۲۰۰۳ و ۴۷ در سال ۱۹۹۹، به ۴۱ در سال ۲۰۰۸ کاهش داشته که این امر بیانگر کاهش عظیم در سطح نابرابری بوده است.

* هزینه سرانه اجتماعی واقعی (تعدیل شده با تورّم) طی سال های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۶، بیش از سه برابر شده است.

* از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۶، مرگ و میر نوزادان بیش از یک سوّم کاهش یافته است. شمار پزشکان مراقبت های اولیه در بخش عمومی بین سال های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۷، بیش از ۱۲ برابر افزایش یافته و همین امر موجب شد تا میلیون ها نفر از شهروندان ونزوئلا که سابقاً به این گونه خدمات دسترسی نداشتند، تحت پوشش قرار بگیرند.

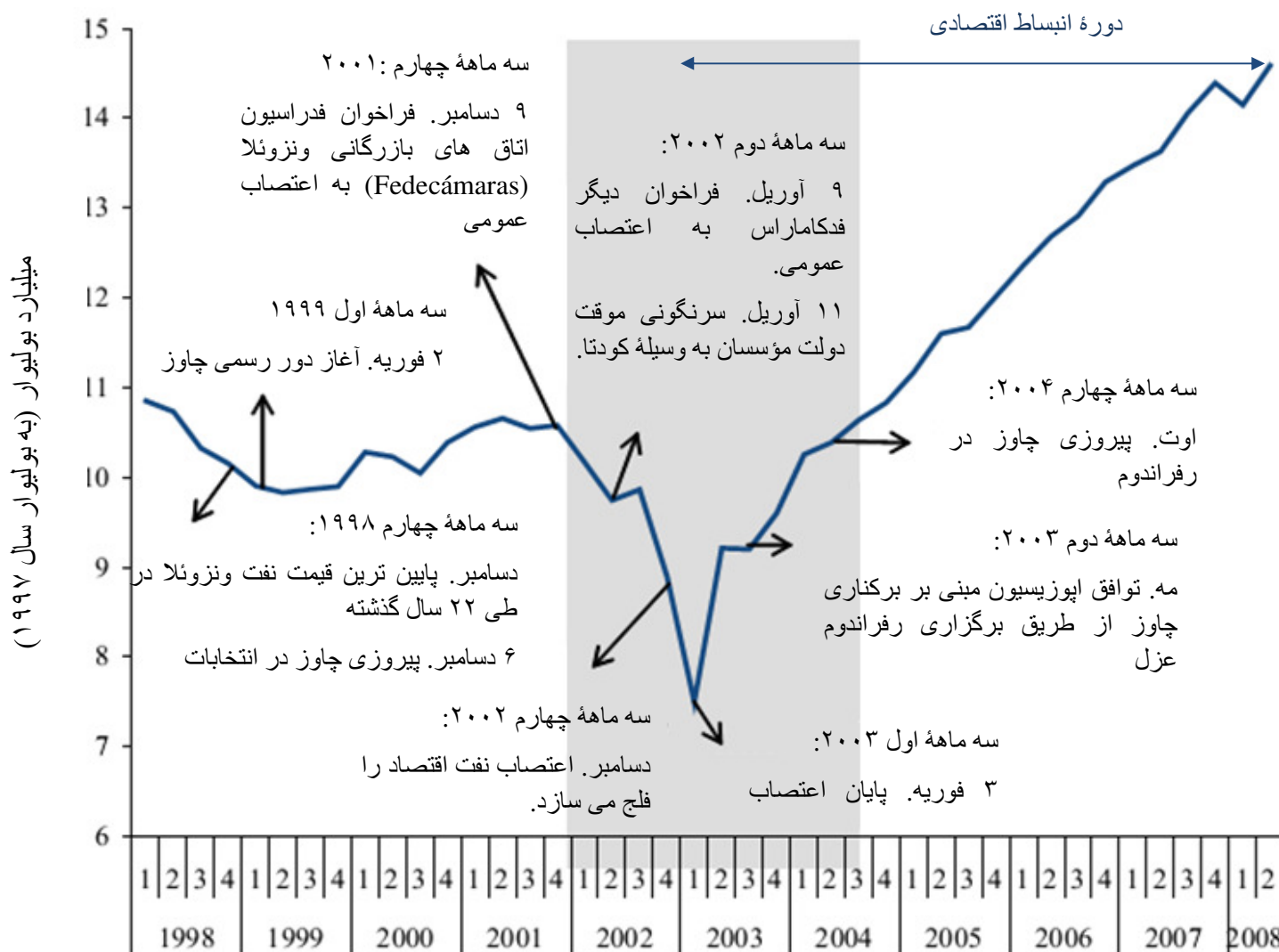
* دستاوردهای قابل توجهی در آموزش و پرورش، به ویژه آموزش عالی، وجود داشته است. در بخش آموزش عالی، نرخ های ثبت نام ناخالص از ۱۹۹۹-۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷-۲۰۰۸، بیش از دو برابر شد.

* بازار کار نیز به طور قابل ملاحظه ای در طول یک دهه مزبور بهبود یافته است؛ به طوری که بیکاری از ۱۱.۳ درصد به ۷.۸ درصد رسید. در طول دوره انبساط اقتصادی، بیکاری به کمتر از نصف رسیده است. سایر شاخص های بازار کار نیز نشان دهنده دستاوردهای قابل توجهی طی این مقطع بوده است.

* در طول این یک دهه، کلّ بدهی عمومی دولت از ۳۰.۷ تولید ناخالص داخلی به ۱۴.۳ درصد کاهش یافته است. بدهی عمومی خارجی نیز با کاهشی به مراتب بیشتر، از ۲۵.۶ درصد تولید ناخالص داخلی به ۹.۸ درصد رسید.

نمودار ۱ نشان دهنده روند تولید ناخالص داخلی واقعی ونزوئلا به تفکیک هر سه ماهه از سال ۱۹۹۸ تا سه ماهه دوم ۲۰۰۸ است. همان طور که این نمودار نشان می دهد، رشد اقتصادی شدیداً متأثر از شوک های مختلف، از جمله بی ثباتی سیاسی و اعتصاب ها، به نظر می رسد.

نمودار ۱



توضیح: منطقه سایه در نمودار زیر، بیانگر دوره رکود و رونق ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ است.

روش های مختلفی برای ارزیابی عملکرد رشد اقتصاد و نزولاً در طول سال های زمامداری چاوز وجود دارد. یکی از این راه ها آن است که صرفاً نگاهی داشته باشیم به رشد تولید ناخالص داخلی از زمان آغاز ریاست جمهوری چاوز در نخستین سه ماهه سال ۱۹۹۹. آخرین داده های موجود (تعدیل شده فصلی) مربوط به سه ماهه دوم سال ۲۰۰۸ می شود. بر این اساس می توان گفت که اقتصاد در طول قریب به ۹ سال، حدود ۴۷.۴ درصد یا سالانه ۴.۳ درصد رشد داشته

است. با درنظر داشتن تولید سرانه، این رقم حدود ۱۸.۲ درصد، یعنی سالانه ۱.۹ درصد بوده است. اگر چه این به معنای بهبودی عظیم نسبت به دو دهه سقوط اقتصادی تا پیش از روی کار آمدن چاوز است، با این حال رشد ملایم و اندکی است که کم و بیش مشابه نرخ های متوسط منطقه ای می باشد.

با این حال نگاه کردن به کلّ این دهه گمراه کننده است، چرا که دولت چاوز تا سه ماهه نخست ۲۰۰۳ هنوز کنترل شرکت نفتی PDVSA را در دست نگرفته بود. بنابراین طی چهار سال نخست، شرکت نفتی دولتی (PDVSA) که در آن مقطع بیش از نیمی از درآمد دولت و ۸۰ درصد عواید صادراتی را تشکیل می داد، اساساً از سوی کسانی اداره می شد که با دولت مخالف بودند. به علاوه، مدیران شرکت نیز در عمل از کنترل خود بر منابع و ذخایر حیاتی کشور برای بی ثبات سازی و حتی سرنوشتی (موقتی) دولت استفاده نمودند. تحت چنین شرایطی، دولت آن گونه که می باید قادر به بهبود و تقویت رشد اقتصادی نبود.

بنابراین می توانیم رشد اقتصادی را از زمانی محاسبه کنیم که دولت کنترل PDVSA را به دست گرفت، یعنی سه ماهه نخست سال ۲۰۰۳. البته این محاسبه یک اشکال دارد، و آن این که بخشی از رشد از زمان مذکور، به دوره ای باز می گردد که اقتصاد از یک رکود عمیق به حالت سابق بازگشته است. با این وجود ارزیابی عملکرد دولت چاوز طی این مقطع، و نه کلّ دوره ده ساله، محاسبه صحیح تری به دست می دهد. این محاسبه از آن جهت نیز مناسب و مرتبط است که حتی بخش آغازین بهبود اقتصادی هم خود به تنهایی یک دستاورد دشوار و صعب الوصول برای دولت بوده است. چرا که در این مقطع، دولت نه با یک سیکل تجاری نرمال، که با یک رکود عمیق اقتصادی شامل خرابکاری و سابوتاژ قابل توجه در صنعت نفت، رو به رو بوده است. هنگامی که اعتصاب پایان گرفت، تحلیلگران یک بهبود آهسته و دردناک را، همراه با مشکلات فراوان در بازگشت تولید نفت به وضع سابق، پیش بینی می کردند.

با نگاه به رشد اقتصادی از سه ماهه نخست ۲۰۰۳، می توان دید که تولید ناخالص داخلی واقعی به میزان ۹۴.۷ درصد در طول ۵.۲۵ سال، یا به عبارت دیگر با نرخ سالانه ۱۳.۵ درصد، رشد داشته است. بنا به مقیاس های تاریخی یا بین المللی، این یک نرخ رشد بسیار سریع محسوب می شود. با درنظر گرفتن سرانه تولید ناخالص داخلی، این رقم ۷۸.۸ درصد یا سالانه ۱۱.۷ درصد بوده است.

نهایتاً روش دیگر محاسبه رشد اقتصادی، به گونه ای که اثر بهبود یافتن از اعتصاب نفتی ۲۰۰۲-۲۰۰۳ را خنثی کند، این است که نقطه شروع را زمانی درنظر بگیریم که تولید ناخالص داخلی به نقطه اوج پیش از رکود خود رسیده باشد. این نقطه، سه ماهه سوم ۲۰۰۴ است. بر این اساس می توان مشاهده کرد که GDP طی ۳.۷۵ سال، ۳۷.۲ درصد یا به بیان دیگر سالانه ۸.۸ درصد رشد داشت. اگر GDP سرانه را درنظر بگیریم، این ارقام به ترتیب ۲۸.۲ و ۶.۸ خواهند بود. با این حال این ارقام نیز با توجه به مقیاس های جهانی یا تاریخی، بیانگر نرخ های بسیار سریع رشد هستند.

رشد		سال های سپری شده	GDP		دوره
بر حسب نرخ سالانه	کلی		پایان	آغاز	
۱۳.۵%	۹۴.۷%	۵.۲۵	۱۴.۶۰	۷.۵۰	GDP واقعی (میلیارد- بولیوار (۱۹۹۷)
۸.۸%	۳۷.۲%	۳.۷۵	۱۴.۶۰	۱۰.۶۴	سه ماهه اول ۲۰۰۳- سه ماهه دوم ۲۰۰۸
					سه ماهه سوم ۲۰۰۴- سه ماهه دوم ۲۰۰۸
۱۱.۷%	۷۸.۸%	۵.۲۵	۵۲۲.۲۶	۲۹۲.۱۱	GDP واقعی سرانه (به بولیوار (۱۹۹۷)
۶.۹%	۲۸.۲%	۳.۷۵	۵۲۲.۲۶	۴۰۷.۳۴	سه ماهه اول ۲۰۰۳- سه ماهه دوم ۲۰۰۸
					سه ماهه سوم ۲۰۰۴- سه ماهه دوم ۲۰۰۸

بنابراین هر مقایسه معقولی نشان می دهد که تجربه رشد اقتصاد ونزوئلا در طول سال های زمامداری چاوز بسیار موفق بوده است. به علاوه اگر ما این را با دو دهه پیش از انتخاب چاوز مقایسه کنیم، یعنی زمانی که اقتصاد ونزوئلا عملاً از بدترین سقوط GDP سرانه در جهان طی این دوره ضربه دید، موفقیت رشد اقتصاد ونزوئلا در دوران چاوز بیش از پیش به اثبات خواهد رسید.

نمودار ۱ برخی جزئیات را در مورد نحوه تأثیرپذیری اقتصاد از شوک های برونی، به ویژه شوک های مرتبط با بی ثباتی سیاسی، نشان می دهد. هنگامی که چاوز رسماً دور ریاست جمهوری خود را آغاز کرد، قیمت های نفت در پایین ترین سطح در طول ۲۲ سال گذشته خود قرار داشتند؛ سال نخست، شاهد رشد منفی بود. این روند از سه ماهه نخست ۲۰۰۰ معکوس شد و اقتصاد تا سه ماهه سوم ۲۰۰۱، یعنی دوره بی ثباتی شدید سیاسی، به رشد ادامه داد. اتاق بازرگانی ونزوئلا در دسامبر ۲۰۰۱ به سازماندهی یک اعتصاب عمومی علیه دولت در سطح بازار و صنایع دست زد. این بی ثباتی سیاسی که خود به خروج سرمایه انجامید، تا آوریل ۲۰۰۲ ادامه داشت، و این همان زمانی بود که حکومت طی یک کودتای نظامی سرنگون گشت. حکومت مؤسسان طی ۴۸ ساعت بازگردانده شد، اما به دلیل تلاش های اپوزیسیون برای سرنگونی حکومت، ثبات بازنگشت. رشد اقتصادی در طول تابستان و پاییز ۲۰۰۲ منفی باقی ماند، و سپس اقتصاد ضربه ای دیگر از اعتصاب نفت به رهبری اپوزیسیون در بازه دسامبر ۲۰۰۲- فوریه ۲۰۰۳ خورد. این وضعیت، اقتصاد را به ورطه یک رکود وخیم کشاند که طی آن ونزوئلا نزدیک به ۲۴ درصد از GDP خود را از دست داد. اقتصاد در سه ماهه دوم سال ۲۰۰۳ بهبود خود را آغاز کرد، و از آن زمان به بعد رشد بسیار سریعی را تجربه نمود (به استثنای یک کاهش در سه ماهه نخست ۲۰۰۸).

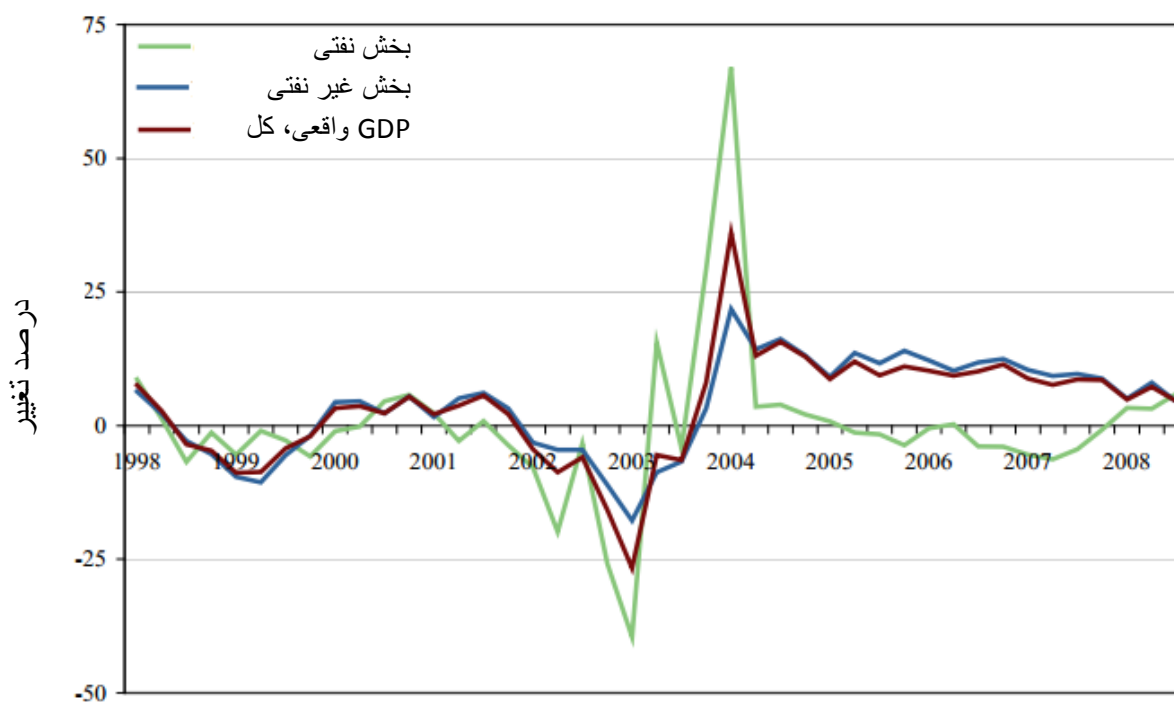
همان طور که نمودار ۲ و جدول ۲ نشان می دهد، بخش غیر نفتی، قسمت اعظم رشد اقتصادی از سال ۲۰۰۳ به بعد را شکل داده است. در واقع بخش نفتی پس از یک جهش ۱۳.۷ درصدی در سال ۲۰۰۴ (به دلیل پایان اعتصاب نفت و بازگشت تولید به روال معمول)، شاهد رشد منفی در سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ بود. با این حال حتی در سال ۲۰۰۴ نیز بخش غیر نفتی به مراتب سریع تر از بخش نفتی رشد داشت.

با وجود گسترش دولت در طول سال های چاوز، رشد بخش خصوصی سریع تر از بخش عمومی بود. این موضوع در طول دوره رشد اقتصادی پس از ۲۰۰۳ نیز صادق بوده، البته به استثنای سال ۲۰۰۸ که طی آن تقریباً کل رشد اقتصادی در طول سه سه ماهه نخست سال نتیجه بخش عمومی بوده است.

آن دسته از بخش های اقتصاد با سریع ترین نرخ های رشد عبارت بوده اند از: مالی و بیمه (با رشد ۲۵۷.۴ درصد در طول دوره انبساط اقتصادی یا به طور متوسط سالانه ۲۶.۱ درصد)؛ ساخت ساز (با رشد ۱۵۹.۴ درصد یا سالانه ۱۸.۹ درصد)؛ تجارت و خدمات تعمیری (۱۵۲.۸ درصد یا سالانه ۱۸.۴ درصد)؛ حمل و نقل و انبارداری (۱۰۴.۹ درصد یا سالانه ۱۳.۹ درصد)؛ و مخابرات (۱۵۱.۴ درصد، یا سالانه ۱۸.۳ درصد). در طول دوره انبساط اقتصادی، بخش تولید و ساخت کالا ۹۸.۱ درصد یا به بیان دیگر سالانه ۱۳.۲ درصد رشد کرد.

نمودار ۲

رشد GDP، درصد تغییر واقعی در هر سه ماهه نسبت به سه ماهه مشابه سال قبل، به تفکیک بخش



جدول ۲.

ونزوئلا: رشد به تفکیک بخش‌ها (۱۹۹۸-۲۰۰۷) (درصد تغییر واقعی)

۲۰۰۸ (الف)	۲۰۰۷	۲۰۰۶	۲۰۰۵	۲۰۰۴	۲۰۰۳	۲۰۰۲	۲۰۰۱	۲۰۰۰	۱۹۹۹	۱۹۹۸	
۵.۶	۸.۴	۱۰.۳	۱۰.۳	۱۸.۳	-۷.۸	-۸.۹	۳.۴	۳.۷	-۰.۶	۰.۳	GDP واقعی، کل
۱۸.۸	۷.۷	۳.۶	۲.۸	۱۲.۵	-۱.۳	-۱۱.۱	-۰.۶	۳.۰	-۵.۲	-۲.۱	عمومی
۰.۲	۷.۳	۱۱.۹	۱۲.۹	۱۷.۲	-۸.۹	-۵.۸	۴.۹	۴.۲	-۶.۹	۱.۱	خصوصی
۴.۱	-۴.۲	-۲.۰	-۱.۵	۱۳.۷	-۱.۹	-۱۴.۲	-۰.۹	۲.۳	-۳.۸	۰.۳	بر حسب فعالیت اقتصادی
											بخش نفتی
											بخش غیر نفتی
۰.۴	۲.۰	۲.۰	۳.۰	۱۴.۲	-۴.۴	۴.۳	۲.۸	۱۵.۳	-۱۲.۱	-۷.۵	معادن
۲.۰	۷.۲	۷.۲	۱۱.۱	۲۱.۴	-۶.۸	-۱۳.۱	۳.۷	۵.۱	-۱۰.۱	-۱.۴	تولید و ساخت کالا
۳.۶	۲.۴	۲.۴	۱۱.۲	۸.۵	-۰.۵	۲.۱	۴.۸	۴.۷	-۲.۲	۰.۵	عرضه برق و آب
۷.۶	۱۳.۳	۱۳.۳	۲۰.۰	۲۵.۱	-۳۹.۵	-۸.۴	۱۳.۵	۴.۰	-۱۷.۴	۱.۴	ساخت و ساز
۵.۴	۱۶.۹	۱۶.۹	۲۱.۰	۲۸.۶	-۹.۶	-۱۳.۶	۴.۶	۵.۷	-۵.۴	-۱.۵	تجارت و خدمات تعمیراتی
۳.۵	۱۳.۵	۱۳.۵	۱۴.۷	۲۴.۶	-۸.۰	-۱۰.۴	-۱.۳	۱۲.۵	-۱۵.۳	-۵.۲	حمل و نقل و انبارداری
۲۱.۳	۲۰.۰	۲۰.۰	۲۲.۴	۱۲.۹	-۵.۰	۲.۵	۸.۱	۲.۱	۳.۶	۸.۲	مخابرات
-۵.۲	۱۷.۰	۱۷.۰	۳۶.۴	۳۷.۹	۱۱.۹	-۱۴.۵	۲.۸	-۰.۷	-۱۵.۲	۰.۲	مالیه و بیمه
۳.۲	۶.۶	۶.۶	۷.۹	۱۱.۱	-۰.۶	-۰.۷	۳.۵	۰.۸	-۴.۷	۰.۷	املاک
۹.۱	۱۰.۹	۱۰.۹	۸.۲	۹.۴	-۰.۳	۰.۱	۲.۱	۰.۹	-۱.۷	۰.۳	خدمات محله ای و شخصی
۴.۴	۵.۰	۵.۰	۸.۰	۱۱.۱	۴.۹	-۰.۴	۲.۵	۲.۸	-۴.۸	-۰.۶	و غیر انتفاعی
۵.۴	۵.۱	۵.۱	۱۲.۶	۷.۲	-۲.۹	-۱.۰	۱.۸	۵.۲	۰.۵	۳.۰	خدمات عمومی دولتی
											سایر ب
۵.۶	۵.۱	۶.۷	۱۰.۷	۱۴.۲	۵.۷	-۲.۵	۶.۹	۴.۲	-۷.۵	-۳.۱	بر پایه مخارج
۸.۳	۱۸.۷	۱۷.۹	۱۵.۷	۱۵.۴	-۴.۳	-۷.۱	۶.۰	۴.۷	-۱.۷	۱.۸	مصرف نهایی دولت
-۱.۵	۲۶.۶	۳۱.۶	۳۰.۵	۹۱.۳	-۳۵.۵	-۳۴.۰	۱۳.۶	۶.۷	-۱۰.۶	۴.۴	مصرف نهایی خصوصی
-۰.۴	-۵.۶	-۴.۵	۳.۸	۱۳.۷	-۱۰.۴	-۴.۰	-۳.۵	۵.۸	-۱۱.۰	۳.۵	تشکیل سرمایه ناخالص
۳.۸	۳۳.۶	۳۱.۱	۳۵.۲	۵۷.۷	-۲۰.۹	-۲۵.۲	۱۴.۱	۱۲.۴	-۹.۳	۱۱.۳	صادرات کالاها و خدمات
											واردات کالاها و خدمات

الف. رشد در طی سه سه‌ماهه نخست سال ۲۰۰۸ در مقایسه با مدت مشابه در سال ۲۰۰۷

ب. شامل کشاورزی خصوصی، رستوران‌ها و هتل‌های خصوصی و فعالیت‌های مختلف بخش عمومی.

همان طور که می توان در جدول ۳ مشاهده کرد، فقر و فقر مطلق در طول دوره انبساط اقتصادی، شاهد کاهش چشمگیری بوده است. درصد خانوارهای فقیر به کمتر نصف کاهش یافت، و از ۵۴ درصد در نیمه نخست ۲۰۰۳ به تقریباً ۲۶ درصد در اواخر ۲۰۰۸ رسید. درصد خانوارهای مشمول فقر مطلق به مراتب بیشتر تنزل یافت: یعنی یک کاهش ۷۲ درصدی، و رسیدن به ۷ درصد کل خانوارها. این یک دستاورد قابل ملاحظه است که ونزوئلا را در آستانه دستیابی به ریشه کن ساختن فقر مطلق قرار داده (سازمان ملل نیز در قالب اهداف توسعه هزاره خواهان کاهش فقر مطلق به نصف در طول دوره ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ بوده است).

اگر به نیمه نخست سال ۱۹۹۹ را نقطه شروع بگیریم، می توانیم ببینیم که درصد خانوارهای فقیر، ۳۹ درصد کاهش یافته (از ۴۲.۸ به ۲۶ درصد). طی همین دوره، فقر مطلق نیز از ۱۶.۶ درصد به کمتر از نصف (۷ درصد) رسیده است.

نابرابری نیز، بر حسب شاخص جینی، شاهد سقوط قابل توجهی بوده است. شاخص جینی از زمان انتخاب چاوز، با تقریباً ۶ واحد کاهش، از ۴۶.۹۹ به ۴۰.۹۹ رسیده است. در دوره انبساط اقتصادی (یعنی از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸) این کاهش بزرگ تر بوده است، چیزی بالغ بر ۷ واحد، یعنی از ۴۸.۱۱ به ۴۰.۹۹. برای آن که تصویر روشن تری نسبت به ابعاد این تغییر در توزیع درآمد داشته باشید، کافی است که آن را با یک روند مشابه، ولی در جهت مخالف، مقایسه کنید: شاخص جینی برای ایالات متحده طی سال های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۵، از ۴۰.۳ به ۴۶.۹ افزایش یافت؛ یعنی طی این دوره بازتوزیع درآمد در ایالات متحده اساساً رو به بالا بوده است.

جدول ۳.

فقر، فقر مطلق، و نابرابری، ۱۹۹۵-۲۰۰۷

سال	دوره زمانی	خانوارها (درصد کل خانواده های اعلام شده)		جمعیت (درصد کل جمعیت اعلام شده)		نابرابری
		فقر	فقر مطلق	فقر	فقر مطلق	
۱۹۹۵	نیمه اول	۵۴.۷۰	۲۴.۵۰	.	.	شاخص جینی ۴۶.۷۸
	نیمه دوم	۵۳.۲۰	۲۳.۸۰	.	.	۴۷.۸۲
۱۹۹۶	نیمه اول	۷۰.۸۰	۳۹.۵۰	.	.	۴۸.۷۸
	نیمه دوم	۶۴.۳۰	۳۲.۷۰	.	.	۴۹.۲۲
۱۹۹۷	نیمه اول	۵۵.۶۰	۲۵.۴۷	۶۰.۹۰	۲۹.۵۱	۴۶.۹۶
	نیمه دوم	۴۸.۱۰	۱۹.۳۲	۵۴.۵۰	۲۳.۳۷	۴۸.۹۸
۱۹۹۸	نیمه اول	۴۹.۰۰	۲۱.۰۱	۵۵.۴۰	۲۴.۶۶	۴۸.۶۵
	نیمه دوم	۴۳.۹۰	۱۷.۰۶	۵۰.۴۰	۲۰.۳۴	۴۷.۰۲
۱۹۹۹	نیمه اول	۴۲.۸۰	۱۶.۶۰	۵۰.۰۰	۱۹.۸۶	۴۶.۹۳
	نیمه دوم	۴۲.۰۰	۱۶.۸۹	۴۸.۷۰	۲۰.۱۵	۴۸.۵۱
۲۰۰۰	نیمه اول	۴۱.۶۰	۱۶.۶۵	۴۸.۳۰	۱۹.۴۹	۴۷.۷۲
	نیمه دوم	۴۰.۴۰	۱۴.۸۹	۴۶.۳۰	۱۸.۰۲	۴۵.۰۷
۲۰۰۱	نیمه اول	۳۹.۱۰	۱۴.۱۷	۴۵.۵۰	۱۷.۳۶	۴۵.۳۷
	نیمه دوم	۳۹.۰۰	۱۴.۰۴	۴۵.۴۰	۱۶.۹۴	۴۷.۷۲
۲۰۰۲	نیمه اول	۴۱.۵۰	۱۶.۵۸	۴۸.۱۰	۲۰.۱۳	۴۹.۴۴
	نیمه دوم	۴۸.۶۰	۲۱.۰۴	۵۵.۴۰	۲۵.۰۳	۴۷.۹۸
۲۰۰۳	نیمه اول	۵۴.۰۰	۲۵.۰۹	۶۱.۰۰	۳۰.۲۲	۴۸.۱۱
	نیمه دوم	۵۵.۱۰	۲۵.۰۳	۶۲.۱۰	۲۹.۷۵	۴۶.۴۷
۲۰۰۴	نیمه اول	۵۳.۱۰	۲۳.۴۶	۶۰.۲۰	۲۸.۱۰	۴۵.۵۰

۴۵.۴۰	۲۲.۵۰	۵۳.۹۰	۱۸.۶۰	۴۷.۰۰	نیمه دوم	
۴۷.۴۸	۲۰.۳۰	۴۸.۸۰	۱۷.۰۰	۴۲.۴۰	نیمه اول	۲۰۰۵
۴۷.۷۱	۱۷.۸۰	۴۸.۷۰	۱۵.۳۰	۳۷.۹۰	نیمه دوم	
۴۴.۲۲	۱۲.۹۰	۳۹.۷۰	۱۰.۶۰	۳۳.۹۰	نیمه اول	۲۰۰۶
۴۳.۷۰	۱۱.۱۰	۳۶.۳۰	۹.۱۰	۳۰.۶۰	نیمه دوم	
۴۲.۳۷	۹.۴۱	۳۳.۰۷	۷.۶۳	۲۷.۴۶	نیمه اول	۲۰۰۷
۴۲.۱۱	۹.۶۰	۳۳.۶۰	۷.۹۰	۲۸.۵۰	نیمه دوم	
۴۰.۹۹	۹.۵۰	۳۱.۵۰	۷.۰۰	۲۶.۰۰		۲۰۰۸

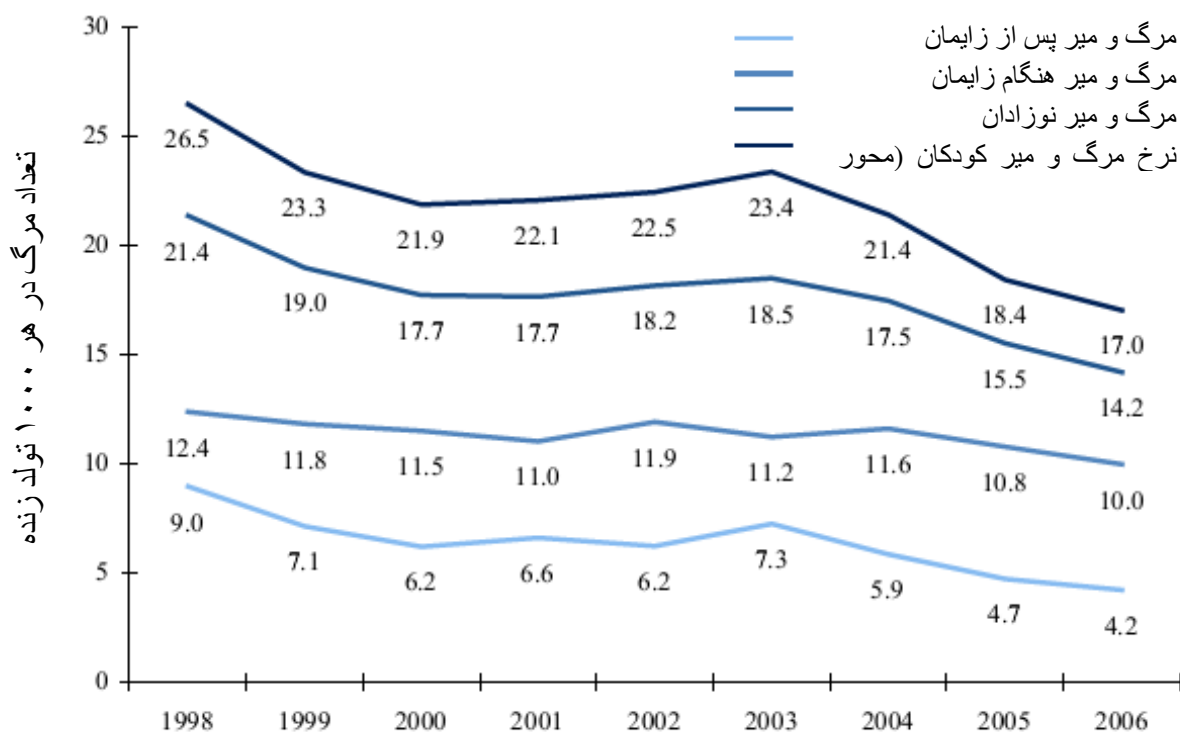
* آمار سال ۲۰۰۸ در این جدول مقدماتی است.

درمان و آموزش

• بهداشت و درمان

مردم ونزوئلا، و به ویژه کودکان، از سیاست های اجتماعی دولت در طول دهه مورد بررسی به واسطه پیامدهای بهبود وضعیت سلامت جامعه منتفع شده اند. همان طور که نمودار ۴ نشان می دهد، مرگ و میر نوزادان بالغ بر یک سوم کاهش یافته و طی این مدت از ۲۱.۴ به ۱۴.۲ مرگ در هر ۱۰۰۰ تولد زنده رسیده است. به همین ترتیب، مرگ و میر کودکان بالغ بر یک سوم کاهش یافته (از ۲۶.۵ به ۱۷ مرگ در هر ۱۰۰۰ تولد زنده). بیشترین منفعت برای کودکان بین سنین ۱ تا ۱۱ ماهه بوده است: مرگ و میر پس از زایمان، با رسیدن از ۹ به رقم ۴.۲ مرگ در هر ۱۰۰۰ تولد زنده، به کم تر از نصف کاهش یافته است.

نمودار ۴



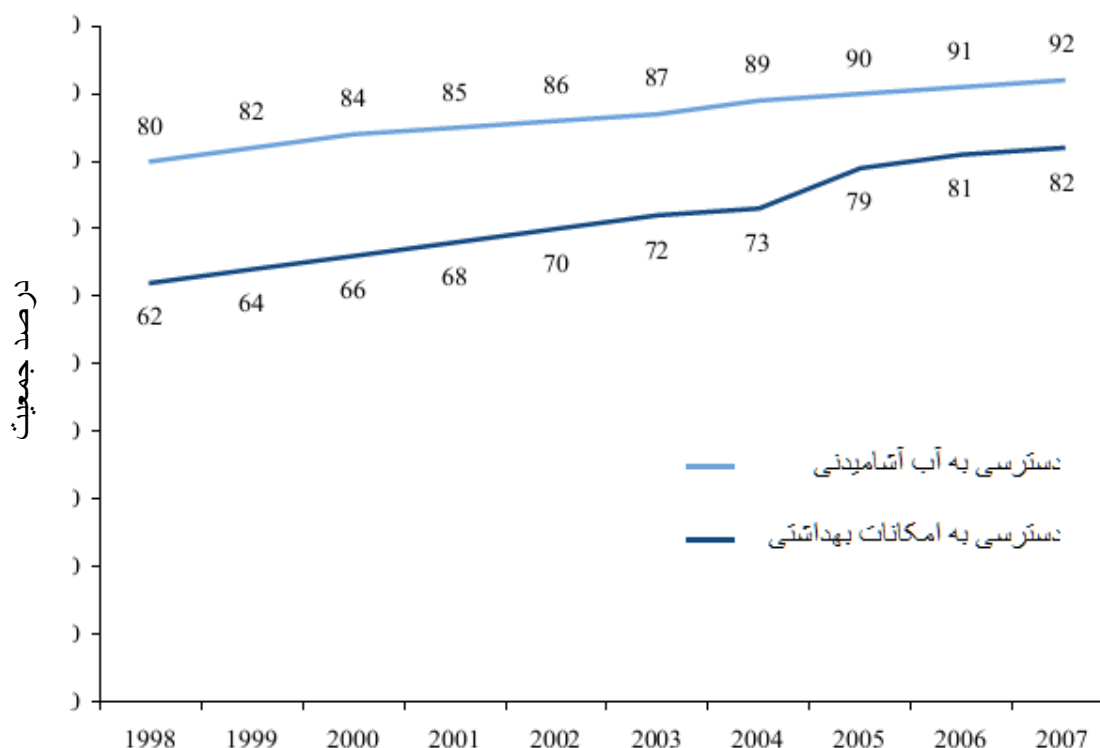
مرگ و میر نوزادان، شامل کودکان زیر یک سال، مرگ و میر هنگام زایمان، شامل کودکان زیر یک ماه، و مرگ و میر پس از زایمان شامل کودکان بین ۱ تا ۱۱ ماهه، و مرگ و میر کودکان، شامل کودکان زیر پنج سال سن می شود.

مردم ونزوئلا شاهد بهبود مشابهی در زمینه امنیتی غذایی نیز بوده اند. متوسط ورودی کالری، از ۹۱ درصد سطوح توصیه شده در سال ۱۹۹۸ به ۱۰۱.۶ درصد در سال ۲۰۰۷ افزایش یافته است. حتی مهم تر از آن، در دوره ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۶، مرگ های مرتبط با سوء تغذیه بالغ بر ۵۰ درصد کاهش یافته و از ۴.۹ به ۲.۳ مرگ در هر ۱۰۰ هزار نفر رسیده است. دو برنامه جدید به دستیابی به این هدف یاری رسانده است: اول، برنامه تغذیه مدارس (PAE)، شامل ارائه صبحانه، ناهار و میان وعده های رایگان، که از سال ۱۹۹۹ و با ارائه خدمات به ۲۵۰ هزار دانش آموز آغاز گردید و در سال ۲۰۰۸ بالغ بر ۴ میلیون دانش آموز را پوشش داده بود. دوم، شبکه زنجیره های غذایی دولتی مرکال (Mercal) که از سال ۲۰۰۳ آغاز به کار کرد. میزان فروش مواد غذایی بسیار ارزان این شبکه از ۴۵ هزار و ۶۶۲ تن در سال ۲۰۰۳، به سطح ۱.۲۵ میلیون تن در سال ۲۰۰۸ رسید.

به علاوه دسترسی بخش بیشتری از مردم ونزوئلا به آب آشامیدنی و امکانات بهداشتی در مقایسه با دوران پیش از انتخاب چاوز، در بهبود وضعیت سلامت جامعه تأثیر داشته است. همان طور که نمودار ۵ نشان می دهد، در سال ۱۹۸۰، حدود ۸۰ درصد از مردم ونزوئلا به آب آشامیدنی و ۶۲ درصد به امکانات بهداشتی دسترسی داشتند. در سال ۲۰۰۷، ۹۲ درصد به آب آشامیدنی و ۸۲ درصد به امکانات بهداشتی دسترسی پیدا کردند. بنابراین در مقایسه با سال ۱۹۹۸، حدوداً ۴ میلیون شهروند دیگر ونزوئلایی از آب آشامیدنی سالم، و بالغ بر پنج میلیون نفر دیگر از امکانات بهداشتی برخوردار شده اند.

نمودار ۵

دسترسی به آب آشامیدنی و امکانات بهداشتی، ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۷



این دستاوردها، به واسطه گسترش قابل توجه میزان دسترسی به مراقبت های پزشکی تسهیل شده است. از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷، شمار پزشکان مراقبت های اولیه در بخش عمومی، بیش از ۱۲ برابر شد و از ۱۶۲۸ به ۱۹۵۷۱ نفر رسید. در سال ۱۹۸۸، تعداد ۴۱۷ اتاق اورژانس، ۴۷ مرکز توانبخشی، و ۱۶۲۸ مرکز مراقبت های اولیه وجود داشت، در حالی که تا فوریه ۲۰۰۷، تعداد اتاق های اورژانس به ۷۲۱، مراکز توانبخشی به ۴۴۵ و مراکز مراقبت های اولیه به ۸۶۲۱ (شامل ۶۵۰۰ کلینیک محله ای، اغلب در محله های فقیر) افزایش یافته بود. این مراکز درمانی محله ای جدید بالغ بر ۲۵۰ میلیون مراجعه پزشکی و درمانی داشته اند (یعنی هر یک تقریباً ۳۷ هزار مراجعه از زمان آغاز برنامه). از سال ۲۰۰۴ به این سو، ۳۹۹،۶۶۲ نفر مورد جراحی موفق چشم قرار گرفته اند و این امر سبب بازگشت بینایی آن ها شده است. در سال ۱۹۹۹، شمار بیماران مبتلا به HIV که از دولت داروهای ضد ریترو ویروس دریافت می کردند، به ۳۵۵ مورد می رسید؛ در حالی که در سال ۲۰۰۶، این رقم به ۱۸،۵۳۸ مورد رسیده بود.

• آموزش و پرورش

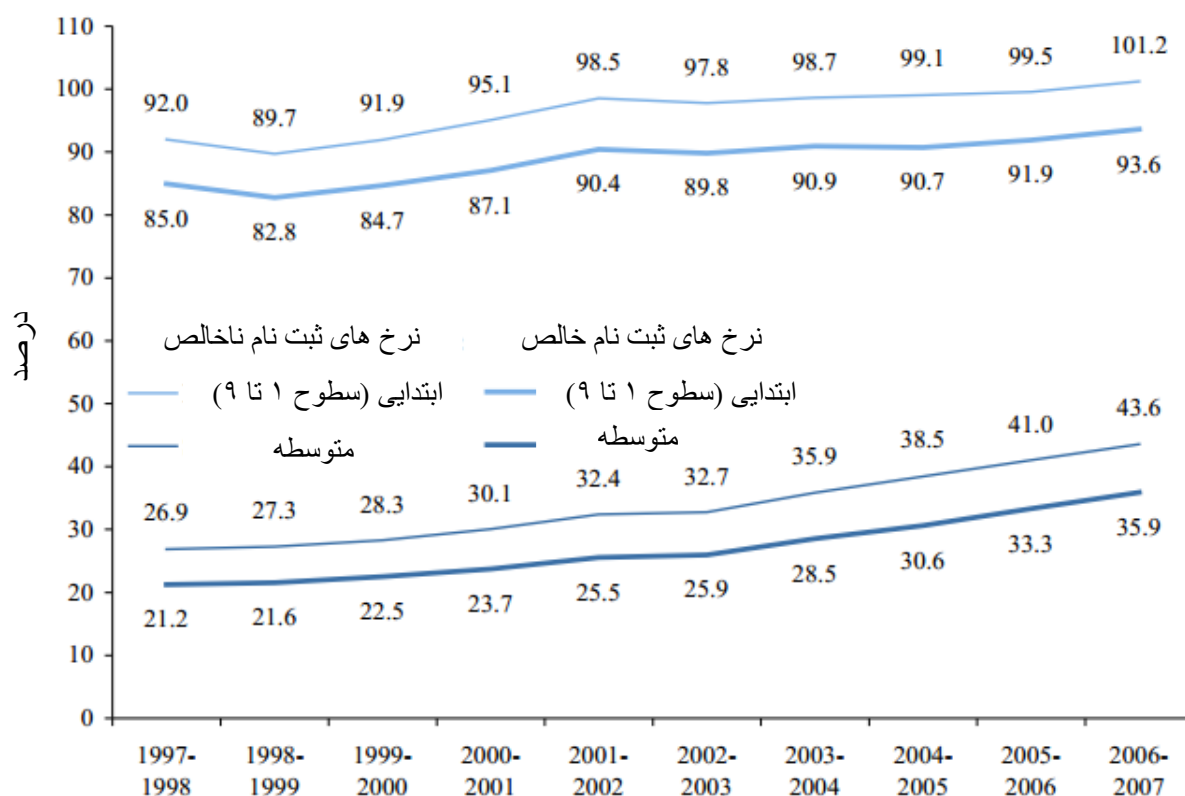
بهبود آموزش، هم برای دانش آموزان جوان و هم دانش آموزان به اصطلاح سنین غیر سنتی مشهود بوده است. همان طور که نمودار ۷ نشان می دهد، طی بازه ۹۷-۹۸ تا ۲۰۰۶-۲۰۰۷، ثبت نام در سنین سنتی به طور قابل ملاحظه ای افزایش داشته است. طی دوره زمانی مذکور، ثبت نام خالص در مقطع ابتدایی (سطوح ۱ تا ۹) از ۸۵ درصد به ۹۳.۶ رسیده و ثبت نام در مقطع متوسطه نیز با رشدی به مراتب بیشتر، از یک پنجم به یک سوم جمعیت صعود کرده است.

افزایش در ثبت نام مقطع ابتدایی بیانگر ۸.۶ درصد از کودکان ۵ تا ۱۴ سال، یا تقریباً نیم میلیون کودک در مدارس است که در غیر این صورت فاقد آموزش می بودند. برای تحصیلات متوسطه، افزایش به معنای آن است که ۱۴.۷ درصد از کودکان سنین ۱۵ تا ۱۹ ساله، یا تقریباً ۴۰۰ هزار کودک، قادر بوده اند تا مستقیماً به دلیل بهبود سرمایه گذاری اجتماعی، در مدرسه باقی بمانند.

بزرگ ترین دستاورد در تحصیلات عالی بوده است: از سال تحصیلی ۱۹۹۹-۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶-۲۰۰۷، ثبت نام ۸۶ درصد افزایش یافته است؛ تخمین های سال تحصیلی ۲۰۰۷-۲۰۰۸، این افزایش را نسبت به سال پایه ۱۹۹۹-۲۰۰۰، به ۱۳۸ درصد می رساند.

به علاوه، دولت چاوز مأموریت ریباس (Ribas) را برای ارائه تحصیلات متوسطه به دانش آموزان بزرگسالانی که سابقاً ترک تحصیل نموده بودند، آغاز کرد. مأموریت ریباس از سال ۲۰۰۳ آغاز شد و نخستین دانش آموزان آن در سال ۲۰۰۵ فارغ التحصیل شدند. در سه سال نخست این مأموریت، این برنامه موفق شد تا بالغ بر نیم میلیون دانش آموز را فارغ التحصیل کند (یعنی چیزی در حدود ۳ درصد از جمعیت بزرگسال کشور). دولت همچنین دست به یک برنامه وسیع سوادآموزی تحت عنوان مأموریت رابینسون (Robinson) زد.

نرخ های ثبت نام ناخالص و خالص، سطوح ابتدایی و متوسطه



توضیح: ثبت نام ناخالص، ثبت نام را به صورت درصدی از کل جمعیت در سن مدرسه اندازه گیری می کند. ولی ثبت نام خالص، ثبت نام در سن مدرسه را به صورت درصدی از جمعیت در سن مدرسه محاسبه می کند. بنابراین ثبت نام ناخالص می تواند از ۱۰۰٪ بیشتر شود، اما ثبت نام خالص نمی تواند. تا جایی که دانش آموزان غیرسنتی ثبت نام می شوند، این دو محاسبه می توانند اختلاف داشته باشند.

بازار کار و تأمین اجتماعی

• بازار کار

همان طور که در جدول ۴ نشان داده شده است، کارگران ونزوئلا با «بازار کار»ی رو به رو هستند که وضعیت آن به مراتب بهتر از یک دهه گذشته است. در سال ۲۰۰۸ نسبت به سال ۱۹۸۸، تعداد مشاغل جدید ۲.۹ میلیون افزایش یافت، و یعنی افزایشی در حدود یک سوم. نرخ بیکاری از ۱۱.۳ درصد در سال ۱۹۹۸ به ۷.۸ درصد در سال ۲۰۰۸ رسید، هرچند در سال ۲۰۰۳ به ۱۹.۲ درصد افزایش یافت، اما پس از آن تا تاریخ مذکور به کمتر از نصف رسید. کیفیت مشاغل، بر حسب اشتغال در بخش رسمی نیز طی این دوره افزایش قابل توجهی داشته است. در سال ۱۹۹۸، ۴۵.۴ درصد از نیروی کار در بخش رسمی اشتغال داشت، در حالی که این رقم برای سال ۲۰۰۸ به ۵۱.۸ درصد (نیمی از نیروی کار) افزایش یافت. طی این دوره، بخش عمده رشد مشاغل در بخش خصوصی بوده است، اما هر دو بخش از آهنگ رشد نیروی کار پیشی گرفته است: دهه مذکور شاهد افزایش ۴۷.۲ درصدی در مشاغل بخش عمومی و افزایش ۳۰.۶ درصدی در مشاغل بخش خصوصی بوده است.

به علاوه، نرخ اشتغال (اشتغال به عنوان درصدی از نیروی کار) نیز طی دوره انبساط اقتصادی، از ۸۰.۸ به ۹۲ درصد افزایش داشته است. اگر بررسی را از سال ۱۹۹۹ با نرخ اشتغال ۸۸.۷ درصد آغاز کنیم، می بینیم که این بهبود بسیار کمتر، ولی همچنان قابل توجه بوده است. در مجموع، شاخص های بازار کار، با هر مقایسه ای که صورت گیرد، نشان دهنده بهبود پایدار در طول دوره زمامداری چاوز هستند. این شاخص ها با کاهش فقر بر حسب درآمد نقدی نیز سازگار و منطبق می باشند.

جدول ۴

اشتغال و بیکاری، ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸.

۲۰۰۸	۲۰۰۷	۲۰۰۶	۲۰۰۵	۲۰۰۴	۲۰۰۳	۲۰۰۲	۲۰۰۱	۲۰۰۰	۱۹۹۹	۱۹۹۸	به هزار نفر
۱۲۴۳۳.۹ ۱۱۴۶۹.۶	۱۲۲۱۱.۸ ۱۱۰۹۲.۱	۱۲۰۵۶.۳ ۱۰۷۸۳.۲	۱۱۹۳۶.۵ ۱۰۳۴۴.۱	۱۲۰۳۶.۳ ۱۰۰۳۵.۷	۱۱۷۹۳.۵ ۹۵۲۴.۸	۱۱۳۶۹ ۹۶۱۱.۷	۱۰۵۷۶ ۹۱۲۳.۵	۱۰۱۶۳.۹ ۸۶۸۲.۷	۱۰۲۵۹.۲ ۸۶۹۱.۴	۹۶۹۹.۳ ۸۶۰۵.۱	نیروی کار کل افراد شاغل
۲۰۶۴.۵ ۹۴۰.۵	۱۹۳۰ ۹۱۶۲.۱	۱۸۰۴.۸ ۸۹۷۸.۴	۱۶۳۳.۶ ۸۷۱۰.۶	۱۴۹۱.۷ ۸۵۴۴	۱۳۷۱.۳ ۸۱۵۳.۴	۱۳۶۴.۸ ۸۲۴۶.۹	۱۳۷۸.۴ ۷۷۴۵.۱	۱۳۵۲.۸ ۷۳۲۹.۹	۱۳۴۸.۲ ۷۳۴۳.۳	۱۴۰۲.۶ ۷۲۰۲.۵	به تفکیک بخش: عمومی خصوصی
۶۴۴۵.۹ ۵۰۲۳.۷	۶۲۲۲.۷ ۴۸۶۹.۴	۵۸۵۳.۴ ۴۹۲۹.۷	۵۳۸۷.۱ ۴۹۲۴.۲	۴۹۲۳.۲ ۵۱۰۸.۸	۴۵۲۸.۸ ۴۹۸۸.۴	۴۷۵۲.۵ ۴۸۵۶.۱	۴۴۹۱.۹ ۴۶۳۰	۴۱۱۰.۹ ۴۵۶۵.۷	۴۲۵۳.۷ ۴۴۳۵	۴۴۰۳.۹ ۴۱۴۷.۴	به تفکیک اقتصاد: رسمی غیر رسمی
درصد از نیروی کار											
۱۰۰ ۹۲.۲	۱۰۰ ۹۰.۸	۱۰۰ ۸۹.۴	۱۰۰ ۸۶.۷	۱۰۰ ۸۳.۴	۱۰۰ ۸۰.۸	۱۰۰ ۸۴.۵	۱۰۰ ۸۶.۳	۱۰۰ ۸۵.۴	۱۰۰ ۸۴.۷	۱۰۰ ۸۸.۷	نیروی کار کل افراد شاغل
۱۶.۶ ۷۵.۶	۱۵.۸ ۷۵	۱۵ ۷۴.۵	۱۳.۷ ۷۳	۱۲.۴ ۷۱	۱۱.۶ ۶۹.۱	۱۲ ۷۲.۵	۱۳ ۷۳.۲	۱۳.۳ ۷۲.۱	۱۳.۱ ۷۱.۶	۱۴.۵ ۷۴.۳	به تفکیک بخش: عمومی خصوصی
۵۱.۸ ۴۰.۴	۵۱ ۳۹.۹	۴۸.۶ ۴۰.۹	۴۵.۱ ۴۱.۳	۴۰.۹ ۴۲.۴	۳۸.۴ ۴۲.۳	۴۱.۸ ۴۲.۷	۴۲.۵ ۴۳.۸	۴۰.۴ ۴۴.۹	۴۱.۵ ۴۳.۲	۴۵.۴ ۴۲.۸	به تفکیک اقتصاد: رسمی غیر رسمی
۷.۸	۹.۲	۱۰.۶	۱۳.۳	۱۶.۶	۱۹.۲	۱۵.۵	۱۳.۷	۱۴.۶	۱۵.۳	۱۱.۳	بیکاری

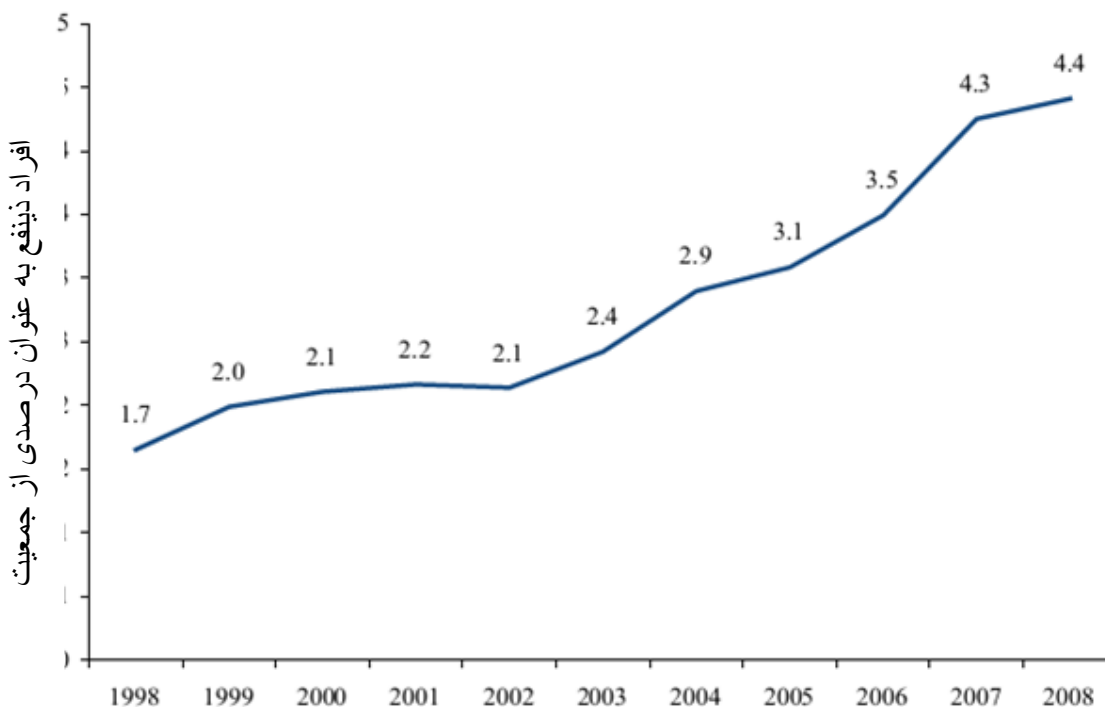
• تأمین اجتماعی

همان طور که در نمودار ۸ مشاهده می شود، برنامه های تأمین اجتماعی، وسیعاً دامنه حمایت از افراد زیر سن کار، بیهوده، یتیم یا ناتوان از انجام کار به دلیل معلولیت را گسترش داده است. دامنه شمول برنامه های مزایای کهولت سن، از کارافتادگی و بازماندگان (اعضای خانواده کارگر متوفی در اثر سوانح کار)، از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸، بیش از دو برابر شده است. همان طور که مشاهده می شود، این رقم برای کل جمعیت، طی دوره مزبور، از ۱.۷ به ۴.۴ درصد رسیده است. عملکرد تأمین اجتماعی نیز مانند سایر شاخص ها، در آغاز دوره چاوز آهسته بود، عملاً اندکی طی اعتصاب

نفت سقوط کرد، و سپس از سال ۲۰۰۳ (یعنی بهبود وضعیت ونزوئلا از اعتصاب نفت و کنترل دولت بر بخش نفتی) به رشد بسیار سریعی دست یافت.

نمودار ۸

درصد افراد برخوردار از مزایای کهولت سن، از کار افتادگی و بازماندگان



مالیه دولت و حساب جاری

درآمدهای دولت اساساً از قیمت های رو به صعود نفت تا سال ۲۰۰۷ منتفع شده بود؛ قیمت های جهانی نفتی از به طور متوسط ۱۹.۳ دلار به ازای هر بشکه به ۹۹.۷ دلار در سال ۲۰۰۸ افزایش یافت. با این حال باید گفت که درآمد بخش غیرنفتی نیز نسبت به تولید ناخالص داخلی، از رشد قابل ملاحظه ای در طول این یک دهه برخوردار بود؛ به طوری که از ۱۱.۷ درصد GDP در سال ۱۹۹۸ به ۱۴.۲ در سال ۲۰۰۷ رسید. این امر به دلیل بهبود مالیات سبتانی بود.

در **جدول ۵**، درآمد و هزینه نمایش داده شده است. همان طور که ملاحظه می شود، درآمد از ۱۷.۴ درصد GDP در سال ۱۹۹۸ به ۲۸.۷ درصد در سال ۲۰۰۷ رسیده است. هزینه و مخارج نیز افزایش داشته، و طی این دوره از ۲۱.۴ به ۲۵.۷ درصد GDP رسیده است. دولت ونزوئلا در سال ۲۰۰۷ با **مازاد مالی** به میزان ۳ درصد GDP رو به رو بود.

البته باید خاطر نشان کرد که همه هزینه های دولت در این ارقام مربوط به مالیه دولت مرکزی لحاظ نشده است. بخش اعظم هزینه های دولت، به خصوص در سال های پایانی دوره مورد بررسی، مستقیماً از سوی PDVSA صورت گرفته است. به عنوان مثال در ۳ سه ماهه نخست سال ۲۰۰۸ (ژانویه تا سپتامبر)، مخارج عمومی شرکت PDVSA به ۱۳.۹ میلیارد دلار یا ۶.۱ درصد GDP می رسید.

ضمناً سرانه هزینه اجتماعی واقعی (تعدیل شده با تورم) از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۶، بیش از سه برابر شده بود.

در طول این یک دهه، کل بدهی عمومی دولت از ۳۰.۷ درصد GDP به ۱۴.۳ درصد و بدهی عمومی خارجی نیز با کاهشی به مراتب بیشتر، از ۲۵.۶ به ۹.۸ درصد از GDP تنزل پیدا کرده است.

جدول ۵.

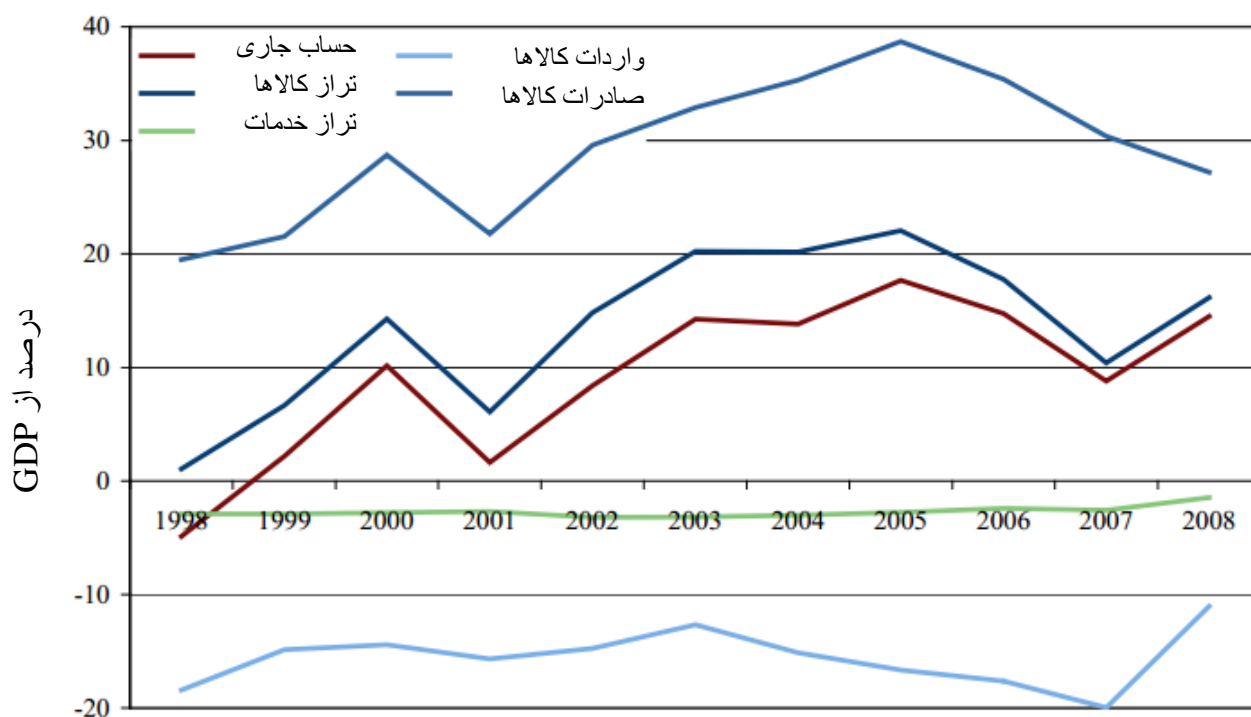
مالیه دولت مرکزی (به عنوان درصدی از GDP)

۲۰۰۷	۲۰۰۶	۲۰۰۵	۲۰۰۴	۲۰۰۳	۲۰۰۲	۲۰۰۱	۲۰۰۰	۱۹۹۹	۱۹۹۸	
۲۸.۷	۳۰	۲۷.۷	۲۴	۲۳.۴	۲۲.۲	۲۰.۸	۲۰.۲	۱۸	۱۷.۴	درآمد کل
۲۵.۷	۳۰	۲۶	۲۵.۹	۲۷.۸	۲۶.۱	۲۵.۱	۲۱.۸	۱۹.۸	۲۱.۴	مخارج کل و خالص وام دهی
۱۹.۵	۲۲.۲	۱۹.۱	۱۹.۶	۲۰.۸	۱۹.۱	۱۹.۳	۱۷.۵	۱۶.۴	۱۶.۷	مخارج جاری
۵.۸	۶.۷	۵.۸	۵	۵.۵	۵.۱	۴.۴	۳.۳	۳	۴	مخارج سرمایه ای
۰.۴	۱.۱	۱.۱	۱.۳	۱.۵	۲	۱.۵	۱	۰.۴	۰.۷	مخارج خارج از بودجه و خالص وام دهی
۴.۵	۲.۱	۴.۶	۱.۸	۰.۳	۰.۶	-۱.۵	۰.۹	۱	-۱.۴	تراز مقدماتی
۳	۰.۰	۱.۶	-۱.۹	-۴.۴	-۴	-۴.۴	-۱.۷	-۱.۷	-۴	تراز کلی
-۳	۰.۰	-۱.۶	۱.۹	۴.۴	۴	۴.۴	۱.۷	۱.۷	۴	تأمین مالی
-۱.۴	-۱.۳	-۲.۵	-۰.۷	۳.۳	۳.۱	۴	۴	۲.۸	۲.۸	تأمین مالی داخلی
										تأمین مالی خارجی

جدول ۶

حساب جاری و بدهی عمومی ناخالص، به عنوان درصدی از GDP

۲۰۰۸	۲۰۰۷	۲۰۰۶	۲۰۰۵	۲۰۰۴	۲۰۰۳	۲۰۰۲	۲۰۰۱	۲۰۰۰	۱۹۹۹	۱۹۹۸	
۸.۸	۸.۸	۱۴.۷	۱۷.۷	۱۳.۸	۱۴.۲	۸.۴	۱.۶	۱۰.۱	۲.۲	-۴.۹	حساب جاری
۱۶.۲	۱۰.۴	۱۷.۸	۲۲.۰	۲۰.۲	۲۰.۲	۱۴.۸	۶.۱	۱۴.۳	۶.۶	۱.۰	تراز تجاری در کالاها
۲۷.۲	۳۰.۴	۳۵.۴	۳۸.۷	۳۵.۳	۳۲.۹	۲۹.۶	۲۱.۸	۲۸.۷	۲۱.۵	۱۹.۵	صادرات، فوب
۲۵.۵	۲۷.۵	۳۱.۷	۳۳.۴	۲۹.۳	۲۶.۶	۲۳.۸	۱۷.۷	۲۳.۹	۱۷.۲	۱۳.۴	نفقی
۱.۷	۲.۹	۳.۷	۵.۳	۶.۰	۶.۳	۵.۸	۴.۰	۴.۸	۴.۳	۶.۱	غیر نفقی
-۱۱	-۲۰	-۱۷.۶	-۱۶.۷	-۱۵.۱	-۱۲.۷	-۱۴.۸	-۱۵.۷	-۱۴.۴	-۱۴.۹	-۱۸.۴	واردات، فوب
-۱.۱	-۱.۹	-۱.۵	-۱.۷	-۱.۶	-۱.۶	-۱.۴	-۱.۵	-۱.۵	-۱.۵	-۱.۶	نفقی
-۱۰	-۱۸.۱	-۱۶.۱	-۱۵	-۱۳.۶	-۱۱	-۱۳.۳	-۱۴.۲	-۱۳	-۱۳.۴	-۱۶.۸	غیر نفقی
-۱.۵	-۲.۶	-۲.۴	-۲.۸	-۳	-۳.۲	-۳.۲	-۲.۷	-۲.۸	-۲.۹	-۲.۹	تراز تجاری در خدمات
۱۴.۳	۱۹.۳	۲۳.۹	۳۲.۸	۳۸.۵	۴۷.۸	۳۹.۹	۳۰.۷	۲۷.۷	۲۹.۶	۳۰.۷	بدهی عمومی ناخالص کل
۹.۸	۱۲	۱۴.۸	۲۱.۷	۲۴.۴	۲۹.۹	۲۴.۹	۱۸.۴	۱۸.۶	۲۳.۲	۲۵.۶	خارجی
۴.۵	۷.۴	۹.۱	۱۱.۱	۱۴	۱۷.۹	۱۵	۱۲.۴	۹.۱	۶.۵	۵.۱	داخلی



تورم و نرخ مبادله ارز

نمودار ۱۰، نرخ تورّم را در هر ماه نسبت به ماه مشابه سال قبل در طول یک دهه نشان می دهد که بر حسب تغییرات شاخص بهای مصرف کننده (CPI) در کاراکاس اندازه گیری می شود. زمانی که چاوز رسماً دوره ریاست جمهوری خود را آغاز کرد، تورّم در سطح ۲۹.۵ درصد قرار داشت. این نرخ در طول سه سال بعدی به ۱۲.۳ درصد سقوط کرد، سپس در نتیجه ضربه اعتصاب نفت به اقتصاد کشور، با سیری صعودی به نقطه اوج ۳۸.۷ درصد در فوریه ۲۰۰۳ رسید. پس از اتمام اعتصاب در این ماه، اقتصاد با سرعت بسیار رشد کرد، در حالی که تورّم با کاهش تندی به نقطه حداقل ۱۰.۴ درصد در ماه مه ۲۰۰۶ رسید. سپس نرخ تورّم جهشی صعودی را آغاز کرد، به استثنای روند نزولی از فوریه تا دسامبر ۲۰۰۷، و بدین ترتیب به نقطه اوج ۳۶ درصد در سپتامبر ۲۰۰۸ رسید و سپس نهایتاً به ۳۲ درصد کاهش یافت.

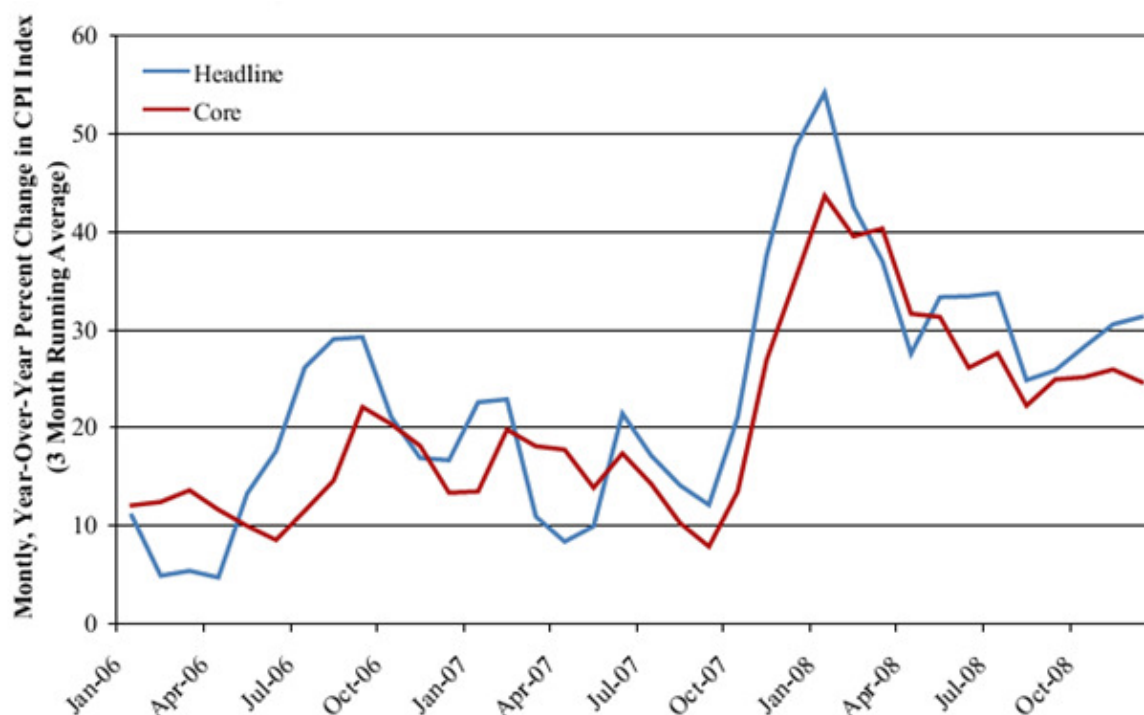
نرخ تورم ماهانه ونزوئلا، بهای مصرف کننده (منطقه کلان شهر کاراکاس)



با این حال ارقام تورم هر ماه نسبت به ماه مشابه سال قبل، تصویری تقریبی از روند موجود نشان می دهد. برای تصویر دقیق تر بهتر آن است که از بازه های سه ماهه استفاده شود و به علاوه اقلامی مانند سوخت و مواد غذایی را از تورم کلی خارج کنیم و به تورم مینا برسیم. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که قیمت های مواد غذایی و سوخت طی ۱۵ ماه، از آوریل ۲۰۰۷ تا ژوئیه ۲۰۰۸، دستخوش افزایش ناگهانی تندی شدند، و سپس سریعاً کاهش یافتند.

همان طور که در نمودار ۱۱ می توان ملاحظه کرد، تورم کلی در ونزوئلا در سال منتهی به ژوئیه ۲۰۰۸، به طور متوسط ۳۳.۷ بود، در حالی که تورم مینا به طور متوسط به ۲۸.۷ درصد در همان دوره می رسید. هر دو رقم به طور قابل ملاحظه ای بالاتر از سطوح دو سال پیش خود بوده اند (یعنی به ترتیب ۱۷.۲ و ۱۶.۵ درصد). با این حال می بینیم که طی دوره ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، تورم در نیمه نخست سال ۲۰۰۸ متمرکز شده و به طور قابل ملاحظه ای در نیمه دوم فروکش کرده بوده است. متوسط تورم کلی (بر حسب میانگین متحرک سه ماهه) در ژانویه ۲۰۰۸ به اوج رسید (۵۴.۳ درصد) و در طول سه ماه منتهی به دسامبر تنها ۳۱.۴ درصد بود. تورم مینا نیز در سطح ۴۳.۸ درصد در طول سه ماه منتهی به ژانویه اوج گرفت، ولی در ماه دسامبر در سطح ۲۴.۷ ایستاد. هرچند این نرخ تورم در سال ۲۰۰۸ به مراتب بالاتر از دو سال گذشته خود بوده، ولی بنا به معیارهای تاریخی ونزوئلا هنوز پایین محسوب می شده و در هر حال تهدید جدی و مستقیمی علیه رشد اقتصادی این کشور نبوده است.

تورم کلی (Headline) و مبنا (Core)، ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ (بر حسب میانگین متحرک سه ماهه)



جدی ترین مشکلی که تورم برای ونزوئلا داشته است این بوده که به دلیل نظام نرخ ثابت ارز، تورم نهایتاً به ارزش گذاری بیش از حد نرخ حقیقی مبادله ارز منجر شد (در فوریه ۲۰۰۳، یعنی زمانی که دولت کنترل بر ارز خارجی را اجرا کرد، نرخ مبادله دلار- بولیوار در سطح ۱۶۰۰ بولیوار ونزوئلا ثابت بود). ارزش غیر متعارف نرخ مبادله ارز، مشکلی بوده است که برای دنبال کردن استراتژی توسعه بلندمدت اقتصاد و فاصله گرفتن از اتکا به نفت، باید مورد بررسی قرار می گرفت. چرا که ارزش غیرمتعارف و بالاتر ارز، توسعه بخش غیرنفتی، صادرات و واردات بخش های رقیب، و به ویژه تولید و ساخت کالا را تضعیف می کند. در این حالت واردات به شکلی مصنوعی ارزان و صادرات کشور در بازارهای جهانی گران تر می شود، بنابراین کالاهای قابل تجارت کشور چه در بازارهای داخلی و چه در بازارهای جهانی در معرض تهدید و آسیب قرار می گیرد. همان طور که در داده های مربوط به رشد اقتصادی (به تفکیک بخش ها) مشاهده شد، بخش تولید و ساخت کالا (مانوفاکتور) رشد نکرد (رشد این بخش در سال ۲۰۰۸ شدیداً سقوط کرده بود) و این یکی از مشکلات بلندمدت مهم و جدی برای توسعه است. شاید بتوان گفت که ارزش گذاری بیش از حد نرخ مبادله ارز به میزانی بالاتر از نرخ تعادلی بازار، در سقوط این بخش تأثیر داشته و احتمالاً رشد کلی این بخش را نسبت به سایر بخش های اقتصاد در طول دوره انبساط اقتصادی محدود کرده است. به علاوه انحراف ها و ناکارایی ها در ارتباط با نظام کنترل ارز و بازار موازی نیز وجود داشته است. با این حال نرخ مبادله گران ونزوئلا طی این دوره، مانند موارد آرژانتین، برزیل یا روسیه در دهه ۱۹۹۰، به یک تهدید جدی تبدیل نشد.



موضع «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»

پیرامون

ارتباط رهبران آمریکای لاتین

با رژیم ایران

۲۶	پیرامون چهارمین سفر احمدی نژاد به ونزوئلا
۲۸	نه به تحریم امپریالیزم آمریکا علیه ونزوئلا! نه به حمایت چاوز از رژیم های ارتجاعی!
۲۹	خطاب به کارگران ونزوئلا در مورد حمایت چاوز از احمدی نژاد
۳۲	اعلام همبستگی با جنبش توده ای ایران (بیانیه «جریان مارکسیستی انقلابی» ونزوئلا)
۳۷	نامه سرگشاده به هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا
۳۹	چند نکته کوتاه به بهانه سفر دانیل اورتگا به تهران
۴۱	نامه سرگشاده به هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا

پیرامون چهارمین سفر احمدی نژاد به ونزوئلا

بیانیه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

در همان حال که جنگ سرد میان امپریالیسم ایالات متحده و رژیم ایران به بالاترین سطوح خود در طول چند دهه گذشته می رسد، محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران سفر چهارم خود به ونزوئلا را ترتیب می دهد. علاوه بر ونزوئلا، قرارست تا او از کشورهای کوبا، اکوادور و نیکاراگوئه نیز بازدید کند.

هدف از سفر احمدی نژاد به آمریکای لاتین، کاملاً روشن است: رژیم ایران باید نشان دهد که با وجود فشارهای روزافزون دیپلماتیک، تحریم های اقتصادی و انزوای سیاسی، دوستان و متحدینی هم در بخش های مختلف جهان، من جمله «حیات خلوت آمریکا»، دارد.

این سفر، به جز افزایش روحیه و اعتماد به نفس پایگاه اجتماعی رو به تنزل رژیم ارتجاعی کنونی، هیچ نتیجه و ثمره خصوصی به همراه نخواهد داشت. در شرایطی که طیفی از کشورهای- مثلاً هند، ژاپن، کره جنوبی و سایرین- در حال پیوستن به موج تحریم ها و محدودیت های آمریکا و اتحادیه اروپا بر تجارت یا سرمایه گذاری در ایران هستند، کشورهایی مانند ونزوئلا، کوبا و نیکاراگوئه قادر نیستند تا به رها شدن ایران از این شرایط حاد کمک چندانی نمایند.

علاوه بر تحریم های اقتصادی، مواردی هم چون ادامه عملیات پنهانی، اشکال مختلف جاسوسی، ترور دانشمندان مرتبط با برنامه اتمی، خرابکاری در تجهیزات نظامی استراتژیک و نظایر این ها، افزایش یافته است. کاربرد ابزارهای دیگری همچون تحریم بانک مرکزی ایران از سوی آمریکا و آشکار شدن نشانه های تحریم نفت ایران از طرف اتحادیه اروپا، به آن معناست که ایران با ناامید کننده ترین شرایط خود از اوت ۱۹۸۸ (پایان جنگ ایران و عراق) به این سو رو به رو خواهد بود.

لحاظ کردن تمامی این عوامل، می تواند هر کشوری را به مثابه یک مبارز «ضد امپریالیست» و «انقلابی» تداعی کند که برای «احقاق حقوق خود در مقابل امپریالیسم» بپاخاسته است. با کمال تأسف، این تصویری است که در میان بسیاری از مردم ونزوئلا و سایر بخش های آمریکای لاتین از رژیم ایران به وجود آمده است. باید گفت که این دقیقاً همان تصویری است که رژیم ایران سعی دارد تا از طریق تبلیغات خود به آن دست یابد. تبلیغاتی که هم اکنون از طریق شبکه تلویزیونی اسپانیایی زبان و جدید التأسيس «Hispan TV» در آمریکای لاتین بازتاب پیدا می کند.

این تصویر، به دو دلیل کاملاً کاذب و مخدوش است. اول، جمهوری اسلامی ایران، یکی از سرکوبگرترین رژیم های جهان است؛ جایی که در آن:

- کارگران حق تاسیس و بازگشایی اتحادیه های کارگری، اعتصاب یا انتخاب نمایندگان حقیقی خود را ندارند.
- زنان، شهروندان درجه دوم محسوب می شوند و حقوق قانونی آن ها نصف مردان است.
- جوانان باید از یک ایدئولوژی قرون وسطی ای تبعیت کنند که حتی کوچکترین ارکان زندگی آن ها را هم دربر می گیرد.
- اقلیت های قومی از ابتدایی ترین حقوق خود محروم می شوند.
- کل جمعیت کشور از حقوق دموکراتیک واقعی و انتخابات آزاد بی بهره است.

زندان های جمهوری اسلامی، از همان ابتدای تثبیت قدرت این رژیم، از فعالین کارگری مملوء بوده است. در حال حاضر شماری از فعالین کارگری، همانند رضا شهابی و ابراهیم مددی از سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، به «جرم» تلاش برای بازگشایی سندیکایی که رژیم قبلاً تعطیل کرده بود، در حبس به سر می برند! این ها، تنها دو نمونه از صدها فعال کارگری در بند رژیم هستند.

دوم، حرکت رژیم ایران به سوی توسعه ظرفیت ایجاد سلاح های هسته ای، در واقع همان تداوم جاه طلبی های بورژوازی ایران است که خود به رویای «تمدن بزرگ» شاه در گذشته بازمی گردد. منازعه با امپریالیسم- به ویژه امپریالیسم آمریکا- اساساً به جایگاه جمهوری اسلامی در سلسله مراتب قدرت منطقه ای مربوط می شود. چگونگی رسیدن به توافق یا عدم توافق با کشورهای امپریالیستی است که نه تنها وضعیت آتی ایران، بلکه نقشه توازن قوا در کل منطقه را تعیین خواهد کرد.

جنگ های ویرانگر و طمعکارانه امپریالیسم آمریکا و متحدان آن در عراق و افغانستان، دو تا از دشمنان رژیم ایران را نابود ساخته است. به طور اخص، نابودی کامل ساختارهای سرکوبگر رژیم بعثی در عراق، موضع جمهوری اسلامی را در این کشور و همسایگان آن تقویت کرده است. خروج اخیر نیروهای آمریکایی نیز موقعیت جناح های مدافع رژیم ایران در عراق را به مراتب بهبود بخشیده؛ به همین ترتیب، خروج برنامه ریزی شده آمریکا از افغانستان تا سال ۲۰۱۴ هم نفوذ رژیم ایران در آسیای میانه را بالاتر خواهد برد.

بنابراین، ما از کارگران و سوسیالیست های آمریکای لاتین مصرانه تقاضا داریم که به جای حس همبستگی با این رژیم، روی وضعیت دشوار کارگران، زنان، جوانان، اقلیت های قومی، روزنامه نگاران ایران و ۹۵ درصد جمعیتی که تحت سرکوب و ارباب دستگاه حاکمه قرار دارند، تأمل کنند.

ما به طور کامل نزدیکی بیش از حد دولت چاوز و روابط برادرانه آن با جمهوری اسلامی را محکوم می کنیم. این روابط، چیزی بیش از صرفاً روابط تجاری و دیپلماتیک مطلوب است و تنها به این اسطوره دامن می زند که گویا جمهوری اسلامی یک رژیم «انقلابی» و «ضد امپریالیستی» می باشد. این رابطه، تا جایی که چاوز در موارد متعددی احمدی نژاد را «برادر» خود خطاب کند، به افزایش اعتبار رژیم و متقابلاً تضعیف جنبش های مردمی در ایران- به خصوص مبارزات کارگران برای ابتدایی ترین حقوق سندیکی خود- یاری می رساند.

بنابراین ما مصرانه از تمامی انقلابیون، سوسیالیست ها و فعالین کارگری در ونزوئلا و سراسر آمریکای لاتین درخواست داریم که ماهیت حقیقی رژیم ایران را میان توده های درگیر در جنبش های کارگری و اجتماعی آمریکای لاتین افشا سازند.

ما از تمامی فعالین می خواهیم تا مسأله سرکوب گسترده در ایران و به خصوص وضعیت دشوار و بسته طبقه کارگر را در اتحادیه های کارگری و طی جلسات خود مطرح سازند. از آن ها می خواهیم که مقامات محلی و ملی خود - من جمله رؤسای جمهور چاوز، کاسترو، کوریا، اورنگا و سایر مقامات مسئول در کابینه آنان- را متقاعد سازند تا با اعمال فشار بر دولت احمدی نژاد، از آنان توضیح بخواهند که به چه علت رژیم ایران کسانی مانند رضا شهابی و ابراهیم مددی را به زندان انداخته است؟

۹ ژانویه ۲۰۱۲ (۱۹ دی ماه ۱۳۹۰)

ترجمه از متن انگلیسی:

<http://marxist.cloudaccess.net/latam/225-on-ahmadinejads-fourth-trip-to-venezuela.html>

نه به تحریم‌های امپریالیزم آمریکا علیه ونزوئلا!

نه به حمایت چاوز از رژیم‌های ارتجاعی!

شورای دبیری گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران

روز سه‌شنبه ۲۴ ماه مه ۲۰۱۱، وزارت امور خارجه ایالات متحده به اعمال تحریم‌هایی یکجانبه علیه شرکت دولتی نفت ونزوئلا (PDVSA) به خاطر روابطش با دولت ایران پرداخت.

مردم ونزوئلا تحت رهبری دولت هوگو چاوز پیش از این قربانی کودتای هدایت شده از سوی امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۰۲ بوده‌اند، که برای مدت کوتاهی رئیس‌جمهور را از قدرت برکنار کرد. اما، به علت مقاومت مردم ونزوئلا، چاوز نجات یافت. به همین ترتیب در برهه‌های دیگری نیز هم چون رفراندوم عزل چاوز در سال ۲۰۰۴، انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۶، رفراندوم قانون اساسی در سال ۲۰۰۷ و غیره، باز هم حضور و پشتیبانی توده کارگران و زحمتکشان ونزوئلا، به حفظ دولت و شخص رئیس‌جمهور منجر شده است.

لازم به توضیح است که دولت هوگو چاوز ثروت نفتی خود را عمدتاً در جهت بهبود شرایط معیشتی مردم خود سرمایه‌گذاری کرده است. در حال حاضر، بیش از ۶۰٪ درآمد صنعت نفت صرف برنامه‌های اجتماعی در ونزوئلا، شامل بهداشت رایگان، آموزش رایگان، کارآموزی، رسانه‌های اجتماعی، سازمان‌های توده‌ای و یارانه به غذا و مسکن، می‌شود.

طی سال‌های دولت چاوز، فقر در ونزوئلا ۵۰٪ کاهش یافته، بیسوادی ریشه کن شده و بهداشت و آموزش همگانی و رایگان در دسترس همه قرار گرفته است. این سیاست‌های مثبت از طریق برنامه کمک رایگان، ارزان یا یارانه‌ای نفت و سوخت به محلات کم‌درآمد، و مراکز اسکان بی‌خانمان‌ها، انجام گرفته است. ما از مردم ونزوئلا در مقابل تهاجم امپریالیزم حمایت کرده و دولت آمریکا را محکوم می‌کنیم!

اما در عین حال این سیاست درست ملی دولت چاوز، همراه است با سیاست‌های کاملاً نادرست بین‌المللی. سیاست‌هایی که دولت چاوز را در کنار ارتجاعی‌ترین دولت‌های خاور میانه و آفریقای شمالی که در حال قتل عام مردم هستند، قرار داده است. حمایت چاوز از دولت احمدی‌نژاد در ایران و معمر قذافی در لیبی در واقع خیانتی است آشکار به کارگران و زحمتکشان ایران و لیبی.

ما سال پیش نامه‌ای سرگشاده خطاب به کارگران ونزوئلا در مورد سیاست خارجی دولتشان نوشتیم و نکات مهمی را به مردم ونزوئلا گوشزد کردیم. در این جا، نامه مذکور را در حاشیه تحریم‌های امپریالیزم آمریکا علیه مردم ونزوئلا باز تکرار می‌کنیم.

۱ تیرماه ۱۳۹۰

خطاب به کارگران ونزونلا در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد



کارگران شریف ونزونلا

مارکسیست های انقلابی ایران، از دستاوردهای شما در «جنبش بولیواری» مطلع بوده و همواره از این جنبش در مقابل دروغ پردازی های وسیع و دخالت های آشکار و پنهان امپریالیسم حمایت کرده اند. فعالین کارگری و دانشجویی در ایران، برای حمایت از جنبش ارزشمند شما و مقابله با تهاجمات و مداخلات امپریالیسم آمریکا در ونزونلا، کمپین «دست ها از ونزونلا کوتاه» را ایجاد کرده و طی سال های گذشته، همراه با شما در صف مقابل تهاجمات امپریالیستی قرار داشته اند. بدیهی است که دستاوردهای شما تحت رهبری آقای هوگو چاوز به دست آمده و از این نظر نیز، شما برای او عمیقاً احترام قائلید.

اما آقای هوگو چاوز در سیاست خارجی خود دچار لغزش بزرگی شده و با پشتیبانی خود از احمدی نژاد، همبستگی کارگران و دانشجویان ایران با انقلاب شما را نادیده گرفته و به عبارتی بی ارزش نشان داده است. حتماً مطلع هستید که دو هفته پیش، احمدی نژاد با حمایت مستقیم خامنه ای بزرگترین تقلب را در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام داد و سپس تمام معترضان به این تقلب بزرگ را با سبقت تمام به خاک و خون کشید. تنها کافیست به گزارشات رسانه های بین المللی توجه کنید تا عمق این فاجعه را دریابید. این حملات وحشیانه مورد اعتراض میلیون ها نفر از کارگران و دانشجویان و هم چنین گرایش های مارکسیستی و انقلابی در سراسر جهان (که عمدتاً از طرفداران انقلاب بولیواری نیز می باشند) قرار گرفته است.

با این اوصاف، آقای چاوز یکی از نخستین افرادی بود که از احمدی نژاد حمایت کرد. او در سخنرانی تلویزیونی هفتگی خود گفت: «پیروزی احمدی نژاد یک پیروزی تمام عیار بود. آن ها می‌کوشند این پیروزی را لکه دار کرده و از این طریق دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند. من می‌دانم که آن ها موفق نخواهند شد.» و این که «دنیا باید به ایران و پیروزی محمود احمدی‌نژاد احترام بگذارد». این سخنان نسنجیده و بی اساس از سوی رئیس جمهور شما، اهانت بزرگ و مستقیم به میلیون ها جوانی است که در روزهای اخیر در خیابان های ایران ضدّ استبداد برخاسته و حتی تعدادی از آنان، جان خود را هم از دست داده اند. بسیاری از این جوانان به شکل خودجوش و بدون آلوده شدن در «دعوای داخلی رژیم» و یا همسو شدن با خطی که هم اکنون امپریالیسم آمریکا برای مصادره جنبش دنبال می کند، به خیابان ها سرازیر شده بودند. به علاوه، سخنان رئیس جمهور شما توهینی بزرگ به میلیون ها کارگر ایران محسوب می شود. کارگرانی که بسیار از رهبرانشان امروز در زندان های قرون وسطی ای دولت احمدی نژاد زیر شکنجه قرار دارند و حتی برای برخی از آنان حکم «شلاق» صادر می شود! کارگرانی که برای برگزاری مراسم اول ماه مه امسال در تهران شدیداً از سوی مزدوران دولت احمدی نژاد سرکوب شده و هنوز در زندان به سر می برند.

آقای هوگو چاوز تا کنون هفت بار به ایران سفر کرده و هر بار یکی از منفور ترین افراد این کشور را به آغوش کشیده و از او به عنوان «برادر»ش نام برده است. او توجه نمی کند که وضعیّت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزوئلا و ایران در دو مسیر کاملاً مخالف حرکت می کنند. اگر چه هر دو کشور شاهد افزایش قابل ملاحظه ای در درآمدهای حاصل از نفت (و گاز) بوده اند، اما، مابین شیوه های استفاده از این درآمدهای مضاعف، تفاوت های فاحشی وجود دارد. در ونزوئلا، از این درآمد برای ساخت بیمارستان، مدارس و دانشگاه و سایر زیرساخت های اساسی کشور استفاده می شود، ولی در ایران برای پر کردن جیب عده معدودی سرمایه دار انگل صفت.

از یک سو در ونزوئلا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت ها و کارخانجات، خدمات رایگان بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش و آزادی های مدنی و غیره بوده ایم (به عکس در ایران، «خصوصی سازی» حتی به قیمت زیر پا گذاشتن اصل ۴۴ قانون اساسی این کشور و به بهانه عدم کارایی و بهره وری پایین بنگاه ها و کارخانجات دولتی، در دستورکار روز دولت قرار گرفته است (تمامی این پیشرفت ها برای کارگران و اقشار محروم ونزوئلا، به معنای در دست گرفتن زندگی و سرنوشتشان می باشد؛ مهم تر از همه، سلب مالکیت از کارخانه ها و تشویق به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزوئلا را دگرگون کرده و چند گام به پیش برده است. جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در توازن نیروهای طبقاتی ونزوئلا به نفع طبقه کارگر انجام داده است. حکومت ونزوئلا نه تنها کارگران را به ساختن «اتحادیه ملی کارگران»، به عنوان بدیلی در مقابل «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا»، تشویق کرده، بلکه کارگران را در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها دخالت داده است. تمام جهان می داند که دولت شما فهرست اسامی ۱۱۴۹ کارخانه تعطیل شده را بیرون داده و به صاحبان آن ها اخطار داده است که «آن ها را تحت کنترل کارگری قرار دهید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد»!

اما در ایران، علاوه بر نبود ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک، کارگران از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه مستقل کارگری محروم هستند. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون مانند «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» را هم ندارند! آن چه آن ها دارند در «خانه کارگر» و «شورای اسلامی کار» و نهادهای ضد کارگری وابسته به دولت خلاصه می شود؛ نهادهایی که اصولاً در تقابل با کارگران و برای خفه کردن هرگونه جنبش کارگری شکل گرفته اند.

اما در پیش چنین نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر تولید و توزیع نیز شد. اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد با سرکوب، تمام دستاوردهای کارگران را از آن ها باز پس گیرد. این رهبرانی که شما در آغوش می کشید، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود کردند و چندین دهه به عقب کشاندند. در جامعه ایران، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما- که در دوره شاه قابل تحمل بود- غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی یک فدراسیون اتحادیه های کارگری، مانند «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» نیز در ایران غیرقانونی می باشد!

در ایران، میزان بیکاری رسمی (که پایین تر از میزان واقعی برآورد شده است) ۱۰/۸۵ بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال) ۲۲/۳۵ است. حتی وقتی کارگران شاغل هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی شود- در بسیاری از موارد بیش از یک سال. حتی آن هایی که دستمزد خود را دریافت می کنند به زحمت قادر به پرداخت هزینه نیازهای ابتدایی خود در زندگی هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف یک زندگی معمول و شرافتمندانه را نمی دهد. برای نمونه، اجازه ی آپارتمان دو اتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، درآمد یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است. جای تعجبی نیست که ۹۰٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

کارگران شریف ونزوئلا

دولت سرمایه داری ایران، هیچ اختلاف و تضادّ بنیادینی با امپریالیسم آمریکا ندارد. آن ها در حالت جنگ سرد با آمریکا قرار دارند و با دریافت امتیازات کافی، به زودی وارد معاملات سیاسی با ایالات متحده خواهند شد و پشت شما را خالی خواهند کرد. در حقیقت دولت سرمایه داری ایران به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و

روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «مالکی» به وسیله تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر - کمک کرده است. دولت سرمایه داری ایران هم اکنون مشغول مذاکره نزدیک با دولت اوباما در مورد حل مسائل افغانستان است. این دولت علی رغم شعارهای به ظاهر «ضد امپریالیستی» اش، به سوی بازسازی پیوندهای سابق خود با ایالات متحده آمریکا پیش می رود. گزینش احمدی نژاد، نشانگر چرخش نهایی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیسم، و در رأس آن آمریکا است. بر خلاف تمام «دشمنی ها»، و ژست های «ضد امپریالیستی»، رژیم آماده حل کلیه اختلافات موجود با آمریکا است. دولت ایران می خواهد از ایران، جامعه ای مثل کلمبیا بسازد (در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده است تا شرکت های چند ملیتی بتوانند بدون هیچ گونه مانعی، کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را به یغما برند). بی جهت نیست که دولت ایران، سال هاست در جهت اجرای نسخه های نئولیبرالی ورشکسته بانک جهانی و صندوق بین المللی پول گام برداشته و برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی لحظه شماری می کند.

کارگران شریف ونزولا

پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزولا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دستهایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است. ایشان با نزدیکی به رژیم های ارتجاعی، هرگز نخواهد توانست مبارزه ضد امپریالیستی را به فرجام رساند. تنها اتحاد نمایندگان واقعی کارگران و زحمتکشان می تواند در مقابل امپریالیسم ایستادگی کند.

کارگران شریف ونزولا

در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید. طرفداری از احمدی نژاد یعنی طرفداری از سرکوب کارگران و جوانان ایران. مواضع انحرافی آقای چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد کنید. طرفداری از دولت احمدی نژاد، آن هم پس از وقایع اخیر، در بدترین حالت یک خیانت آشکار به زحمتکشان ایران و در بهترین حالت یک لغزش اساسی در سیاست خارجی است

با احترام

مازیار رازی

سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

سوم تیرماه ۱۳۸۸

اعلام همبستگی با جنبش توده ای مردم ایران:

بیانیه "جریان مارکسیستی انقلابی" (ونزوئلا)

منبع: سایت "در دفاع از مارکسیسم"^۵

برگردان: و. آکوچکیان

توضیح ملیتانت: پس از اعلام «پیروزی» احمدی نژاد در انتخابات، و در آغاز ناآرامی ها و متعاقباً سرکوب آن از سوی رژیم، هوگو چاوز پیروزی احمدی نژاد را به وی تبریک گفت و سرکوب اعتراضات را تلویحاً تأیید نمود. از آن جا که این موضوع به خشم معترضین و بسیاری از گروه های چپ انجامید و به علاوه فرصتی شد برای نیروهای راست و لیبرال برای تخطئه دستاوردها و درس های تحولات ونزوئلا، گرایش مارکسیست های انقلابی ایران که هنوز به دلیل انتقادات خود به فرصت طلبی های آلن وودز و باند رهبری سازمان گرایش بین المللی مارکسیستی از آن اخراج نگردیده بود، توانست تا از طریق فشارها و مکاتبات فراوان با متحدین خود در ونزوئلا، نامه حمایتی حاضر را در نقد چاوز بگیرد. هرچند انتقادات این نامه به سیاست بین المللی چاوز بسیار ملایم و تاحدی ضعیف بود، با این وجود انتشار آن در آن مقطع زمانی تأثیرات مهمی بر جای گذاشت.

توضیح سایت "در دفاع از مارکسیسم": در پاسخ به اظهارات اخیر هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، جریان مارکسیستی انقلابی (CMR) بیانیه زیر را منتشر ساخته است. جریان مارکسیستی انقلابی، حمایت خود را از جنبش توده های مردم ایران اعلام داشته و ضمناً به توضیح تفاوت ها و وجوه تمایز جنبش انقلابی ونزوئلا و رژیم ضد انقلابی در ایران می پردازد.

انقلاب بولیواری و ایران

در ایران ما با شرایطی رو به رو هستیم که در آن، از یک سو اپوزسیون تقلب انتخاباتی را محکوم می کند و از سویی دیگر، تمام شکایات آن ها از حمایت نیروهای امپریالیستی برخوردار می گردد و تظاهرکنندگان مخالف نتایج انتخاباتی به خیابان ها می ریزند. کاملاً قابل فهم است که چرا انقلابیون ونزوئلا بین آن چه که در ایران رخ می دهد و دوره ای که ما در طی انقلاب بولیواری پشت سر گذاشته ایم شباهت هایی می بینند. در ونزوئلا، ضد انقلابی ارتجاعی و وابسته به اولیگارشی بیش از دو بار تلاش کرده است تا با حمایت امپریالیسم و به بهانه "تقلب انتخاباتی" وضعیتی از آشوب و هرج و مرج را در خیابان ها به وجود آورد و از این طریق، پیروزی های انتخاباتی انقلاب را غیرقانونی نشان دهند. (به عنوان مثال در رفراندوم عزل [چاوز در سال ۲۰۰۴]، انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۶، رفراندوم قانون اساسی در سال ۲۰۰۷ و غیره) اما این شباهت ها، حقیقت را [یعنی آن چه را که به واقع در ایران در حال رخ دادن است] نشان نمی دهد.

جمهوری اسلامی: یک رژیم انقلابی؟

پیش از هر چیز، باید گفت که رژیم جمهوری اسلامی ایران، به هیچ رو رژیمی انقلابی نیست. انقلاب ایران، که در سال ۱۹۷۹ به پیروزی رسید، یک انقلاب توده ای واقعی با مشارکت فعال طبقه کارگر، جوانان، دهقانان، سربازان، زنان و سایر اقشار بود و در این بین، عامل تعیین کننده ای که نهایتاً رژیم منفور شاه را به زیر کشید، اعتصاب عمومی کارگران بخش نفت بود. میلیون ها نفر از کارگران به تشکیل "شورا" در کارخانه های خود پرداختند و کنترل و سازماندهی آن را به دست گرفتند؛ درست مشابه همان اقداماتی که کارگران صنعت نفت ونزوئلا در دسامبر سال

توضیحات مترجم:

* تمامی عبارات داخل کروشه از من است.

⁵ <http://www.marxist.com/venezuela-solidarity-iran-statement-cmr.htm>

۲۰۰۲ و در شرایط سابوتاژ (خرابکاری تعمّدی) در اقتصاد و تعطیلی کارخانجات از سوی کارفرمایان انجام دادند. میلیون ها نفر از دهقانان، زمین های زمینداران بزرگ را مصادره نمودند (همان کاری که امروز در ونزوئلا انجام می شود). محصلّین و دانشجویان، مدارس و دانشگاه های خود را اشغال و با پایان بخشیدن به نخبه گرایی حاکم بر فضای آموزشی کشور، اقدام به دموکراتیزه کردن ساختار دانشگاه ها نمودند. سربازان نیز "شورا" های خود را تشکیل دادند و توانستند ارتش را از حضور افسران ارتجاعی پاک سازند. ملّیت های تحت ستم (اعم از کرد، عرب، آذری و غیره) به آزادی خود دست یافتند و بدین ترتیب مردم ایران، به مثابه یک کلّ واحد، توانستند از زیر یوغ امپریالیسم بیرون آیند.

با این وجود، رژیم فعلی ایران، در فاصله بین سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳ و به خصوص با در هم کوبیدن انقلاب به وسیله روحانیون بنیادگرای اسلامی، قوام گرفت. با گذشت چند سال، تمامی پیروزی های انقلاب ۱۹۷۹ به دست نابودی سپرده شد. از یک سو، زمین از دست همان دهقانانی که آن را تصرف کرده بودند، خارج و به زمینداران پیشین باز پس داده شد و از سوی دیگر، شوراهای کارخانجات نابود گشت و جای خود را به "شوراهای اسلامی" داد و به این ترتیب، حقّ تشکّل یا اعتصاب از کارگران سلب شد. تفسیر خاصی از اسلام به تمامی مردم تحمیل گشت و به موازات آن، حقوق زنان به شدّت پامال و جوّی از سرکوب ایدئولوژیک اکثریت مردم کشور، فراهم آمد.

مصادره و در هم شکستن انقلاب کارگران و توده های مردم در سال ۱۹۷۹ از سوی روحانیون بنیادگرای اسلامی، فقط در نتیجه سیاست های اشتباه کلّ سازمان های چپ ممکن بود؛ سازمان هایی که می پنداشتند قادر به تشکیل یک جبهه واحد با روحانیون و به رهبری آیت الله خمینی می باشند. در نهایت، همین سازمان ها بهای سنگین اشتباهات خود را پرداختند: در طی یک دوره چهار ساله، با تشدید حملات وحشیانه حاکمیت به چپ، جمهوری اسلامی با سوار شدن بر موج انقلاب کارگری و ضدّ امپریالیستی ایران، موقعیت خود را تحکیم و تثبیت نمود.

روحانیون ایران، برای رسیدن به این هدف، با سازماندهی اشغال سفارت آمریکا و بهره برداری ماهرانه از جنگ عراق، خود را در ردای ضدّ امپریالیستی پوشاندند. سال ۱۹۸۳، تمامی احزاب چپ (با وجود دفاع از تشکیل یک جبهه واحد با خمینی) ممنوع شدند و قریب به ۳۰۰۰۰ مبارز با گرایشات مختلف رفرمیستی، ناسیونالیستی یا چپ انقلابی به قتل رسیدند. تمامی این ها، مبادی پیدایش رژیم کنونی جمهوری اسلامی است. رژیمی که نه انقلابی، بلکه مولود درهم شکستن یک انقلاب است.

آیا تقلّب انتخاباتی صورت گرفت؟

برخی ادّعا می کنند که در انتخابات ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۹، تقلبی صورت نگرفته است؛ اما نمونه های زیادی وجود دارند که خلاف این مدّعا را نشان می دهند. برای شروع باید گفت که هر کاندیدای شرکت در انتخابات، ناگزیر می باید به تأیید شورای نگهبان، هیئتی غیر دموکراتیک متشکّل از ۱۲ نفر، برسد.

در مورد شیّادی در انتخابات، اجازه دهید به ذکر یک نمونه به اثبات رسیده اشاره کنیم. محسن رضایی، کاندید اصولگرا که نه فراخوان تجمّعی داده و نه در هیچ یک از اعتراضات هفته گذشته شرکت داشته است، ادّعا کرد که در ۸۰ تا ۱۷۰ شهرستان، تعداد افراد رأی دهنده از جمعیت سرشماری شده واجد شرایط شرکت در انتخابات، بیشتر بوده است. یعنی تعداد آرای اخذ شده بیش از واجدان شرایط بوده است! در تمامی این شهرستان ها، احمدی نژاد با اکثریت آرا- در برخی موارد، ۸۰ یا ۹۰ درصد آرا- پیروز شد. روز ۲۱ ژوئیه، پس از یک هفته تظاهرات با مشارکت میلیون ها نفر از مردم و مرگ دست کم ۱۲ نفر در درگیری های روز شنبه ۲۰ ژوئیه، شورای نگهبان مجبور گشت تا در مورد شکایات مطرح شده توضیحاتی بدهد. عبّاسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان، در شبکه دوّم صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران (IRIB) صحبت کرد و گفت که "آمارهای ارائه شده از سوی کاندیداهایی که ادّعا می کنند در ۸۰ تا ۱۷۰ شهر، بیش از ۱۰۰٪ افراد واجد شرایط رأی داده اند، درست نیست. این آمار مربوط ۵۰ شهر است!" او در ادامه توضیحات خود گفت که این مورد، یعنی شرکت بیش از ۱۰۰ درصد واجدین شرایط در انتخابات، " امری طبیعی است؛ چرا که برای مردم هیچ گونه منع قانونی جهت رأی دادن در شهر یا استان های دیگر، که اغلب در حال رفت و

آمد به آن جا هستند، وجود ندارد" در آخر هم اضافه کرد که "مجموع آرای [آن ۵۰ شهر] قریب به سه میلیون رأی است" که این موضوع نمی توانسته تأثیر چندانی روی نتایج نهایی انتخابات گذاشته باشد.^۶

احمدی نژاد: یک انقلابی؟

احمدی نژاد، درست مانند روحانیون در سال ۱۹۷۹، برای جلب حمایت توده های مردم به شعارهای ضد امپریالیستی و حامی مستضعفین رو آورده است. اما بگذارید اجمالاً نگاهی به اوضاع و احوال واقعی مردم در طی دوران ریاست جمهوری او بیندازیم [و مقایسه ای با ونزوئلا داشته باشیم]: در ونزوئلا، انقلاب بولیواری به موجی از تشکیل اتحادیه های کارگری و مبارزات از سوی کارگران دامن زده است. پرزیدنت چاوز، کارگران را برای اشغال کارخانه های متروکه و راه اندازی آن ها تحت کنترل کارگری فراخوانده است. در ایران اما، کارگران از حق تشکل یا اعتصاب برخوردار نیستند و چنان چه این قوانین را زیر پا بگذارند، با وحشیانه ترین سرکوب ها مواجه خواهند شد. مورد رانندگان اتوبوس در تهران را نگاه کنید؛ هنگامی که ۳۰۰۰ نفر از آنان برای تشکیل یک سندیکا اقدام کردند، شرکت واحد با اخراج های توده ای به آن ها پاسخ داد و نیروی انتظامی به رهبران اتحادیه، من جمله اوسالو دبیر کل اتحادیه، یورش برد و آدمکشان نیروی انتظامی حتی قصد داشتند تا زبان اوسالو را قطع کنند.

هنگامی که فعالین اتحادیه های کارگری (ترید یونیونیست) سنجید اقدام به برگزاری مراسم اول ماه مه در سال ۲۰۰۷ نمودند، پلیس با یک سرکوب وحشیانه واکنش نشان داد. یازده تن از فعالین کارگری سرشناس پیش از آزادی، به هر یک ۱۰ ضربه شلاق و پرداخت جریمه محکوم شدند. زمانی که ۲۰۰۰ نفر از فعالین کارگری، امسال اقدام به برگزاری مراسم اول ماه مه در تهران نمودند، نیروی انتظامی با سرکوب گسترده وارد صحنه شد و ۱۵۰ نفر از آنان را بازداشت نمود (هم اکنون تعدادی از آنان هم چنان در زندان به سر می برند) میلیون ها کارگر ایرانی در انتظار پرداخت حقوق معوقه چندین ماهه خود هستند و درست هنگامی که سعی می کنند متشکل شوند، با سرکوب وحشیانه از سوی پلیس رو به رو می گردند.

در حالی که انقلاب بولیواری در ونزوئلا، روند خصوصی سازی شرکت های دولتی را متوقف نموده و بسیاری از شرکت های خصوصی شده را مجدداً ملی کرده است، در ایران، احمدی نژاد روند خصوصی سازی شرکت های دولتی، من جمله مخابرات، فولاد مبارکه اصفهان، پتروشیمی اصفهان، سیمان کردستان و بسیاری دیگر را شتاب بخشیده است (۱۶۷ مورد خصوصی سازی در بین سال های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ و ۲۳۰ مورد دیگر در خلال سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۹) در فهرست شرکت هایی که قرار است خصوصی شوند، نام بزرگترین صنایع پتروشیمی کشور، بزرگترین بانک ها، صنایع نفت و گاز، بخش بیمه و غیره، به چشم می خورد.

هر چند دولت احمدی نژاد برای منحرف ساختن توده های مردم از مسائل داخلی کشور، به انتقاد از امپریالیسم آمریکا رو می آورد، اما این به معنای مبارزه با دشمنی که آن را به باد انتقاد می گیرند، نیست. ایالات متحده توانست برای مداخله نظامی در عراق روی موضع پاسیفیستی و منفعلانه دولت ایران و طبقه حاکم آن، که به تضعیف رژیم عراقی رقیب خود به عنوان فرصتی برای تثبیت نیروی خود در منطقه نگاه می کردند، حساب کند. دولت ایران به جای پشتیبانی از یک مبارزه متحد انقلابی در کشور همسایه برای آزادی ملی، نقشی اساسی در ایجاد شکاف و تقسیم کردن مبارزه به چند صف و جبهه مذهبی ایفا کرد.

موسوی، کاندیدای "اصلاح طلب"، گزینه بهتر نیست. او در دهه ۱۹۸۰، یعنی دوران قتل عام ۳۰ هزار نفر از فعالین چپ گرا، نخست وزیر کشور بود. اما حالا به ناگهان "کشف" کرده است که بدون ضدیت با چارچوب های کلی جمهوری اسلامی، نیاز به "اصلاحات" وجود دارد؛^۷ یعنی یک سری اصلاحات ظاهری از بالا به طوری که همه چیز

^۶ اظهارات عباسعلی کدخدایی در خصوص اعتراض کاندیداها در سایت "ایفنا نیوز" موجود است:

<http://www.ifnanews.com/vdcfimd1aw6dx.giw.html>

^۷ به عنوان یک نمونه نگاه کنید به بیانیه شماره ۵ میرحسین موسوی خطاب به مردم:

هم چون گذشته باقی بماند و او و هم قطارانش بتوانند در قدرت حضور داشته باشند. شکاف بین احمدی نژاد و موسوی، شکاف مابین دو جناح رژیم ارتجاعی است: یک جناح خواهان "اصلاحات از بالا" به منظور جلوگیری از انقلاب از پایین است و دیگری، خواهان حفظ "کنترل از بالا" برای جلوگیری از انقلاب از پایین.

اگر چه شکاف در بالای رژیم فضا را برای یک جنبش توده ای واقعی، جنبشی که در طول یک هفته گذشته رژیم را به چالش کشیده، باز کرده است؛ اگر شکی در مورد خصلت انقلابی و مردمی جنبش توده های ایران وجود دارد، بیایید به موضع فعالین طبقه کارگر در این بین نگاه کنیم. اکثریت کارگران و اتحادیه های کارگری (که در دوره احمدی نژاد غیر قانونی بوده اند) پیش از انتخابات به درستی اعلام کردند که هیچ یک از کاندید ها نماینده منافع کارگران نیستند و در نتیجه آن ها از دادن رأی به هیچ یک از طرفین حمایت نکردند. با این وجود، هم سندیکای شرکت واحد و هم کارگران ایران خودرو- بزرگترین کارخانه ساخت اتوموبیل در خاورمیانه- در شرایطی که با تظاهرات مردم در هفته گذشته رو به رو شدند، حمایت خود را از جنبش اعلام داشتند و حتی ایران خودرو، در هر شیفت، نیم ساعت وارد اعتصاب شد. اکنون، فعالین انقلابی در ایران مشغول بحث برای فراخوان یک اعتصاب عمومی علیه رژیم و برای آزادی های دموکراتیک هستند.

به وضوح ما، به عنوان افرادی انقلابی، می باید مخالفت خود را با هر گونه مداخله امپریالیستی در ایران نشان دهیم. پرزیدنت چاوز، در چند سال گذشته به درستی در فروم های بین المللی از ایران در مقابل زورگویی های امپریالیسم به سرکردگی ایالات متحده دفاع کرده است. اشتباه گرفتن انقلاب با ضد انقلاب، اشتباهی مهلک خواهد بود. انقلاب بولیواری باید در جبهه مردم، کارگران، جوانان و زنانی باشد که اکنون در خیابان های تهران و سایر شهرستان ها حضور دارند و "کاراکاسو"^۸ یا "۱۳ آوریل"^۹ خود را علیه رژیم منفور و ضد انقلابی جمهوری اسلامی به پیش می برند.

<http://www.mojahedin-enghelab.net/ShowItem.aspx?ID=1519&p=1>

^۸ Caracazo (یا sacudón) نامی است که به تظاهرات و شورش های ۲۷ فوریه ۱۹۸۹ در کاراکاس (پایتخت ونزوئلا) و شهرهای اطراف آن اطلاق می شود؛ در جریان این شورش ها بین ۲۷۵ تا ۳۰۰۰ نفر و عمدتاً به دست نیروهای امنیتی، جان باختند. ریشه این شورش ها به بحران اقتصادی اوایل دهه ۱۹۸۰ و به خصوص نتایج اجرای نسخه های "بازار آزادی" صندوق بین المللی پول به وسیله پرزیدنت کارلوس پرز در دور دوم ریاست جمهوری او (۱۹۸۹-۱۹۹۳) باز می گشت؛ با اجرای این برنامه ها، که شامل خصوصی سازی شرکت های دولتی، اصلاحات مالیاتی، کاهش سوبسیدها و حذف نقش دولت در اقتصاد می گشت، قیمت بنزین ۱۰۰٪ و هزینه حمل و نقل عمومی ۳۰٪ افزایش یافت. سرانجام در تاریخ ۲۷ فوریه ۹۸، اعتراضات از شهری در ایالت میراندا آغاز گشت و به سرعت به شهرهای اطراف گسترش یافت. برای اطلاع بیشتر از این واقعه به مطلب زیر مراجعه کنید:

http://www.handsoffvenezuela.org/anniversary_caracazo_london.htm

^۹ April 13: تلاش برای کودتای سال ۲۰۰۲، که در تاریخ ۱۱ آوریل همین سال آغاز شد و تنها ۴۷ ساعت به طول انجامید، نهایتاً نافرجام باقی ماند و به شکست انجامید. طی این کودتا، پرزیدنت هوگو چاوز به طور غیرقانونی بازداشت و مجمع ملی و دیوان عالی ونزوئلا منحل شد و هم چنین قانون اساسی کشور نیز باطل اعلام گشت. پدرو کارمونا، رئیس فدراسیون اتاق های بازرگانی ونزوئلا (Fedecámaras)، به عنوان رئیس جمهور موقت منصوب شد. در کاراکاس، کودتا منجر به شورش هایی در حمایت از چاوز گشت. بخش های کلیدی ارتش و قسمت هایی از جنبش ضد چاوز، از بازگرداندن کارمونا امتناع ورزیدند. گارد ریاست جمهوری حامی چاوز، کاخ ریاست جمهوری میرافلورس را بدون درگیری و تیراندازی بازپس گرفت و در نتیجه دولت کارمونا سقوط کرد؛ چاوز در تاریخ ۱۳ آوریل، از محل اسارت خود در "توریامو" (Turiamo) متنی نوشت و در آن اظهار کرد که او استعفا نداده است. بدین ترتیب، چاوز مجدداً به سمت ریاست جمهوری بازگشت. "۱۳ آوریل" ونزوئلا، اشاره به همین واقعه دارد که در حقیقت یکی از نقاط مهم و حساس تاریخ معاصر ونزوئلا محسوب می گردد. جهت اطلاع بیشتر به متن زیر رجوع کنید:

روز ۱۸ ژوئیه، پرزیدنت چاوز باری دیگر به احمدی نژاد به مناسبت انتخاب مجدد او به سمت ریاست جمهوری تبریک گفت و از "همبستگی ونزوئلا در صورت حمله جهان سرمایه داری علیه مردم آن کشور [ایران]" صحبت به میان آورد. جریان مارکسیستی انقلابی در ونزوئلا با این موضع گیری مخالف است؛ ما مایلیم تا در بحث پیرامون اظهارات فوق شرکت داشته باشیم.

تصاویر سرکوب وحشیانه جوانان و کارگران ایران و دیدن این موضوع که یک دانشجوی جوان یا یک کارگر فقط به صرف سازماندهی اعتصاب، ایجاد اتحادیه کارگری یا تظاهرات علیه دولت و کارفرمایان حبس می شود، خشم تمامی کارگران و جوانان سراسر دنیا را علیه دولت برانگیخته است. تعدادی روشنفکر ضد انقلابی و رسانه های در خدمت امپریالیسم، آگاهانه - و به شکلی سالوسانه و عوام فریبی- سعی دارند تا ونزوئلا را با ایران و یک رئیس جمهور ضد امپریالیست و انقلابی هم چون چاوز را با احمدی نژاد یکسان جلوه دهند. نمونه آن، مقاله اخیر روزنامه "ال پائیس"^{۱۰} اسپانیاست که از آخرین برنامه چاوز در برنامه "سلام پرزیدنت"^{۱۱} نقل قول هایی می آورد.

با یک چنین مقایسه ای آن ها می خواهند در میان کارگران سراسر جهان سردرگمی ایجاد کنند، همدردی با و حمایت از انقلاب ونزوئلا را، به عنوان وجه اشتراک میلیون ها نفر از مردم در سراسر جهان، تضعیف نمایند.

دقیقاً به همین دلیل است که کارگران و جوانان انقلابی ونزوئلا تنها می توانند با آغاز بحث های جدی پیرامون ماهیت رژیم ایران، مطالعه تاریخ و وضعیت فعلی آن، نشان دادن همبستگی ما با برادران و خواهران ایرانیان در مبارزاتشان برای پیروزی از طریق یک اقدام توده ای و رسیدن به همان حقوقی که کارگران ونزوئلا امروز دارند، با کارزاری که به راه افتاده است مقابله کنند. در عین حال ما می باید هم با سرکوب برادران و خواهرانمان به وسیله دولت مبارزه و آن را محکوم کنیم و هم با عوام فریبی و مانورهای امپریالیسم.

جریان مارکسیستی انقلابی از جنبش انقلابی توده های مردم ایران علیه جمهوری اسلامی و به خصوص جنبش کارگران ایران برای حقوق دموکراتیک و مطالبات اقتصادی خود حمایت می کند و در عین حال، در مقابل هرگونه مداخله امپریالیستی می ایستد.

ونزوئلا، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۹ (۱ تیرماه ۱۳۸۸)

http://en.wikipedia.org/wiki/2002_Venezuelan_coup_d'état_attempt

^{۱۰} "El País" (کشور) یکی از روزنامه های کثیرالانتشار در اسپانیاست که قریب به ۲.۱ میلیون نفر خواننده دارد؛ پس از آن، "El Mundo" (جهان) با قریب به ۱.۲۹ میلیون خواننده دومین روزنامه بزرگ این کشور محسوب می شود:

http://en.wikipedia.org/wiki/El_País

^{۱۱} Aló Presidente: برنامه ای که هر یکشنبه ساعت ۱۱ صبح از ایستگاه های رادیویی و تلویزیونی دولت پخش می شود و چاوز، به عنوان میزبان و مجری آن، راجع به مسائل روز صحبت می کند. نگاه کنید به:

http://en.wikipedia.org/wiki/Aló_Presidente

نامه سرگشاده به

هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئلا

هوگو رافائل چاوز فریاس، رئیس جمهوری بولیواری ونزوئلا

آقای رئیس جمهور،

دیروز هفتمین باری است که شما برای ملاقات رهبران دولت سرمایه داری ایران وارد این ایران می شوید.

در ژوئیه ۲۰۰۷، ششمین سفر شما به ایران و در ژوئیه ۲۰۰۶ پنجمین سفر شما و همچنین در نوامبر ۲۰۰۴ هنگام چهارمین دیدار رسمی شما از ایران، برخی از فعالان جنبش کارگری ایران به شما نامه ای فرستادند و در آن نگرانی های خود را در رابطه با سوء استفاده رژیم ایران از نام و محبوبیت شما در میان توده های مردم آمریکای لاتین و فعالین مترقی و ضد گلوبالیزاسیون در سطح جهان ابراز داشتند. در آن نامه تفاوت های بنیادین بین حکومت بولیواری با رژیم ایران ذکر شد. اما شما ظاهراً توجهی به ندای کارگران و مردم تحت ستم ایران نکردید و بار دیگر سران این دولت ضد کارگری را ملاقات کرده و آن ها را به آغوش کشیدید و قراردادهای نوین امضا کردید. شما با این سفر نشان دادید که در اتخاذ سیاست خارجی و ایجاد جبهه ضد امپریالیستی دچار لغزش بنیادین شده اید.

آقای رئیس جمهور،

شما باید توجه کنید که وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزوئلا و ایران در دو جهت مخالف هم سیر می کنند. اگرچه هر دو کشور شاهد شکوفایی قابل ملاحظه ای در درآمد نفت (و گاز) بوده اند، اما، مابین شیوه های استفاده از این درآمد مضاعف، تفاوت های فاحشی وجود دارد. در ونزوئلا، از این درآمد برای ساختن بیمارستان ها و مدارس و دانشگاه استفاده می شود؛ و در ایران برای پر کردن جیب عده معدودی سرمایه دار.

از یک سو در ونزوئلا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت ها، امکانات رایگان دارو و درمان، آموزش و پرورش و غیره، و سیاست اهدای حقوق و آزادی بیشتر در قانون اساسی، خصوصاً به کارگران و اقشار فقیر جامعه بوده ایم. برای کارگران این گونه پیشرفت ها به معنای کسب کنترل بیشتر آن ها بر شیوه زندگی و کارشان بوده است. مهم تر از همه، سلب مالکیت از کارخانه ها و تشویق به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزوئلا را تغییر داده است. جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در تعادل نیروهای طبقاتی ونزوئلا به نفع طبقه کارگر انجام داده است. حکومت ونزوئلا نه تنها کارگران را به ساختن «اتحادیه ملی کارگران» به عنوان بدیلی در مقابل «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» تشویق کرده است، بلکه کارگران در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها حضور و دخالت داشته اند. تمام جهان می داند که شما لیست اساسی ۱۱۴۹ کارخانه تعطیل شده را بیرون داده و به صاحبان آن ها اخطار دادید: «آن ها را تحت کنترل کارگری قرار دهید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!»

اما در ایران علاوه بر نبود حقوق دموکراتیک اولیه، کارگران از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه کارگری محروم هستند. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون مانند «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» را ندارند! آن چه آن ها دارند «خانه کارگر» و «شورای اسلامی کار» وابسته به دولت است؛ که برای حمله به کارگران شکل گرفته اند.

اما در پیش چنین نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر تولید و توزیع نیز شد. اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد از طریق سرکوب، تمام دستاوردهای کارگران را از آن ها بازپس گیرد. این رهبرانی که شما در آغوش می کشید، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود و چندین دهه به عقب کشاندند. در جامعه ایران، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما که در دوره شاه قابل تحمل بود، غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی فدراسیون اتحادیه های کارگری ای مانند «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» نیز در ایران غیر قانونی می باشد!

در ایران میزان بیکاری رسمی (که پایین تر از میزان واقعی است) ۱۰.۸۵ بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴) ۲۲.۳۵ است. حتی وقتی کارگران شاغل هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی شود. در بسیاری از موارد بیش از یک سال. حتی آن هایی که دستمزد خود را دریافت می کنند با مشقت پرداخت مخارج نیازهای ابتدایی خود در زندگی مواجه هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف زندگی عادی را نمی دهد. برای نمونه، اجاره آپارتمان دوتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، درحالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است. جای تعجبی نیست که ۹۰ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

آقای رئیس جمهور،

دولت سرمایه داری ایران، هیچ اختلاف و تضاد بنیادینی با امپریالیسم آمریکا ندارد. آن ها در حالت جنگ سرد با آمریکا قرار دارند و با دریافت امتیازات کافی، وارد معاملات سیاسی با آمریکا خواهند شد و پشت شما را خالی می کنند. در حقیقت دولت سرمایه داری ایران نقداً به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق- و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «مالکی» به وسیله تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر- کمک کرده است. دولت سرمایه داری ایران هم اکنون مشغول مذاکره نزدیک با دولت اوباما در مورد حل مسائل افغانستان است. این دولت علی رغم شعارهای «ضد امپریالیستی» اش، به سوی بازسازی پیوندهای سابق خود با ایالات متحده آمریکا پیش می رود. گزینش احمدی نژاد، نشانگر چرخش نهایی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا است. برخلاف تمام «دشمنی» ها، و ژست های «ضد امپریالیستی»، رژیم آماده حل کلیه اختلافات موجود با آمریکا است. دولت ایران می خواهد از ایران، جامعه ای مثل کلمبیا بازسازی کند (در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده تا شرکت های چندملیتی بدون هیچ گونه مانعی بتوانند کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را به یغما برند).

آقای رئیس جمهور،

پیوند نزدیک و مرتب شما با رهبران این رژیم عاقبت باعث می شود که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزوئلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن بر آمریکای لاتین است. نزدیکی شما با دولت سرمایه داری ایران که دست هایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی شما دچار انحراف اساسی است. شما با نزدیکی به رژیم های ارتجاعی هرگز نخواهید توانست مبارزه ضد امپریالیستی را به فرجام برسانید. تنها اتحاد نمایندگان واقعی کارگران و زحمتکشان می تواند در مقابل امپریالیسم ایستادگی کند.

با احترام

مازیار رازی

سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۴ فروردین ۱۳۸۸

چند نکته کوتاه به بهانه سفر دانیل اورتگا به تهران



سفرهای برخی از رهبران کشورهای آمریکای لاتین به ایران و برقراری ارتباط گیری سیاسی و اقتصادی آن ها با دولت سرمایه داری ایران سؤالاتی را در میان فعالان سیاسی برانگیخته است. برای پاسخگویی و اتخاذ موضع صحیح در این مورد ضروری است که به بهانه سفر اخیر اورتگا (رهبر ساندنیست ها و رئیس جمهور نیکاراگوئه)، اشارات کوتاهی به این موضوع بشود.

۱- بدیهی است که ما به عنوان یک گرایش مارکسیست انقلابی ارتباط گیری نزدیک هیچ دولتی (از جمله دولت چاوز) را با دولت سرکوبگری مانند دولت احمدی نژاد تأیید نمی کنیم. به اعتقاد ما یک دولت سوسیالیستی انقلابی هیچ گاه وارد مذاکرات و معاملات پشت پرده با یک دولت سرمایه داری سرکوبگر که مخالفان خود را به زندان روانه کرده و اکثر جامعه را مرعوب می کند، نخواهد شد.

۲- ما در سطح بین المللی از هر موقعیتی برای افشای دولت سرکوبگر مستقر در ایران استفاده کرده و از فعالان سیاسی و مخالفان دولت که جسورانه در مقابل آن مقاومت کرده و هزینه آن را پرداخت می کنند، حمایت می کنیم.

۳- ما تمامی نمایندگان دولت هایی را که با دولت ایران همکاری و همسویی دارند در صحنه بین المللی افشا می کنیم (این ها شامل کلیه رؤسای جمهور و رهبرانی می شود که با ایران همکاری دارند: **اورتگا؛ چاوز؛ کاسترو** و غیره). ما در این کشورها باید رهبرانشان را (هرچند محبوب و منتخب مردم آن کشورها باشند) به علت ارتباطشان با دولت ایران مورد انتقاد قاطعانه قرار دهیم.

۴- در عین حال باید توجه کنیم که در کشورهای آمریکای لاتین در دوره اخیر موجی از مبارزات ضد امپریالیستی با سمت و سوی اقدامات مترقی و ضد سرمایه داری آغاز شده است. از این رو ما باید در کنار مردم ستمدیده این کشورها در مقابل امپریالیزم نیز قرار گیریم (صرف نظر از انحرافات و اشتباهات رهبرانشان).

۵- دانیل اورتگا از رهبران جنیش ساندنیستی بود که در انتخابات اخیر گردش به راست کرده است. این رهبری هم در سطح سیاست های درونی و هم بین المللی باید بی رحمانه توسط مارکسیست های انقلابی افشا گردد. هوگو چاوز در ونزوئلا تحت تأثیر مطالبات کارگری (در وضعیت کنونی) در حال انجام اقدامات ضد سرمایه داری است. ما از این اقدامات که مترادف با خواست توده های ونزوئلایی است، حمایت می کنیم. اما سیاست های بین المللی چاوز به ویژه ارتباط با دولت سرمایه داری ایران را در سطح بین المللی (به خصوص در ونزوئلا) محکوم می کنیم.

شورای دبیری میلیتانت

۲ تیرماه ۱۳۸۶

سفر احمدی نژاد به ونزوئلا

امروز، ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۶ (۲۶ شهریور ۱۳۸۵)، محمود احمدی نژاد، «رئیس جمهور» ایران، اولین سفر خود به ونزوئلا را انجام می‌دهد. این به دنبال پنج سفر رسمی هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، به ایران و سه سفر محمد خاتمی به کاراکاس می‌باشد.

انتظار می‌رود که در طی این سفر دو روزه بیست توافقنامه، از جمله قرارداد ساخت خط تولید خودرو در ونزوئلا، امضا شوند. سپس در مراسمی در روز دوشنبه ۱۸ سپتامبر (۲۷ شهریور)، آقای چاوز و احمدی نژاد استخراج نفت از سوی شرکت دولتی «پتروپارس» در نوار نفت رودخانه «اورینوکو» را افتتاح خواهند کرد. آنان همچنین به ایالت «بولیوار»، در شرق ونزوئلا، خواهند رفت تا به کشاورزان، تراکتور تحویل دهند. این تراکتورها از تولیدات شرکت مشترک ایرانی-ونزوئلایی، که از سوی خاتمی در مارس ۲۰۰۵ افتتاح شد، می‌باشند. تا به حال رژیم و سرمایه‌داران ایران صدها میلیون دلار در ونزوئلا سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

با وجود این که ما درک می‌کنیم که هر حکومتی نیاز به روابط خوب دیپلماتیک و تجاری با تعداد زیادی از حکومت‌های متفاوتی در سراسر جهان داشته باشد، ولی ما به رابطه بسیار نزدیک و «برادرانه» حکومت چاوز با «جمهوری اسلامی ایران» شدیداً انتقاد داریم. ما بر این باوریم که این رابطه بر اساس درک نادرستی از «جمهوری اسلامی» به مثابه یک رژیم «انقلابی» و «ضد امپریالیست» است. این رابطه، که شامل «برادر» خواندن احمدی نژاد از سوی آقای چاوز است، به تقویت رژیم و تضعیف جنبش‌های توده‌ای در ایران- به خصوص مبارزات کارگران برای حقوق اتحادیه‌های صنفی خود - کمک می‌رساند.

به این دلیل ما تمامی انقلابیون، سوسیالیست‌ها و فعالین کارگری ونزوئلایی را فرا می‌خوانیم که ماهیت واقعی رژیم ایران را در بین توده‌های جنبش بولیواری افشا کنند. «جمهوری اسلامی» یکی از سرکوبگرترین رژیم‌های جهان است:

- کارگران حق ایجاد اتحادیه، حق اعتصاب و حق انتخاب نمایندگان واقعی خود را ندارند؛
- زنان به مثابه شهروندان درجه دوم می‌باشند و دارای نصف حقوق قانونی مردان را دارند؛
- جوانان مجبورند که تابع ایدئولوژی ای قرون وسطایی باشند که در کوچکترین جزئیات زندگی آنان دخالت می‌کند؛
- اقلیت‌های ملی از ابتدایی‌ترین حقوق خود محرومند؛
- از کل جمعیت، حقوق واقعی دموکراتیک و انتخابات آزاد ربوده شده است.

ما از تمامی فعالان جنبش بولیواری خواهان این هستیم که مسأله اختناق در ایران، به خصوص وضعیت وخیم طبقه کارگر، را در حوزه‌های اتحادیه‌های صنفی و جلسات «محافل» و «میسئون‌ها»ی بولیواری خود مطرح کنند. آنان همچنین می‌بایست کوشش کنند که در بین نمایندگان محلی و ملی خود، من جمله آقای چاوز و دیگر مقامات کابینه، در این مورد تبلیغ کنند.

کارگران ایرانی را یاری کنید که به دستاوردهای مشابه برادران و خواهران ونزوئلایی خود دست یابند.

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

۱۷ سپتامبر ۲۰۰۶ (۲۶ شهریور ۱۳۸۵)

نامه سرگشاده به هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئلا



هوگو رافائل چاوز فریاس، رئیس جمهوری بولیواری ونزوئلا

آقای رئیس جمهور عزیز،

در نوامبر ۲۰۰۴ هنگام چهارمین دیدار رسمی شما از ایران، برخی از فعالان جنبش کارگری ایران به شما نامه ای فرستادند (که کپی آن در پیوست می آید) و در آن نگرانی های خود را در رابطه با سوء استفاده رژیم ایران از نام و محبوبیت شما در میان توده های مردم آمریکای لاتین و فعالین مترقی و ضد گلوبالیزاسیون در سطح جهان ابراز داشته و بیان نمودیم که رژیم ایران به این وسیله می خواهد چهره مثبتی مانند وجهه شما برای خود بسازد.

عالی جناب، ما در آن نامه تفاوت های بنیادی بین حکومت بولیواری را که از پشتیبانی توده ای برخوردار بوده و می کوشد تا خیلی از مشکلات و مسائل اقتصادی درازمدت ونزوئلا را از بین ببرد با رژیمی که به وسیله نابود کردن جنبش توده ای میلیون ها انسان به قدرت رسید (جنبشی که میلیون ها انسان را علیه فقر و علیه دیکتاتوری شاه، عنصر دست نشاندۀ «سیا»، به حرکت درآورده بود)، برجسته کردیم.

دو حکومت با برنامه های متضاد

در ظرف ۲۰ ماه که از نوشتن آن نامه می گذرد، وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزوئلا و ایران در دو جهت مخالف هم پیشرفت کرده است. اگر چه هر دو کشور شاهد شکوفایی قابل ملاحظه در درآمد نفت (و گاز) خود بوده است، اما تضادی که بین راه های استفاده از این پول اضافی به وسیله این دو حکومت وجود داشته، بیش از هر زمان دیگر جلب توجه می کند: سیاست های اقتصادی، برنامه های اجتماعی و تقدمات سیاسی دو کشور درست مقابل هم قرار داشته است.

از یک طرف در ونزوئلا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت ها، امکانات رایگان دارو و درمان، آموزش و پرورش و مانند آن، و سیاست اهدای حقوق و آزادی بیشتر در قانون اساسی، خصوصاً به کارگران و اقشار فقیر جامعه بوده ایم. برای کارگران این گونه پیشرفت ها به معنای دادن کنترل بیشتر به آن ها بر روی طرز زندگی و کارشان بوده است. مهم تر از همه این ها، سلب مالکیت از کارخانجات و تشویق ریاست جمهوری به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزوئلا را تغییر داده است. همین چندی پیش بود که «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» ی فاسق و تبهکار، طرفدار کارفرما و بوروکراتیک، انحصار نمایندگی کارگران ونزوئلا را در دست داشت. امروز این کنفدراسیون حاشیه ای شده است.

جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در تعادل نیروهای طبقاتی ونزوئلا به نفع طبقه کارگر انجام داده است. حکومت ونزوئلا نه تنها کارگران را به ساختن «اتحادیه ملی کارگران» به عنوان بدیلی در مقابل «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» تشویق کرده است، بلکه کارگران در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها حضور و دخالت داشته اند. تمام جهان می داند که شما عالی جناب، لیست اسامی ۱۱۴۹ کارخانه تعطیل شده را بیرون

داده و به صاحبان آن ها اخطار دادید: آن ها را تحت کنترل کارگری باز کنید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!

از طرف دیگر در ایران، علاوه بر کمبود حقوق دموکراتیک در خیلی از موارد ابتدایی که بر روی وضعیت اکثریت مردم تأثیر منفی داشته است، کارگران نیز از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه کارگری محروم هستند. اما در گذشته همیشه این طور نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی چند را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر روی تولید و توزیع هم بود. سپس اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد تا با مانورهایی به رهبری جنبش «انقلابی» و «رادیکال» دستبرد زند. روحانیت به محض کسب این رهبری، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود و چندین دهه به عقب کشاند. در این رژیم، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما که برای شاه قابل تحمل بود، غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی فدراسیون اتحادیه های کارگری ای مانند «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» نیز در ایران غیرقانونی می باشد!

امروز، کارگران ایران باید فقر و شرایط بسیار بد کاری را به علت نبود دو حق تحمل کنند: حق تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل خود و حق اعتصاب. نداشتن این دو حق، نه تنها به معنای این است که آن ها نمی توانند جبهه متحدی به منظور دفاع از حقوق ابتدایی و سطح زندگی خود، بسازند، بلکه وقتی از طرف کارفرمایان و اوباش رژیم مورد حمله قرار می گیرند، باید کاملاً متکی به رحم و شفقت مسئولین (قضایی رژیم) باشند. آن ها نه تنها حق مبارزه طبقاتی ندارند، که به خاطر آن محاکمه و مجازات می شوند!

در نتیجه این امر، میزان بیکاری رسمی (که پایین تر از میزان واقعی است) ۱۰/۸۵ بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال) ۲۲/۳۵ است (آمار پاییز ۲۰۰۵). حتی وقتی کارگران شاغل هم هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی شود. در خیلی از موارد بیش از یک سال، حتی آن هایی که دستمزد خود را دریافت می کنند با مشقت پرداخت مخارج نیازهای ابتدایی خود در زندگی مواجه هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف نمی کند. برای مثال، اجازه آپارتمان دو اتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، درآمد یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است (آمار سال ۲۰۰۵). جای تعجبی نیست که ۹۰٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

خصوصی سازی: راه حل رژیم

«جواب» اصلی رژیم به تمام این مشکلات اقتصادی، خصوصی سازی است. با وجود این که خصوصی سازی کلیدی حکومت در ظرف چهارده سال اخیر بوده است اما هنوز هم ۷۰٪ اقتصاد کشور تحت تملک دولت است. دلیل این امر نداشتن ثبات سیاسی و امنیتی، انزوای دیپلماتیک، فساد و تبهکاری و محدودیت های قانونی است. بنابراین تاکنون، خصوصی سازی به معنای فروختن شرکت ها به خویشاوندان قشر ممتاز جامعه و «بنیادهای خیریه» ای بوده است که به دست همین عناصر ثروتمند و قدرتمند اداره می شود.

ماده ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی می گوید که مالکیت و اداره شرکت های بزرگ مانند بانک ها و مؤسسات مالی، صنایع اصلی، خطوط هواپیمایی، شرکت های کشتی رانی، شبکه های برق رسانی و ارتباطی می باید بالالخص تحت کنترل حکومت باشد. طریقی که رژیم در مورد صنعت حیاتی نفت از رعایت این قانون شانه خالی کرد، این بود که چند سال پیش طرح «بازخريد» را پياده کرد. با دخالت خارجی از طريق «بازخريد» تا به امروز ۴۰ ميليارد دلار درآمد از صنعت نفت به دست آمده است.

فاکتور کلیدی ای که جایش خالی بوده است، سرمایه گذاری خارجی مستقیم است. در طول کل ۲۷ سال گذشته، تنها ۴ میلیارد دلار در ایران سرمایه گذاری شده است (در فولاد و معدن). به این دلیل است که در روز ۳ ژوئیه آیت الله علی خامنه ای رهبر اصلی جمهوری اسلامی ایران، دستور فروش ۸۰٪ سهام شرکت های بزرگ دولتی را به بخش خصوصی صادر کرد.

علاوه بر این، بخش های «همکاری کننده» گسترش یافته و حدود دخالت و سرمایه گذاری حکومت در اقتصاد کشور کاهش خواهد یافت. دستور خامنه ای به منظور محدود کردن هر چه بیشتر ماده ۴۴ قانون است.

از آن جایی که شرکت های دولتی اغلب سودآور نبوده و راه حل عمده رژیم برای بهبود بخشیدن سودآوری این شرکت ها، بیکارسازی کارگران و مجبورکردن باقی مانده کارگران به بیکاری بیشتر با دستمزد کمتر است، مسلماً رژیم امیدوار است که به این طریق از ایران مقصدی جذاب برای سرمایه گذاری مستقیم شرکت های آمریکایی و اروپایی بسازد.

رژیم ایران و امپریالیسم

ما معتقدیم که این حکومت هیچ اختلاف و تضاد بنیادی با امپریالیسم آمریکا ندارد. با نگاهی به پستی و بلندی های روابط تهران و واشنگتن ما می بینیم که در ظرف چند سال آینده روابط به طرف عادی شدن می رود. در حقیقت رژیم ایران نقداً به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «مالکی» به وسیله تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر - کمک کرده است. این رژیم علی‌رغم لحن و ژست هایش، دارد به طرف بازسازی پیوندهای قدیم با ایالات متحده آمریکا پیش می رود و اجازه تجارت و سرمایه گذاری آمریکایی می دهد.

منطق اجتناب ناپذیری که پشت سر این ارتباط حسنه با ایالات متحده آمریکا قرار دارد مرحله نابودی اقتصاد ایران و چشم اندازهای درازمدت پرمخاطره بوده است. بنابراین جای تعجبی نیست که در ماه مه ۲۰۰۳ رژیم ایران علناً خواهان حل مسائل موجودش با امپریالیسم آمریکا شد که شامل دستگاه های اتمی ایران و تروریزم بود. در آن زمان در حالی که آمریکا را «شیطان بزرگ» می نامید، قرارداد معروف «ایران کونترا» را با دولت ریگان بست!

چرخش به طرف امپریالیسم و تجدید اختناق

همین که اهداف جناح «رفرمیست» رژیم تأمین گردد- یعنی خنثی کردن اختلافات درونی و کانالیزه کردن آن و شکستن انزوای دیپلماتیک و تجاری دولت- قشر ممتاز حاکم، فرد دیگری را به نام محمود احمدی نژاد از طریق «انتخابات» کاملاً غیردموکراتیک و تقلبی، اسماً به مقام ریاست جمهوری رساند. وظیفه عمده کابینه آقای دکتر احمدی نژاد محکم کردن پایه ضعیف رژیم، پیش از خصوصی سازی، برچیدن قوانین و قطع مزایا و سوبسید های اجتماعی است. این سیاست ها راه را برای روابط نزدیک تر با امپریالیسم آمریکا و سرمایه گذاری و تکنولوژی بسیار مورد نیاز که از جانب شرکت های آمریکایی قابل تأمین است، آماده می سازد؛ و به حفظ حیات رژیم چند سالی می افزاید.

برای این که بتوان اعتراضات اجتماعی اجتناب ناپذیری را که سیاست های نئولیبرالی و طرفدار امپریالیسم ایجاد می کند، کنترل و خفه کرد، رژیم به پایه اجتماعی خود نیاز دارد. همان طوری که در اوایل دهه ۱۹۸۰ زمان بسته شدن نطفه اش به این پایه نیاز داشت. علاوه بر این سیاست ها رژیم اقداماتی نظیر «صندوق مهر رضا» را با مبلغ ۱/۳ میلیارد دلار داشت تا بر پشتیبانی توده ای خود بیفزاید. سپس این قشر از جامعه، برای سرکوب مبارزات ناشی از بروز مطالبات دموکراتیک زنان، جوانان، اقلیت های ملی و از همه مهم تر کارگران مؤثرتر عمل می کند.

گزینش احمدی نژاد که شهردار سابق تهران بود- و شما او را از زمان پرده برداری از مجسمه «سیمون بولیوار» در پایتخت می شناسید- نشانگر چرخش نهایی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا است. بر خلاف تمام «دشمنی ها»، لحن و ژست های «ضد امپریالیستی»، رژیم آماده حل کلیه اختلافات موجود با آمریکا است. آن ها می خواهند از ایران، جایی مثل کلمبیا بسازند. در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده تا شرکت های چند ملیتی بدون هیچ گونه مانعی بتوانند کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را بچاپند.

مشکلات و بحران اقتصادی علیه کارگران

در ایران هم زمان با بهتر شدن روابط دیپلماتیک با اغلب کشورها، ما شاهد فاجعه بزرگ سیاست داخلی هستیم. در نتیجه آن جنبش های اجتماعی در ایران به شکل توده ای رشد کرده است. گسترش عظیم مبارزات کارگری در طول ۲ یا ۳ سال اخیر، ناشی از نابودی فزاینده شرایط اقتصادی و اجتماعی است و علاوه بر آن، این حقیقت که کارگران هیچ گونه ارگان رسمی و قانونی که به مطالبات آن ها رسیدگی کند، ندارند. از بین رفتن وضع اقتصادی و به همراه آن نداشتن حق دفاع از خود، باعث جسارت یافتن توده مردم، خصوصاً کارگران گشته و در نتیجه پایه های رژیم را کوچک تر و دمورالیزه تر کرده است.

بیش از ۹ سال پیش بود که تشکلات مستقل کارگری که مبارزه خود را به طور مخفی از زمان جنگ ایران و عراق آغاز کرده بود، شروع به ابراز شکایت علنی نمود. آن ها مبارزه جسارت آمیز خود را با نامه سرگشاده ای که در ماه مه ۱۹۹۷ خطاب به آقای خاتمی نوشته بودند، آغاز نموده و شروع به بستن جاده ها و اشغال کارخانجات کرده و خواهان گرفتن کنترل کارگری کارخانجات شدند. بعضی از آن ها مانند کارگران نساجی جامکو و شادان پور که صرفاً خواهان دریافت دستمزدهای معوقه خود بودند، در جلوی مجلس مورد شلیک گلوله قرار گرفته و کشته شدند. بقیه مانند کارگران ذوب مس خاتون آباد، کشته شدند، زیرا علیه اخراج ها اعتراض کردند. علی رغم تمام این خشونت ها، ما شاهد صدها اعتصاب و اعتراض بوده ایم. مهم ترین آن ها مبارزات کارگران و رانندگان شرکت واحد بوده است.

مبارزات کارگران شرکت واحد برای ساختن سندیکای کارگری

رژیم و مدیریت اسلامی شرکت واحد ۱۶ ماه است که مرتب مشغول آزار و اذیت و تحریک رانندگان و کارگران بوده اند. در ماه مارس ۲۰۰۵ زمانی که فعالین کارگری شرکت واحد کوشیدند تا اتحادیه کارگری خود را که در طول بحران اقتصادی دهه ۱۹۸۰ ممنوع شده بود، بازسازی نمایند، شرکت اقدام به اخراج آنان کرد. سپس در ۹ مه ۲۰۰۵، سی صد تن از مأمورین خانه کارگر و شورای اسلامی کار (دو ارگان رژیم اسلامی که به منظور سرکوب و خفه کردن تشکیلات و اتحادیه های کارگری واقعی کارگران به کار برده می شود) به جلسه «کمیته بنیان گذاری» اتحادیه کارگران شرکت واحد تهران و حومه حمله بردند. با کمک نیروهای امنیتی، آن ها توانستند در ورودی به دفتر اتحادیه و پنجره های آن را شکسته، اوراق و مدارک آن ها را پاره کرده و حدود ۱۰ نفر از آن ها را کتک زدند. حسن صادقی، دبیر هماهنگی دفتر اصلی شورای اسلامی کار و لاقل ۹ نفر دیگر از خانه کارگر و شورای اسلامی کار در این خشونت دست داشته و این حمله را رهبری کردند. یورش برندگان، به ویژه منصور اسالو رهبر اتحادیه کارگران شرکت واحد را هدف قرار دادند. در حالی که صادقی دست های اسالو را از عقب گرفته بود، یکی دیگر از «رهبران کارگری» رژیم سعی در بریدن زبان اسالو کرد. پس از بردن اسالو به بیمارستان برای رسیدگی پزشکی، آن ها اسالو را برای بازجویی دستگیر کردند، نه آن هایی که به او حمله کرده بودند!

چند هفته بعد از این، همین حمله کنندگان در نود و سومین جلسه شورای بین المللی کار در ژنو شرکت کردند! روز ۱۴ ژوئن ۲۰۰۵ کنفرانس، همراه صادقی و یکی دیگر از حمله کنندگان که تظاهر می کردند نماینده واقعی کارگران ایران است و خود را «مختصص» می نامید، به بررسی وضعیت کارگران ایران پرداختند! با نزدیک شدن اواخر ماه ژوئیه تعداد کارگران اخراجی به ۱۷ نفر رسید. همه این ها، رهبران و اعضای کمیته ای بودند که اولین جلسه عمومی را در روز ۳ ژوئن ۲۰۰۵ سازماندهی کرده بودند. در این گردهمایی ۸۰۰۰ نفر از ۱۷۰۰۰ کارگر شرکت واحد در بحث ها و انتخابات شرکت کردند.

رژیم تدریجاً تحت فشار زیاد سایر کارگران شرکت واحد، کارگران سایر صنایع، و سازمان های بین المللی، همه این رهبران و فعالین را آزاد کرد. با این وجود، آزار و اذیت فعالین اتحادیه ای شرکت واحد در سطح پایین تر تا ۲۲ دسامبر آن سال ادامه یافت. ساعت ۶ صبح آن روز عده ای از افراد وزارت اطلاعات به خانه آقای اسالو ریخته و پس از بازرسی خانه او، ایشان و عده ای چند از اعضای کمیته رهبری اتحادیه را دستگیر کردند. این کار را برای ایجاد حس انزوا در میان این کارگران، انجام دادند، زیرا که در دوران تعطیلات عید در اواخر دسامبر، بسیج بین المللی، کار مشکلی می بود.

کارگران شرکت واحد اما اجازه ندادند که کارفرمایان آنان را بترسانند. ۳۰۰۰ کارگر شرکت واحد روز ۲۵ دسامبر ۲۰۰۵ اعتصاب کردند. پاسخ رژیم به این کارگران این بود که حساب بانکی آنان را بسته، حقوق هایشان را پرداخت نکرده و برایشان پرونده سازی کند و نیز از دکتر قالیباف، شهردار تازه تهران برای زبان بازی استفاده کرده تا کارگران را از اعتصاب منصرف کند. قالیباف برای کارگران از گذشته ساده و فقیرانه خود داستان ها گفت و اضافه کرد که پدرش کارگر بوده است. اما توان قول های او در رابطه با حل مشکلات موجود کارگران همگی تو خالی در آمد.

کارگران سپس در روز ۲۸ ژانویه اعلام کردند که دوباره دست به اعتصاب خواهند زد و از جمله مطالباتشان یکی آزادی آقای اسالو و دیگری به رسمیت شناختن اتحادیه شان بود. در این زمان، نیروهای امنیتی رژیم شب قبل از اعتصاب به خانه های این کارگران حمله بردند، افراد خانواده آنان را مورد ضرب و شتم قرار داده و برای بازجویی بردند (عده ای از همسران این کارگران و فرزندان شان به مدت چند روز در بازجویی به سر بردند).

روز اعتصاب، رژیم مأموران پلیس، پلیس ضد شورش، لباس شخصی ها و سایر گروه های ضربت خود را بسیج نمود. رژیم با زور و ضرب و شتم کوشید تا رانندگان را به کار باز گرداند. آن ها سپس به دستگیری ۷۰۰ تا ۱۳۰۰ نفر کارگر پرداختند. در میان دستگیرشدگان تعداد زیادی از دانشجویان و پشتیبانی کنندگان اعتصاب رانندگان هم بودند. آن ها کارگرانی را که مقاومت کرده بودند، زندانی کردند. در مقطعی از این جریان، ۵۰۰ نفر در زندان اوین اعتصاب کردند. آن ها اعلام کردند که در روز جمعه ۳ فوریه اعتصاب می کنند. مطالبات آن ها:

- آزادی اسالو و سایر رهبران سندیکای شرکت واحد

- امضای قرارداد جمعی

- حق تشکیل سندیکا

- دستمزد و شرایط کاری بهتر

همبستگی و پشتیبانی جنبش بین المللی در آزادی خیلی از کارگران شرکت واحد، بسیار اهمیت حیاتی داشته است. جنبش کارگری ایران در برزخ قرار دارد و پیروزی کارگران در شرکت واحد راه را برای حق تشکیل اتحادیه های کارگری و سازمان های حقیقی کارگری و دستمزدها و شرایط کار بهتر برای میلیون ها کارگر، باز خواهد کرد.

برخلاف این جو منفی در ایران، ما در ونزوئلا شاهد جنبش های طرفدار طبقه کارگر هستیم. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون تبهکار و طرفدار کارفرمایان مانند «کنفدراسیون کارگری ونزوئلا» را ندارند! آن چه آن ها دارند یکی خانه کارگر است و دیگر شورای کار اسلامی که برای حمله به کارگران شکل گرفته است.

سؤالاتی که از مهماندار خود می توانید بکنید

جناب آقای رئیس جمهور محترم، اگر چه ما پیشرفت های دولت شما را در مورد سیاست خارجی و تشویق های شما را نسبت به حکومت های چپی و جنبش های اجتماعی تقدیر می کنیم، اما باید به عنوان وظیفه خود نسبت به کارگران ونزوئلا و به همین ترتیب نسبت به کارگران ایران، یک سؤال در رابطه با سیاست خارجی شما بکنیم. از نظر ما این امکان برای دولت ونزوئلا وجود دارد که با دولت ایران رابطه دیپلماتیک نزدیک و رابطه تجاری برقرار کند، بدون این که از رژیم آن حمایت سیاسی نماید. به ویژه وقتی سیاست داخلی مطرح می گردد. از همه این ها مهم تر، پذیرش سیاست های رژیم ایران است که در تضاد کامل قرار دارد.

جناب آقای رئیس جمهور محترم، بر اساس نقاط بالا، ما معتقدیم که دولت شما و به ویژه دفتر رئیس جمهور می باید در روابط خود با این دولت بخصوص، محتاطانه عمل کند. نگرانی ما در رابطه با روابط شما با این رژیم، به تحلیل های ما از منافع درازمدت مردم ایران و ونزوئلا بر می گردد. وقتی کارگران، جوانان، زنان و اقلیت های ملی ایران

شخصی در موقعیت شما را می بینند که این چنین روابط نزدیکی با افرادی مثل احمدی نژاد و سایر اعضای قشر ممتاز این رژیم دارید، توهمات شان برچیده می شود. آن ها این امر را پذیرش رژیم به وسیله شما و رد آرزوهای آن ها برای آزادی و از بین رفتن سطح زندگی خود می بینند.

در طول سفر اخیر شما به «لاروس» گزارش آمده که شما گفته اید: «ما نمی خواهیم گول خورده و یا کسی را استثمار کنیم ما باید از منافع افراد دفاع کرده و نه در پی استیلای منافع سرمایه داران باشیم. حالا آن ها هر جا که می خواهند باشند، در اروپا، در آمریکای لاتین.» جناب آقای رئیس جمهور محترم، کارگران ایران ۲۷ سال است که گول خورده و استثمار شده اند. آن ها به وسیله باند جدیدی از سرمایه داران سنتی که با مساجد و بازار پیوند دارد، گول خورده و استثمار شده اند. کارگران سعی می کنند که از زندگی و زنده بودن خود در مقابل سرمایه داران و حکومت آنان که کاملاً مسلح است، دفاع کنند. کارگران و توده های فقیر ونزوئلا متحدان طبیعی آن ها در این مبارزات هستند. ما امیدواریم که شما، ریاست محترم از منافع کارگران ونزوئلا و ایران دفاع نموده و از مهماندار خود درباره شرکت واحد، ایران خودرو و تعداد بیشمار دیگری از مبارزات و نبود ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک مانند حق اعتصاب، حق تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل، حق انتخاب نمایندگان حقیقی و مانند این ها سؤال نمایید.

ما در نتیجه از شما می خواهیم که لطفاً این مسائل را با مهماندار خود مطرح نمایید:

- چرا منصور اسالو رهبر کارگران شرکت واحد، بیش از هفت ماه است که در زندان به سر می برد و اغلب هم زندان انفرادی است؟

- چرا فعالین خانه کارگر و شورای اسلامی کار به دفتر اتحادیه کارگران شرکت واحد حمله کرده و به حقوق رهبران آن تجاوز نموده اند؟

- چرا آن ها سعی کردند، زبان آقای اسالوی ما را ببرند؟

- چرا آقای اسالو حق داشتن درمان پزشکی مورد نیازش را که در نتیجه حمله آن ها پیش آمده، ندارد؟

- چرا همین چند روز پیش که ۳ تن از رهبران کارگران شرکت واحد که برای دیدن معاون وزیر کار رفته بودند، دستگیر شدند؟

- چرا کارگران هر روز به علت نبود وسایل ایمنی جان خود را از دست می دهند؟

- چرا کارگران ایران خود رو برای درخواست پاداش عید اخراج می گردند؟

آقای رئیس جمهور محترم، حتی «جک استرا» وزیر امور خارجه سابق بریتانیای امپریالیستی گفت که وقتی با رهبران رژیم ایران در تهران ملاقات نمود مسأله حقوق بشر را با آن ها مطرح کرد. در نتیجه ما از رهبری مانند شما که این گونه در زمینه جنبش ضد امپریالیستی و ضد گلوبالیزاسیون اقدام کرده، بیش از این ها توقع داریم.

نزدیکی مرتب شما به رهبران این رژیم عاقبت باعث این می شود که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزوئلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن پنجه خفه کننده واشنگتن بر آمریکای لاتین است. علی رغم برخی شباهت ها و اختلافات کنونی با امپریالیزم، جمهوری اسلامی ایران رژیمی است که از بنیاد با جمهوری بولیواری ونزوئلا تفاوت دارد. در نتیجه ما امیدواریم که شما مدال درجه اول جمهوری اسلامی ایران را که احمدی نژاد به شما اهداء خواهد کرد، رد کرده و در کنار کارگران ایران بایستید.

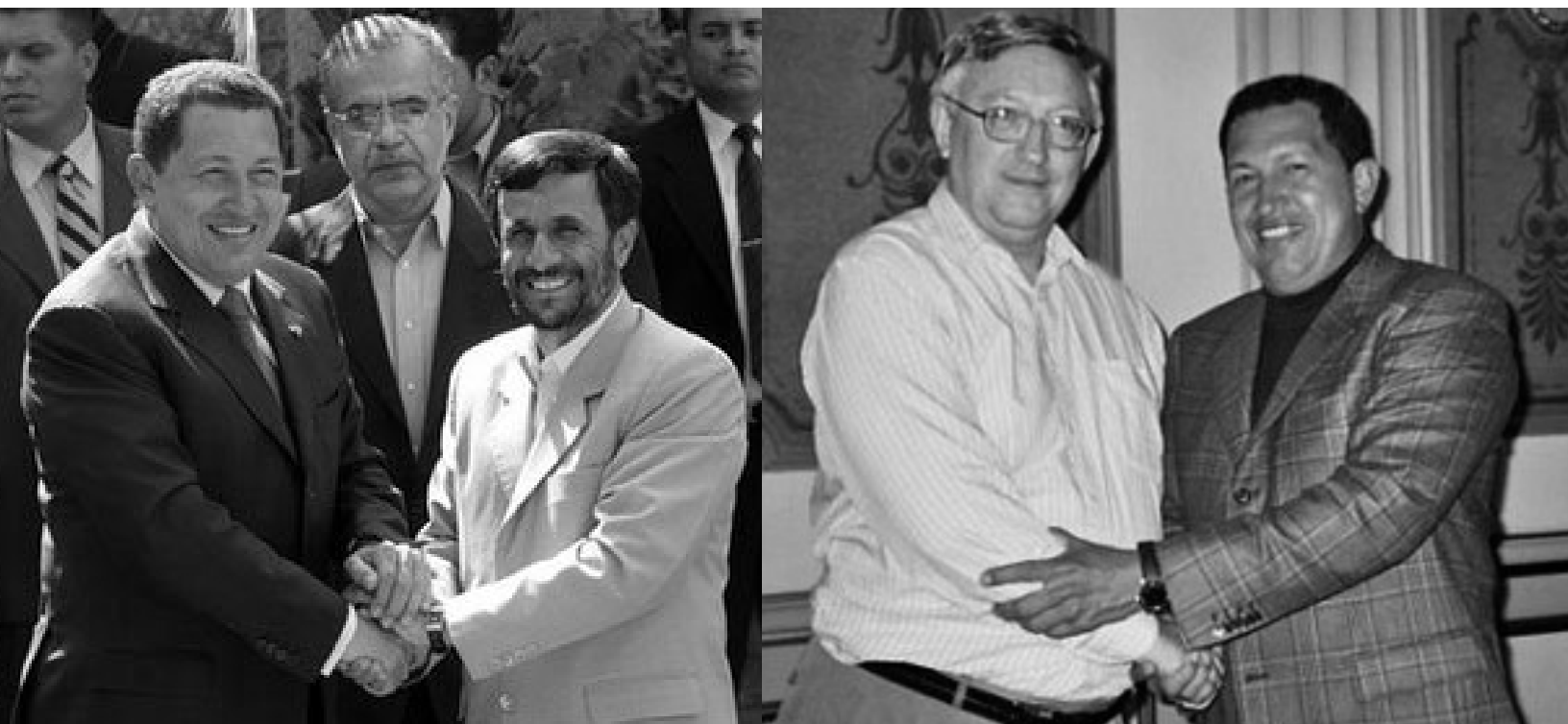
با احترام

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران، ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۶ (۶ مرداد ۱۳۸۵)، ترجمه از [متن انگلیسی](#) توسط سارا قاضی

اعتراض علیه حمایت چاوز از احمدی نژاد

و

حمایت فرصت طلبانه رهبری IMT از چاوز



دوستِ دوستِ دشمن ما، دشمن ما می شود!

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۴۸ اعتراض علیه حمایت چاوز از احمدی نژاد و حمایت رهبری IMT از چاوز

۵۲ مبارزه با فرصت طلبی رهبری IMT در قبال حمایت چاوز از احمدی نژاد

۵۴ تحریم جلسه کمیته اجرایی بین الملل (IEC) توسط مازیار رازی

۵۶ IMT مرده است، زنده باد بین الملل!

پیرامون اخراج مازیار رازی و قطع ارتباط این گرایش با باند آلن وودز

۶۲ در مورد اختلافات اساسی ما با IMT: مسأله چاوز و ونزوئلا

۶۶ حزب و مسأله «سانترالیزم دمکراتیک»:

نقدی بر مواضع «گرایش بین المللی مارکسیستی»

اعتراض علیه حمایت چاوز از احمدی نژاد و

حمایت رهبری IMT از چاوز



نامه سرگشاده مازیار رازی خطاب به کارگران ونزوئلا در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد به تاریخ ۳ تیر ۱۳۸۸، مجدداً در این جا انتشار داده می شود. این نامه، به دو علت، در وضعیت کنونی انتشار می یابد. علت نخست، این است که چاوز با وجود اعتراضات بین المللی بسیاری از نیروهای مترقی و چپ جهان، کماکان به حمایت خود از دولت احمدی نژاد ادامه داده است. علت دوم نیز اینست که با وجود درج و انتشار این نامه در بسیاری از سایت ها و نشریات نیروهای مترقی جهان به زبان های مختلف، رهبری گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT)، به عنوان سازمانی که گرایش ما بخش ایران آن را تشکیل می داد، از انتشار نامه سرگشاده مذکور امتناع کرد.

انتقاد فعالین کارگری و مارکسیست های ایران از چاوز، موضوع جدیدی نیست. بیش از شش سال پیش، در تاریخ ۱۴ آبان ۸۳ (۴ نوامبر ۲۰۰۴)، شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN) نامه سرگشاده مؤدبانه ای خطاب به هوگو چاوز نوشت و ضمن آن، روی نبود حتی ابتدایی ترین حقوق، من جمله حق تشکیل سندیکا در ایران، دست گذاشت. به دنبال این نامه، نامه سرگشاده دیگری از سوی اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران در مرداد ۸۵ با تأکید بر مغایرت سیاست های حکومت بولیواری و جمهوری اسلامی ایران، و هم چنین توضیح نقش رژیم در شکست انقلاب ۵۷ نوشته شد. از آن زمان، نامه های سرگشاده و بیانیه های بسیاری (غالباً در مورد ملاقات با مقامات دولت ایران) در مورد رابطه نزدیک چاوز با رژیم ایران نوشته شد؛ من جمله بیانیه ای از IMT که پیش نویس آن به وسیله ما تهیه گردید، اما دبیرخانه بین المللی IMT، این مقاله را، بدون کوچک ترین مشورتی، پیش از انتشار تغییر داد.

لازم به ذکر است که این موضوع، یعنی رابطه بسیار نزدیک چاوز با سران دولت بورژوازی ایران، صرفاً دغدغه چپ ایران نیست، بلکه کارگران ایران را هم نه تنها نسبت به دستاوردهای حکومت بولیواری ونزوئلا بی تفاوت نموده، که نوعی بیزاری و تنفر از چاوز را نیز ایجاد کرده است. به عنوان نمونه، در مرداد ۸۵، چاوز از ایران خودرو، بزرگ ترین کارخانه ساخت اتومبیل و وسایل نقلیه در خاورمیانه، بازدید کرد. پیش از این، کارگران نکات مثبت بسیاری در مورد چاوز شنیده بودند و علاقه داشتند تا به صورت شخصی با او ملاقاتی داشته باشند. در ابتدا کارگران بسیار شگفت زده بودند که می دیدند رئیس جمهور یک کشور با کارگران دست می دهد و یا حتی با آن ها روبوسی می کند. حتی قرار بود که آن ها بیانیه ای را به افتخار چاوز و به منظور استقبال از حضور این رهبر انقلابی در کارخانه خود قرائت کنند. اما پیش از قرائت این بیانیه، چاوز به تحسین از احمدی نژاد پرداخت، او را برادر خود خطاب کرد و رژیم ایران را دولتی انقلابی نامید و غیره. کارگران تماماً از او بیزار شدند، به طوری که بیانیه را پاره و سالن را ترک کردند.

به این ترتیب، امتناع دبیرخانه IMT به رهبری آلن وودز از محکوم نمودن هوگو چاوز به خاطر حمایت همه جانبه او از جمهوری اسلامی ایران و اقدامات این رژیم در ممانعت از برگزاری تظاهرات خیابانی پس از "انتخابات" و سرکوب شدید هرگونه اعتراض، مشکلات را شدیدتر کرد. در همان حال که رژیم ایران هر روز از روش هایی وحشیانه برای در هم کوبیدن اعتراضات خیابانی استفاده می کرد، آقای چاوز هم در حمایت خود از سرکوب آن چه که تظاهرات با کمک CIA می نامید، مصمم تر می شد.

مبارزه بخش ایران سازمان IMT و مازیار رازی، در برابر عدم اتخاذ موضع علیه چاوز از سوی رهبری، به جایی رسید که رهبری IMT برای حفظ روابط حسنه اش با چاوز در راستای پیوستن به سازمان بین المللی چاوز (بین الملل پنجم [۱]) مازیار رازی را با اتهامات بی اساس و واهی اخراج نمود و عضویت بخش ایران را به حالت تعلیق درآورد. اسناد مقابله بخش ایران با رهبری IMT به زودی ترجمه و در اختیار جنبش کارگری ایران قرار خواهد گرفت.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، ۱۲ فروردین ۱۳۸۹

خطاب به کارگران ونزوئلا

در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد

کارگران شریف ونزوئلا

مارکسیست های انقلابی ایران، از دستاوردهای شما در "جنبش بولیواری" مطلع بوده و همواره از این جنبش در مقابل دروغ پردازی های وسیع و دخالت های آشکار و پنهان امپریالیسم حمایت کرده اند. فعالین کارگری و دانشجویی در ایران، برای حمایت از جنبش ارزشمند شما و مقابله با تهاجمات و مداخلات امپریالیسم آمریکا در ونزوئلا، کمپین «دست ها از ونزوئلا کوتاه» را ایجاد کرده و طی سال های گذشته، همراه با شما در صف مقابل تهاجمات امپریالیستی قرار داشته اند. بدیهی است که دستاوردهای شما تحت رهبری آقای هوگو چاوز به دست آمده و از این نظر نیز، شما برای او عمیقاً احترام قائلید.

اما

آقای هوگو چاوز در سیاست خارجی خود دچار لغزش بزرگی شده و با پشتیبانی خود از احمدی نژاد، همبستگی کارگران و دانشجویان ایران با انقلاب شما را نادیده گرفته و به عبارتی بی ارزش نشان داده است. حتماً مطلع هستید که دو هفته پیش، احمدی نژاد با حمایت مستقیم خامنه ای بزرگترین تقلب را در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام داد و سپس تمام معترضان به این تقلب بزرگ را با سبقت تمام به خاک و خون کشید. تنها کافیست به گزارشات رسانه های بین المللی توجه کنید تا عمق این فاجعه را دریابید. این حملات وحشیانه مورد اعتراض میلیون ها نفر از کارگران و دانشجویان و هم چنین گرایش های مارکسیستی و انقلابی در سراسر جهان (که عمدتاً از طرفداران انقلاب بولیواری نیز می باشند) قرار گرفته است.

با این اوصاف، آقای چاوز یکی از نخستین افرادی بود که از احمدی نژاد حمایت کرد. او در سخنرانی تلویزیونی هفتگی خود گفت: "پیروزی احمدی نژاد یک پیروزی تمام عیار بود. آن ها می کوشند این پیروزی را لکه دار کرده و از این طریق دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند. من می دانم که آن ها موفق نخواهند شد." و این که "دنیا باید به ایران و پیروزی محمود احمدی نژاد احترام بگذارد". این سخنان نسنجیده و بی اساس از سوی رئیس جمهور شما، اهانت بزرگ و مستقیم به میلیون ها جوانی است که در روزهای اخیر در خیابان های ایران ضد استبداد برخاسته و حتی تعدادی از آنان، جان خود را هم از دست داده اند. بسیاری از این جوانان به شکل خودجوش و بدون آلوده شدن در "دعوای داخلی رژیم" و یا همسو شدن با خطی که هم اکنون امپریالیسم آمریکا برای مصادره جنبش دنبال می کند، به خیابان ها سرازیر شده بودند. به علاوه، سخنان رئیس جمهور شما توهینی بزرگ به میلیون ها کارگر ایران محسوب

می شود. کارگرانی که بسیار از رهبرانشان امروز در زندان های قرون وسطی ای دولت احمدی نژاد زیر شکنجه قرار دارند و حتی برای برخی از آنان حکم "شلاق" صادر می شود! کارگرانی که برای برگزاری مراسم اوّل ماه مه امسال در تهران شدیداً از سوی مزدوران دولت احمدی نژاد سرکوب شده و هنوز در زندان به سر می برند.

آقای هوگو چاوز تا کنون هفت بار به ایران سفر کرده و هر بار یکی از منفور ترین افراد این کشور را به آغوش کشیده و از او به عنوان "برادر"ش نام برده است. او توجّه نمی کند که وضعیّت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزوئلا و ایران در دو مسیر کاملاً مخالف حرکت می کنند. اگر چه هر دو کشور شاهد افزایش قابل ملاحظه ای در درآمدهای حاصل از نفت (و گاز) بوده اند، امّا، مابین شیوه های استفاده از این درآمدهای مضاعف، تفاوت های فاحشی وجود دارد. در ونزوئلا، از این درآمد برای ساخت بیمارستان، مدارس و دانشگاه و سایر زیرساخت های اساسی کشور استفاده می شود، ولی در ایران برای پر کردن جیب عده معدودی سرمایه دار انگل صفت.

از یک سو در ونزوئلا، ما شاهد ملّی شدن هر چه بیشتر شرکت ها و کارخانجات، خدمات رایگان بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش و آزادی های مدنی و غیره بوده ایم (به عکس در ایران، "خصوصی سازی" حتی به قیمت زیر پا گذاشتن اصل ۴۴ قانون اساسی این کشور و به بهانه عدم کارایی و بهره وری پایین بنگاه ها و کارخانجات دولتی، در دستورکار روز دولت قرار گرفته است) تمامی این پیشرفت ها برای کارگران و اقشار محروم ونزوئلا، به معنای در دست گرفتن زندگی و سرنوشتشان می باشد؛ مهم تر از همه، سلب مالکیت از کارخانه ها و تشویق به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزوئلا را دگرگون کرده و چند گام به پیش برده است. جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در توازن نیروهای طبقاتی ونزوئلا به نفع طبقه کارگر انجام داده است. حکومت ونزوئلا نه تنها کارگران را به ساختن "اتحادیه ملّی کارگران"، به عنوان بدیلی در مقابل "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا"، تشویق کرده ، بلکه کارگران را در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها دخالت داده است. تمام جهان می داند که دولت شما فهرست اسامی ۱۱۴۹ کارخانه تعطیل شده را بیرون داده و به صاحبان آن ها اخطار داده است که «آن ها را تحت کنترل کارگری قرار دهید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!»

امّا در ایران، علاوه بر نبود ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک ، کارگران از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه مستقل کارگری محروم هستند. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون مانند "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا" را هم ندارند! آن چه آن ها دارند در «خانه کارگر» و «شورای اسلامی کار» و نهادهای ضد کارگری وابسته به دولت خلاصه می شود؛ نهادهایی که اصولاً در تقابل با کارگران و برای خفه کردن هرگونه جنبش کارگری شکل گرفته اند.

امّا در پیش چنین نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر تولید و توزیع نیز شد. امّا هیئت حاکم اسلامی موفق شد با سرکوب، تمام دستاوردهای کارگران را از آن ها باز پس گیرد. این رهبرانی که شما در آغوش می کشید، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود کردند و چندین دهه به عقب کشاندند. در جامعه ایران، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما- که در دوره شاه قابل تحمل بود- غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی یک فدراسیون اتحادیه های کارگری، مانند "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا" نیز در ایران غیرقانونی می باشد!

در ایران، میزان بیکاری رسمی (که پایین تر از میزان واقعی برآورد شده است) ۱۰/۸۵ بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال) ۲۲/۳۵ است. حتی وقتی کارگران شاغل هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی شود- در بسیاری از موارد بیش از یک سال. حتی آن هایی که دستمزد خود را دریافت می کنند به زحمت قادر به پرداخت هزینه نیازهای ابتدایی خود در زندگی هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف یک زندگی معمول و شرافتمندانه را نمی دهد. برای نمونه، اجازه ی آپارتمان دو اتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، درآمد یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است. جای تعجبی نیست که ۹۰٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

کارگران شریف ونزوئلا

دولت سرمایه داری ایران، هیچ اختلاف و تضاد بنیادین با امپریالیسم آمریکا ندارد. آن ها در حالت جنگ سرد با آمریکا قرار دارند و با دریافت امتیازات کافی، به زودی وارد معاملات سیاسی با ایالات متحده خواهند شد و پشت شما را خالی خواهند کرد. در حقیقت دولت سرمایه داری ایران به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «ملکی» به وسیله تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر- کمک کرده است. دولت سرمایه داری ایران هم اکنون مشغول مذاکره نزدیک با دولت اوباما در مورد حل مسائل افغانستان است. این دولت علی رغم شعارهای به ظاهر "ضد امپریالیستی" اش، به سوی بازسازی پیوندهای سابق خود با ایالات متحده آمریکا پیش می رود. گزینش احمدی نژاد، نشانگر چرخش نهایی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیسم، و در رأس آن آمریکا است. بر خلاف تمام "دشمنی ها"، و ژست های "ضد امپریالیستی"، رژیم آماده حل کلیه اختلافات موجود با آمریکا است. دولت ایران می خواهد از ایران، جامعه ای مثل کلمبیا بسازد (در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده است تا شرکت های چند ملیتی بتوانند بدون هیچ گونه مانعی، کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را به یغما برند). بی جهت نیست که دولت ایران، سال هاست در جهت اجرای نسخه های نئولیبرالی ورشکسته بانک جهانی و صندوق بین المللی پول گام برداشته و برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی لحظه شماری می کند.

کارگران شریف ونزوئلا

پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزوئلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دستهایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است. ایشان با نزدیکی به رژیم های ارتجاعی، هرگز نخواهد توانست مبارزه ضد امپریالیستی را به فرجام رساند. تنها اتحاد نمایندگان واقعی کارگران و زحمتکشان می تواند در مقابل امپریالیسم ایستادگی کند.

کارگران شریف ونزوئلا

در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید. طرفداری از احمدی نژاد یعنی طرفداری از سرکوب کارگران و جوانان ایران. مواضع انحرافی آقای چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد کنید. طرفداری از دولت احمدی نژاد، آن هم پس از وقایع اخیر، در بدترین حالت یک خیانت آشکار به زحمتکشان ایران و در بهترین حالت یک لغزش اساسی در سیاست خارجی است.

با احترام

مازیار رازی

سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۳ تیر ۱۳۸۸

مبارزه با فرصت طلبی رهبری IMT

در قبال حمایت چاوز از احمدی نژاد

از: کمیته اجرایی ایران

به: رفقای کمیته اجرایی بین المللی (IEC) و دبیرخانه بین الملل (IS)

۴ بهمن ۱۳۸۸

با درودهای فراوان

بخش ایران گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT)، حتی مدّت ها پیش از عضویت رسمی در این سازمان بین المللی، بنابر وظیفه انترناسیونالیستی خود برای دفاع از مبارزات بر حقّ کارگران در سراسر جهان، از پیشرفت های حاصله در ونزوئلا به دنبال انقلاب بولیواری حمایت کرده است. گرچه به دلیل شرایط سرکوب در ایران، امکان برگزاری آکسیون های علنی در خیابان ها و یا مقابل سفارتخانه ها وجود نداشت، ما در امر خبررسانی و آگاه سازی اقشار پیشروی کارگری و دانشجویی در مقابل تبلیغات و تحریفات رسانه ها و مطبوعات زرد بورژوازی، به شدّت فعال بوده ایم.

اگر با فضای ژورنالیستی داخل ایران، چه به اصطلاح اپوزیسیون اصلاح طلب و چه جناح مدافعان دولت، آشنا باشید، متوجّه خواهید شد که در ایران دو موضع متفاوت در مقابل چاوز و انقلاب ونزوئلا وجود دارد:

یکی موضع طرفداران حاکمیت ارتجاعی فعلی است که با انتشار خبرهای مربوط به نزدیکی ایران با کشورهای آمریکای لاتین و خصوصت این بلوک با سیاست های امپریالیستی آمریکا در منطقه و جهان، سعی دارد تا خود را غیرمنزوی و برادر با کشورهای ضدّ امپریالیستی معرفی کند.

موضع مقابل آن، اپوزیسیون اصلاح طلب ایران (اپوزیسیون خودی ها) است که با انتشار اخبار نزدیکی ایران و ونزوئلا، و شرایط داخلی ونزوئلا، مانند عدم تمدید مجوز RCTV و غیره تلاش می کند تا انقلاب ونزوئلا را منحط و پوپولیستی ارزیابی کرده و مسیر آن را به سوی یک دیکتاتوری چاوزی پیش بینی کنند. متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ داخل کشور نیز به سوی تحلیل های این جناح جذب شده اند و عملاً همان صحبت ها را تکرار می کنند.

اما در این میان، تنها موضع مستقل از این دو گرایش، از سوی ما اتخاذ شد.

ما ضمن آن که به دفاع از این اقدامات مترقی دولت ونزوئلا پرداختیم، اشتباهات در سیاست خارجی چاوز را با صراحت و بدون محافظه کاری نقد کردیم.

ما مسأله ونزوئلا را، مسأله دفاع بی قید و شرط، و یا ردّ تمامی دستاوردهای انقلاب بولیواری به علت سیاست های خارجی اشتباه چاوز، نمی دانیم.

بر اساس شیوه نقد مارکسیستی، ما معتقدیم که می توان هم زمان از چاوز دفاع کرد و در عین حال او را سفت و سخت به باد انتقاد گرفت. ما هیچ توهمی نسبت به انقلاب ونزوئلا نداریم و دولت چاوز را در مقطع فعلی، هنوز دولتی سوسیالیستی و کارگری به شمار نمی آوریم؛ اما در برابر کودتای داخلی یا حمله نظامی امپریالیسم، از ونزوئلا و دستاوردهای انقلاب این کشور تا به امروز، دفاع خواهیم کرد (آن چنان که تا به الان دفاع کرده ایم).

از زمان شروع اعتراضات مردمی به بهانه نتیجه انتخابات در تابستان ۲۰۰۹، پرزیدنت چاوز بر اثر عدم شناخت شرایط داخلی ایران، اعتراضات انجام شده را ناشی از دخالتگری غرب دانست، با آن مخالفت کرد و جانب دولت سرکوبگر احمدی نژاد را گفت. این در حالی بود که رفیق الن وودز، از همان ابتدا اعتراضات خیابانی را "شروع یک

انقلاب" معرفی کرد! ما در تعجب هستیم که چگونه IS و رفیق وودز در برابر ادعای چاوز که کاملاً در نقطه مقابل موضع IMT بوده است، هیچ واکنشی نشان نداد. مسلماً اگر IS تا این حد ظرفیت دموکراتیک و گوش شنوایی برای تحلیل‌هایی غیر از تحلیل‌های خود داشت، حتماً می‌باید نامه سرگشاده مازیار رازی به کارگران ونزولا و مصاحبه او در مورد شرایط ایران را در وب سایت marxist.com درج می‌کرد، مغایرت آن تحلیل با مقالات آلن وودز را بهانه ای برای عدم انتشار مقاله مازیار رازی معرفی نمی‌کرد؛ مگر این که عدم نقد و محکوم کردن سیاست خارجی چاوز ناشی از اپورتونیزم IS باشد. اما متأسفانه ما باخبر شدیم که IS به بهانه ضدیت موضع رفیق مازیار رازی با موضع پیشین خود، از درج آن خودداری کرده است! این اقدام IS باعث خشم، نگرانی، ترس رفقای داخل ایران از تک صدایی شدن وب سایت marxist.com شده است.

از سوی دیگر به دلیل حمایت‌های چاوز از احمدی نژاد و اتخاذ موضعی بر ضد اعتراضات مردمی، جو به شدت ضد چاوزی در ایران و در میان مخالفین حکومت وجود دارد (به ویژه، راست از این حمایت‌ها جهت تخطئه دستاوردهای انقلاب بولیواری و یکسان جلوه دادن چاوز و احمدی نژاد، و در واقع حمایت از همان خط امپریالیسم استفاده می‌کند. این موضوعی است که که پیش تر از سوی ما دقیقاً پیش بینی شده بود) در تظاهرات‌های خیابانی به دفعات شعار "مرگ بر چاوز" سر داده شده است. در محافل و بحث‌های گروهی، چاوز و احمدی نژاد را دو فرد همجنس و هم فکر می‌دانند و به عنوان دو دیکتاتور از آن‌ها یاد می‌کنند. ما به دفعات دیده ایم که جوانان معترض در ایران می‌گویند که پس از آن که ما احمدی نژاد را بیرون انداختیم، مردم ونزولا نیز، "دیکتاتوری چاوز" را سرنگون خواهند کرد. چند روز پیش دانشجویان راست ونزولا، که موضعی ضد چاوز و ضد چپ داشتند، با انتشار نامه ای خطاب به مردم معترض ایران، خود را در مبارزه با استبداد حاکم همدوش ایرانیان دانسته و شرایط خود را مانند شرایط ایرانیان معرفی کردند، از این نامه به شدت در ایران استقبال شد، در واقع در حال حاضر، هر حرفی علیه چاوز گوش شنوا دارد.

رفیق مازیار رازی، چند ماه پیش، در نامه سرگشاده خود خطاب به کارگران ونزولا، دقیقاً این شرایط امروز ایران و جو ضد بولیواری حاکم را پیش بینی کرده بود. در نامه او خطاب به کارگران ونزولا، که در سایت مارکسیست دات کام هم درج نشد، چنین می‌خوانیم: "پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده‌های مردم ایران به درس‌های بزرگ روند انقلابی در ونزولا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده‌های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست‌های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دست‌هایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می‌دهد که سیاست بین‌المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است."

در چنین شرایطی، هرگونه دفاع از چاوز و اقدامات او با واکنش بسیار بدی از سوی توده‌های مردم مواجه می‌شود. این جو، حتی در میان کارگران و دانشجویان رادیکال هم به وجود آمده است. سکوت رهبری IMT و حمایت بخش ونزولا از چاوز، که به حد کافی "مشروط" نبوده است، ما را به این نتیجه رسانده است که موضع IS در این مورد، غیر اصولی و اپورتونیستی است. این مواضع در دسرها و مشکلات زیادی را برای ما در داخل ایران ایجاد کرده است و می‌تواند به اعتباری که تا به امروز کسب کرده ایم، خدشه وارد کند.

بنابراین، ما به عنوان EC ایران، بخش داخلی، قاطعانه از رفقای IS می‌خواهیم که برای پایان بخشیدن به این وضع با انتشار یک قطعنامه سیاست‌های اشتباه چاوز در قبال مسئله ایران را به نقد بکشند و محکوم نمایند و هر چه سریع‌تر نامه مازیار رازی به مردم ونزولا را در سایت درج کنند. طبیعی است که در صورت ادامه یافتن این وضع، تحمل آن برای ما و تماس‌های نزدیک ما در داخل ایران، غیرممکن خواهد بود.

تحریم جلسه کمیته اجرایی بین الملل (IEC) توسط مازیار رازی

رفقای کمیته اجرایی بین الملل (IEC)

در این شرایط بحرانی، و به امید آن که جلسه شما بتواند از بزرگ ترین انشعاب در صفوف خود در تقریباً بیست سال گذشته جلوگیری کند، دروهای خود را به شما می فرستم.

بخش ایران (حتی پیش از پیوستن به سازمان IMT) همواره نگرانی خود را نسبت به نوع و سطح حمایت IMT از دولت چاوز اعلام کرده است. ما نامه های سرگشاده بسیاری را در اعتراض به رابطه "برادرانه" چاوز با جمهوری اسلامی ایران نوشته ایم و ضمن آن به توضیح تفاوت های مختلف و عمیقی پرداخته ایم که میان دولت چاوز و رژیم ایران وجود دارد.

این موضوع بلند مدت، به خصوص پس از درگیری های خیابانی به دنبال اعتراض به نتایج انتخاباتی ژوئن ۲۰۰۹، حالتی جدی و بحرانی به خود گرفت. برای خنثی کردن، یا دست کم کاهش دادن اثرات حمایت همه جانبه چاوز از احمدی نژاد، ضروری بود تا ما با سیاست های چاوز در قبال رژیم ایران مرزبندی کنیم. بنابراین من بار دیگر نامه سرگشاده ای را پیرامون این موضوع نوشتم، منتها این بار خطاب به کارگران ونزولا و نه شخص چاوز.

نامه سرگشاده به کارگران ونزولا پیرامون حمایت چاوز از احمدی نژاد، از سوی دبیرخانه بین الملل (IS) در وب سایت IMT درج نشد، چرا که آقایان گمان می کردند چنین نامه ای برای فعالیت بخش ونزولا مشکل ساز خواهد بود. در آخرین پاراگراف نامه مذکور، از کارگران ونزولا چنین خواسته شده بود:

"در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید ... مواضع انحرافی چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد کنید".

درست به همین دلیل است که این نامه عملاً از سوی IS سانسور شد و حتی تا تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۹ در بین همه اعضای IEC منتشر و توزیع نگشت (این در حالیست که من سه بار خواهان انتشار آن شده بودم: ۲۱ سپتامبر، ۱۲ نوامبر و ۱۶ نوامبر ۲۰۰۹).

به دنبال مکاتبات مان در اواخر ژانویه ۲۰۱۰ و بار دیگر در ۱۶ فوریه ۲۰۱۰، من سه نکته را به منظور حل مشکلاتی مطرحی کردم که به علت حمایت شرم آور و همه جانبه چاوز از رژیم خامنه ای-احمدی نژاد از زمان تقلب "انتخاباتی" به این سو برای رفقای ما در ایران ایجاد شده است؛ مشکلاتی که IMT میلی به برخورد با آن ندارد. در تاریخ ۱۶ فوریه ۲۰۱۰، من توجه شما را به این مسأله جلب کردم که:

در ۳۱ مین سالگرد انقلاب ایران (۱۱ فوریه ۲۰۱۰)، پرزیدنت چاوز بار دیگر از احمدی نژاد، "انقلاب اسلامی" و رژیم حمایت کرد. در کنگره فوق العاده حزب سوسیالیست متحد ونزولا (PSUV)، در حضور ۷۲۲ نماینده، چاوز "پیام همبستگی با پرزیدنت محمود احمدی نژاد، مردم ایران و انقلاب اسلامی" را فرستاد. ضمناً او به یکی دیگر از "نامه های تبریک آمیز" خود خطاب به احمدی نژاد اشاره کرد که در آن مجدداً از "دروهای گرم به مناسبت جشن ۳۱مین سالگرد انقلاب اسلامی" سخن به میان آورده بود. من بار دیگر موارد زیر را از شما درخواست کردم:

IS-۱ باید نامه سرگشاده من را سریعاً و بدون وقفه بیش تر (همراه با توضیحی برای علت تأخیر، و در صورت نیاز انتقاد IS از نامه) منتشر نماید.

IS-۲ باید سیاست خارجی چاوز را محکوم نماید، چرا که او به "انقلاب" مردمی ایران (آن گونه که IS ادعا می کند!) برچسب وابستگی به CIA را زده است و نتیجتاً به طور ضمنی کشتار و تجاوز به جوانان بیگناه در خیابان ها و زندان ها به وسیله رژیم ارتجاعی را توجیه کرده است. بیانیه IS می تواند به وسیله خودش و آن گونه که مناسب می داند، نوشته شود.

۳- با انجام این دو وظیفه دیر هنگام (که به شخصه بیش از دو ماه پیش خواستار آن شدم)، ما می توانیم به بحث های درونی خود با IS و IEC و متعاقباً جلسه ماه مارس IEC ادامه دهیم.

شما بار دیگر درخواست های من را نادیده گرفتید و حتی نامه سرگشاده من را منتشر نکردید. تنها پاسخ شما به درخواست های من همان جلسه IEC و بحث و تصمیم در مورد تصویب یک قطعنامه بود. به هر حال اگر IEC اقدامی هم صورت دهد، دیگر بسیار دیر شده است.

برای بخش ایران، این تاکتیک فرسایشی، نه موضوعی منطقی بود و نه موضوعی قابل قبول.

همان گونه که نامه کمیته اجرایی ایران در داخل (۲۴ ژانویه ۲۰۱۰) خاطر نشان می سازد، موضع IMT در مورد این موضوع، فعالیت بخش ایران را تقریباً غیرممکن ساخته است.

گرچه این موضعی ایست که از سوی IS اختیار شده، اما سکوت تمامی اعضای IEC در قبال این مسئله حیاتی، اثبات می کند که آن ها با تصمیم IS توافق دارند. رویکرد اپورتونیستی IS و بی تفاوتی IEC، برای بخش ایران هیچ راهکاری به جای نمی گذارد مگر آن که من- به عنوان نویسنده نامه مذکور و سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در IEC- جلسه ماه مارس IEC را به نشانه اعتراض به رفتار اپورتونیستی شما بایکوت کنم. بنابراین من به عنوان عضو ایرانی IEC، در این جلسه شرکت نخواهم کرد.

رفیقانه،

مازیار رازی

۱ مارس ۲۰۱۰

پیرامون اخراج مازیار رازی و قطع ارتباط این گرایش با باند آلن وودز

بیانیه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

تشکیل کنفرانس فوق العاده امروز گرایش مارکسیست های انقلابی ایران (IRMT) بلافاصله پس از وقایع جلسه ماه مارس کمیته اجرایی بین المللی (IEC) گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT) اعلام گردید. به محض آن که پیشرفت های این جلسه پیرامون ایران به اطلاع اعضای ما رسید، کاملاً روشن شد که یک کنفرانس باید به منظور هدف خاص قطع ارتباط با IMT تشکیل گردد. این امر به خاطر موضع گیری تماماً اپورتونیستی باند آلن وودز در مورد سیاست خارجی هوگو چاوز در قبال جمهوری اسلامی ایران، آن هم صرفاً برای استفاده از امتیازاتی هم چون تلویزیون ونزوئلا و "فرش قرمز" کاخ میرافلورس، بود.

دو قطعه نامه دیروز از سوی کمیته اجرایی بین الملل در سازمان گرایش بین المللی مارکسیستی، ظرف یک روز، همکاری همبستگی ای و سیاسی را که از سال ۲۰۰۱ شروع شده بود، به آخرین اپیزود از رابطه سیاسی خود تبدیل کرد. این روند در تاریخ ۲ اوت ۲۰۰۸، یعنی زمانی که کنگره جهانی متفق القول به نفع پیوستن اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران (IRSL) به عنوان بخش ایرانی رسمی گرایش بین المللی مارکسیستی رأی داد، به نقطه اوج خود رسید. سپس در سپتامبر ۲۰۰۸، اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران، که در تبعید فعال است، با هیئت تحریریه میلیتانت در ایران و کمیته اقدام کارگری ترکیب شد تا گرایش مارکسیست های انقلابی ایران تشکیل گردد.

وقایع پس از انتخابات ظاهراً تقلبی ریاست جمهوری در ژوئن ۲۰۰۹، که در بحبوحه بزرگ ترین رکود اقتصادی سرمایه داری جهانی طی بیش از ۶۰ سال گذشته رخ داد، این رابطه را به شدت تحت فشار قرار داد. آن چه که تحت عنوان اختلاف نظر در مورد شیوه محکوم نمودن تلاش های خسته کننده چاوز در دیپلماسی جهانی و همبستگی او با یک رژیم "ضد امپریالیستی" آغاز شد، طی کم تر از هشت ماه، و به دنبال امتناع باند آلن وودز جهت انتشار مقالات ما در مورد حمایت چاوز از سرکوب، به شکافی جدی انجامید؛ اجتناب باند آلن از انتشار و توزیع مقاله ما در بین سایر اعضای کمیته اجرایی بین المللی یا رهبری بخش های مختلف گرایش بین المللی مارکسیستی، و چنگ انداختن به انواع و اقسام ابزارهای سازمانی برای خفه کردن صدای انتقاد و تضعیف کار گروه ما- یعنی بخش ایرانی رسمی گرایش بین المللی مارکسیستی، که با کنگره جهانی به رسمیت شناخته شد.

باند آلن وودز و سیاست چاوز در قبال جمهوری اسلامی ایران

انتقاد فعالین کارگری و مارکسیست های ایران از چاوز چیز جدیدی نیست. بیش از شش سال پیش، در تاریخ ۴ نوامبر ۲۰۰۴، شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN) نامه سرگشاده مؤدبانه ای خطاب به هوگو چاوز نوشت و ضمن آن، روی عدم وجود ابتدایی ترین حقوق، من جمله حق تشکیل سندیکا در ایران، دست گذاشت. به دنبال این نامه، نامه سرگشاده دیگری از سوی اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران در ژوئیه ۲۰۰۶ با تأکید بر مغایرت سیاست های دولت بولیواری و جمهوری اسلامی ایران و هم چنین توضیح نقش رژیم در شکست انقلاب ۱۹۷۸-۷۹ نوشته شد. از آن زمان، نامه های سرگشاده و بیانیه های بسیاری (غالباً در مورد ملاقات با مقامات دولت ایران) در مورد رابطه نزدیک چاوز با رژیم ایران نوشته شد؛ من جمله بیانیه ای از IMT که پیش نویس آن به وسیله ما تهیه شد اما دبیرخانه بین المللی، این مقاله را، سرخود، پیش از انتشار تغییر داد.

لازم به ذکر است که این موضوع، یعنی رابطه بسیار نزدیک چاوز با سران دولت بورژوازی ایران، صرفاً دغدغه چپ ایران نیست، بلکه کارگران ایران را هم بیزار می کند. در ژوئیه ۲۰۰۶، چاوز از ایران خودرو، بزرگ ترین کارخانه ساخت اتومبیل و وسایل نقلیه در خاورمیانه، بازدید کرد. پیش از این، کارگران نکات مثبت بسیاری در مورد چاوز شنیده بودند و علاقه داشتند تا به صورت شخصی با او ملاقاتی داشته باشند. در ابتدا کارگران بسیار شگفت زده بودند که می دیند رئیس جمهور یک کشور با کارگران دست می دهد و یا حتی با آنها رو بوسی می کند. حتی قرار بود که آن

ها بیانیه ای را به افتخار چاوز و به منظور استقبال از حضور این رهبر انقلابی در کارخانه آن ها قرائت کنند. اما پیش از قرائت این بیانیه، چاوز به تحسین از احمدی نژاد پرداخت، او را برادر خود خطاب کرد و رژیم ایران را دولتی انقلابی نامید و غیره. کارگران تماماً از او بیزار شدند، به طوری که بیانیه را پاره و سالن را ترک کردند.

به این ترتیب، امتناع باند آلن وودز از محکوم نمودن هوگو چاوز به خاطر حمایت همه جانبه او از جمهوری اسلامی ایران و اقدامات این رژیم در ممانعت از تظاهرات های خیابانی پس از "انتخابات" مشکلات را شدید تر کرد. در همان حال که رژیم ایران هر روز از روش هایی وحشیانه برای در هم کوبیدن اعتراضات خیابانی استفاده می کرد، آقای چاوز هم در حمایت خود از سرکوب آن چه که تظاهرات با کمک CIA می نامید، مصمم تر می شد.

هم چنین باند آلن وودز تلاش می کرد تا در کل وجود موضع گیری انتقادی ما نسبت به دبیرخانه بین الملل (IS) را منکر شود. به طور اخص، این به اصطلاح دبیرخانه بین الملل، از انتشار نامه مازیار رازی زیر عنوان "نامه ای سرگشاده به کارگران ونزوئلا پیرامون حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد" و تمامی مقالاتی که پس از آن در مخالفت با "تحلیل" تماماً اشتباه، غیر قابل دفاع و اپورتونیستی موضع رسمی IMT اجتناب کرد. همین موضوع، شرایط کار گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در داخل را تقریباً ناممکن ساخت. این موضع گیری رسمی، بنا به تصمیم IS- هسته مرکزی باند بوروکراتیک آلن وودز- و بدون هرگونه مشورت با کسی- نه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، یعنی بخش ایران که در سال ۲۰۰۸ از سوی کنگره جهانی به رسمیت شناخته شده، و نه حتی IEC!- اتخاذ شد. حتی مشاهده تصاویر ویدئویی تظاهرکنندگان در حال سردادن شعارهایی علیه چاوز در همان "انقلاب"ی که باند آلن پیش بینی نموده بود، تغییری در سیاست آن ایجاد نکرد!

دبیرخانه بین الملل (IS)، علاوه بر سانسور تمامی مقالات ما که در مخالفت با "خط رسمی" وب سایت ها و نشریات IMT تهیه شده بود، به مدت حدوداً دو ماه از انتشار این مقاله در بین اعضای IEC امتناع کرد؛ حتی پس از درخواست های مکرر برای توزیع آن. برخی مقالات در واقع زمانی که توزیع شد که تعداد بیش تر و بیش تری از اعضای IEC وادار شدند یا فریب خوردند با تهدید شدند تا با تصمیم IS در در جلسه IEC موافقت کنند. جلسه IEC نیز عدا دو ماه به عقب افتاد.

نتیجه مانورها و طرح های این بوروکراسی متحجر، که منابع بین الملل را صرف درگیری های فراقیونی خود با گرایش مارکسیست های انقلابی ایران و تمامی سایر مخالفین کرد، دقیقاً همان چیزی بود که ما پیش بینی می کردیم: یک تقفیش عقاید قرون وسطایی، که تماماً به وسیله IS طرح ریزی شده بود، به طوری که خواسته این گروه هوچی (به اصطلاح IEC) برای مجازات با اجابت از سوی "اشرافیت دست و دل باز" (همان به اصطلاح IS) روبه رو شد!

به همین دلیل است که کمیته مرکزی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران از نماینده ما در IEC، یعنی مازیار رازی، خواست جلسه ماه مارس این "ساختار دموکراتیک"، که بین کنگره ها قرار است "بلند مرتبه ترین گروه تصمیم گیری" در بین الملل باشد را تحریم کند.

انقلاب ۱۱ سال پیش آغاز شد!

باند آلن وودز، به طور عجیبی، این خط اپورتونیستی را که روی مشروعیت بخشیدن چاوز به سرکوب روزافزون در ایران چشم خود را می بندد، با "تحلیل" احساساتی و ژورنالیستی خود مبنی بر آغاز انقلاب ایران، انقلابی که جرقه های ۱۱ سال پیش زده شده است(!)، ترکیب می کند.

باند آلن وودز، اگر از افراد اپورتونیست ولی باهوش تشکیل شده بود، قاعدتاً می باید جهت خود را بعد از اعتراضات خیابانی در ماه ژوئن ۲۰۰۹ تغییر می داد- وقایعی که باند آلن به عنوان نشانه های شروع انقلاب می پندارد! با این وجود، این اپورتونیست های کودن ما، به قدری به سوی رفرمیس در غلتیده اند که نمی توانند چشم انداز "انقلاب"- همان انقلابی که ۳۰ سال پیش پیش بینی کرده بودند- را ببینند.

بنابراین جای تعجبی نیست که آن ها نمی توانند از فرش قرمزی که امروز جلوی کاخ میرافلورس برای آنها پهن شده در مقابل گارد سرخ شوراهای تهران در طی چند سال بگذرند! آن ها هیچ چشم اندازی برای پیروزی "انقلاب" خود (در واقع "شرایط انقلابی" برای تمامی مارکسیست های انقلابی) در سرمایه داری رو به زوال ندارند! برای تمام سانتاریست های راست و خرده بورژوازی، یک پرنده در مشت بهتر از دو پرنده در یک بوته است.

این انقلابی دو مرحله ای است!

"وظایف فوری انقلاب ایران چیست؟ مشخصاً دموکراسی، مبارزه برای مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاها، برای آزادی بیان، آزادی انجمن. [...] اعضای بخش ایران که هنوز نمی دانند چطور با طرفداران موسوی و تظاهرکنندگان صحبت کنند، در واقع برخوردی سکتاریستی با آن ها دارند" (آلن وودز، جلسه کمیته اجرایی بین الملل در مورد ایران، ۳ مارس ۲۰۱۰).

شاید گفتن این موضوع بدیهی باشد که انقلاب آخرین آزمون برای تمامی آن انقلابیون لافزن است. در حال حاضر هیچ راه بهتری برای توصیف این موضوع وجود ندارد. اگر ما نگاه کنیم که چه طور "رهبری انقلابی" از ژوئن ۲۰۰۹ به این سو رفتار کرده است، شخصیت واقعی آن کاملاً آشکار می شود.

هرچند نشانه های بسیاری در مقالات ژورنالیستی و احساساتی آلن وودز از ژوئن ۲۰۰۹ به بعد وجود داشت که نشان می داد او کوچک ترین اطلاعی در مورد ابتدایی ترین حقایق جامعه امروز ایران، تاریخ ۳۰-۳۵ سال گذشته و سازمان های چپ ایرانی ندارد، جلسه اخیر IEC زمانی بود که تمامی این ها جریان ها جمع شد و به کلیتی "منطقی" تبدیل شد و چشم انداز آن را برای انقلابی که ۳۰ پیش پیش بینی می کرد، روشن نمود! به یک باره آلن وودز نقاب "انقلابی" خود را برداشت و چند نطق روشن در مورد برداشت خود از انقلاب دو مرحله ای ایراد کرد: انقلابی که بدون کارگران و بر اساس شعارهای "دموکراسی انقلابی" آغاز می شود.

آلن وودز و باند او ادعا می کند که ایران امروز "مانند اسپانیای ۱۹۳۰" کشوری دهقانی، اما دارای پرولتاریایی نیرومند در برخی مراکز است! آن ها هم چنین اصرار می کنند که گرایش مارکسیست های انقلابی ایران نمی فهمد که ایران اساساً کشوری دهقانی است و انقلاب ایران می تواند بدون کارگران آغاز شود و این "یک مسأله ابتدایی" است که دانشجویان انقلاب را آغاز می کنند، نه کارگران.

بزرگ ترین موهبت الهی خداوندگار تنوریک ما اینست که نیازی نمی بیند که به دنبال حقایق عینی بگردد و بنابراین نادان باقی می ماند و یک سری موضوعات کلی را که می تواند در مورد تمام کشورهای توسعه نیافته مصداق داشته باشد، مثل علف هرز در مقاله اش پخش کند. این "رهبر رهبران" نمی داند که پیش از این در سال ۱۹۸۱-۸۲، بیش از نیمی از جمعیت ایران (۵۰.۵۳٪) شهری بود و نرخ شهری شدن در سال ۲۰۰۵-۶، به دو سوم (۶۷.۸۷٪) رسید. بنابراین، ایران از اوایل دهه ۱۹۸۰ تاکنون اساساً کشوری شهری بوده است! در نتیجه، "اطلاعات" باند آلن وودز در مورد ایران حدوداً سی سال عقب است! احتمالاً برای باند آلن ناراحت کننده است که بداند ایران قرن ۲۱ از ژاپن، ایتالیا یا اتریش شهری تر است! اگر به این موضوع از نظر ترکیب تولید ناخالص داخلی (GDP) نگاه کنیم، می بینیم که کشاورزی تنها ۱۰.۸٪ تولید اقتصادی را تشکیل می دهد در حالی که بخش صنعتی و خدمات به ترتیب ۴۴.۳٪ و ۴۴.۹٪ تولید ناخالص داخلی را دربر می گیرد (تخمین ۲۰۰۸).

هر کس، به هر شکل که به ایران امروز نگاه کند، می بیند که این کشور به هیچ عنوان شبیه به اسپانیای سال ۱۹۳۰ نخواهد بود. اما این اشتباهی بزرگی خواهد بود اگر فکر کنیم که این موضوع فقط ناشی از نادانی و حماقت این باند است. این اطلاعات کاملاً استباه برای اعتبار بخشیدن به تحلیل های باند آلن در مورد نیروهای طبقاتی در ایران و ارائه شعار ها و روش های دخالتهگری در "انقلاب" استفاده می شوند. نتیجه منطقی چشم انداز آن ها در نقد آلن وودز به IRMT برای "روش سکتاریستی" برخورد بخش ایران به موسوی خلاصه می شود! اگر نقد رهبرانی که دستشان به خون هزاران مخالف آغشته است (کسی که نه تنها در دوره کشتار های زندانیان سیاسی در سال ۱۹۸۸، بلکه در عمده زمان جنگ امپریالیستی بین ایران و عراق، یعنی زمانی که شوراها، جریانات چپ و تمامی سازمان های مستقل

کارگران، زنان و دانشجویان و همین طور ملیت های تحت ستم در هم شکست، نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران بوده است) سکتاریستی محسوب می شود، ما به سکتاریست بودنمان افتخار می کنیم.

تنها توجیه ممکن برای "سکتاریستی" برخورد نکردن با موسوی و اصلاح طلبان دولتی، می تواند جهت گیری باند آلن به سمت آن ها باشد. این باند به جای انتقاد از موسوی، به حمایت انتقادی از آن ها روی آورده است.

البته اگر باند آلن وودز می تواند تا به این حد با قصابان انقلاب ۱۹۷۹ در ایران "دوستانه" برخورد کند، عجیب نیست که مشغول نزدیکی به سازمان های "چپ صادق"! باشد؛ در قطعنامه IEC در مورد ایران، مصوبه ماه مارس سال ۲۰۱۰ چنین می خوانیم: "ما همچنین باید به دنبال همکاری با سازمان های "چپ صادق" که درون جوانان و کارگران ایران دارای نفوذ هستند باشیم. خط مشی ما در برابر آن ها باید دوستانه اما محکم باشد. و باید هر جا که امکانش بود با آن ها همکاری کنیم." IS و IEC خود را در مورد چشم انداز های پیدا کردن چنین سازمان هایی در ایران و پذیرفته شدن از طرف آن ها فریب می دهد. بهترین نتیجه ای که این باند از این راه می تواند به دست آورد، پس زده شدن از طرف سازمان های خرده بورژوازی سانتاریست در تبعید باشد.

تنوری انقلاب دو مرحله ای آلن وودز جداً یک کمک تنوریک بزرگ به تحلیل مارکسیستی از نیروهای طبقاتی در کشورهای در حال توسعه در قرن ۲۱ است! این به دلیل دورویی، بزدلی، اپورتونیزم و دروغویی آلن وودز است که او رسماً اعلام نمی کند امروز بیشتر به منشویک ها نزدیک است تا بولشویک ها.

ابزارهای تشکیلاتی

علاوه بر این پس رفت سیاسی، ما اتفاقاتی را شاهد بوده ایم که تنها می تواند به عنوان یک نوآوری تشکیلاتی بزرگ توصیف شود؛ نوآوری ای که که نویسنده اش را برای همیشه در تاریخ جنبش کارگری بین المللی بد نام خواهد کرد.

باند آلن وودز، علاوه بر آن که تمام دستگاه سازمانی تمام وقت بین الملل را روانه مبارزه با سازمان کوچکی کرده است که جرأت کرده خط خود را از رهبر خود گماشته مارکسیزم، یعنی آلن وودز، جدا کند، علیه IRMT دست به اقدامات سازمانی نیز زده است. باند آلن وودز اخیراً تلاش کرده است تا دو تن از اعضای ایرانی الاصل بخش های دیگر IMT را به زور وارد بخش ایران کند. چه طور کسی می تواند عضو یک سازمان باشد، در حالی که نه حق عضویت می پردازد و نه تحت دیسپلین رهبری آن سازمان به فعالیت مشغول است؟

اما، وقتی ما این اقدام "مهربانانه" آن ها برای "جذب" دو عضو جدید برای گروه مان را ناکام گذاشتیم، آن ها از "نام" IEC برای تصویب دو قطعنامه علیه مازیار رازی به عنوان یک "خبرچین پست" استفاده کردند. بهانه این اتهام هم "افشای هویت آن دو ایرانی الاصل" و قرار دادن آن ها در معرض شناسایی و دستگیری از سوی سازمان های اطلاعاتی ایران بیان شد. این قطعنامه در نهایت با اخراج مازیار رازی، و لغو عضویت بخش ایران از IMT به پایان رسید. این ها مشخصاً اقدامات یک بورکراسی درمانده و مستأصل است که شدیداً در گنداب جامعه سرمایه داری دست و پا می زند تا بتواند یک چنین دروغ کثیفی را برای خریدن زمان و اعتبار پیدا کند. (به زودی یک مجموعه سند در این مورد منتشر خواهیم کرد)

به علاوه باند آلن وودز از ابزارهای تشکیلاتی علیه سایر بخش ها بهره برده، و پول و منابع موجود را صرف مبارزه با تمامی کسانی نموده است که با او اختلافاتی سیاسی و تنوریک دارند. آلن وودز و شرکا، مداوماً از تفسیر استالینیستی "سانترالیسم دموکراتیک" برای خفه کردن بحث و جدل های داخلی استفاده کرده اند. برخورد آن ها در قبال مسئله چین، اقتصاد جهانی، سانترالیسم دموکراتیک و سایر موضوعات به وضوح ماهیت آن ها را نشان داد و نهایتاً به تشکیل بخش بولشویک بین المللی منجر شد. بخشی که باند آلن از به رسمیت شناختن آن سرباز زده است. (مثل این می ماند که انتظار داشته باشیم تزار مخالفین خود را به رسمیت بشناسد).

تناقضات باند آلن وودز به همین جا ختم نمی شود: در عین حال که باند او به شدت این ایده را تبلیغ می کند که "انقلاب" ایران آغاز شده، اما طی ۸ ماه گذشته حتی یک پیکت هم در حمایت از تظاهرات خیابانی در ایران برگزار نکرده است! باند آلن وودز الان در تلاش است تا در فعالیت های شبکه همبستگی کارگری اخلال به وجود آورد و بهانه ابلهانه آن ها هم اینست که این شبکه قصد دارد از سازمان برای تقویت و ترویج خود استفاده کند! یک چنین بهانه هایی از کسی می آید که دائماً مشغول چاپلوسی در مهمانی های میرافلورس و استفاده از امکانات تلویزیونی ونزوئلا، و دست و پا زدن های عبث و بیهوده برای تبدیل شدن به یک رهبر بزرگ مارکسیست، است.

در حال حاضر باند آلن وودز ۱۸۰ درجه تغییر کرده است؛ یعنی الان به برداشت منشویکی از عضویت و انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۳ به عنوان راهی به سوی جلو نگاه می کند! البته این موضوع لااقل از نظر منطقی سازگار است، چرا که شما نمی توانید بدون ضوابط و معیارهای منشویکی در مورد عضویت، استراتژی منشویکی داشته باشید. ما به باند جناب آلن وودز به خاطر حل این تناقض بین استراتژی و مفاهیم تشکیلات اش تبریک می گوئیم.

ورشکستگی نظری و سیاسی

ریاکاری و دروغ پردازی باند آلن وودز حد و مرزی ندارد. از نظر آن ها، هر چیزی می تواند برای "پیروزی" در بحث مورد استفاده قرار گیرد. باند آلن وودز حتی تئوری مارکسیستی دولت را هم دگرگون می کند تا بتواند ادعا کند که در ونزوئلا "بورژوازی، کنترل دولت را از دست داده است"؛ که حزب کارگر اسرائیل، یعنی حزبی که دولت صهیونیستی را تشکیل نهاده، حزب "سوسیال دموکرات کلاسیک" شده بود و مارکسیست ها باید وارد آن می شدند. تحریف تاریخ هم البته شگرد دیگر است تا فاکت های نامناسب و "مزاحم"، مثل شورها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، ناپدید شوند (!)؛ به همین ترتیب، می توان نمونه های دیگری از پیروزی های تئوریک باند آلن وودز را برشمارد. حقایق نصفه و نیمه و دروغ های آشکار به طور معمول به این مجموعه مخرب اضافه می شوند تا ظاهراً "سطح تئوریک" رفقا (!) افزایش پیدا کند.

درست همان طور که انقلاب ۱۹۷۸-۷۹ ایران ضعف های دبیرخانه متحد بین الملل چهارم را آشکار کرد، و به لغو عضویت حزب کارگران سوسیالیست (HKS) از این سازمان انجامید، بحران اقتصادی فعلی سرمایه داری جهانی و شرایط انقلابی در ایران هم شکاف های بسیاری در گرایش بین المللی مارکسیستی به وجود آورده است. تا به الان اکثریت دو بخش از بخش های اصلی سازمان، یعنی اسپانیا و ونزوئلا، به همراه اقلیت در مکزیک، جدا شده و یک گرایش بین المللی جداگانه (جریان مارکسیستی انقلابی) را تشکیل داده اند. با این وجود، خیانت باند آلن وودز به طبقه کارگر جهانی و ابتدایی ترین اصول مارکسیسم انقلابی، تازه شروع شده است. اما کسانی که هنوز در کلپ هواداران آلن وودز حضور دارند، شاهد اخراج ها، لغو عضویت ها و اتهام پراکنی های بیشتری خواهند بود.

در کاریکاتوری که رهبری در خلال بحث در مورد سانترالیزم دموکراتیک نشان داد، تفسیر شبه استالینیستی آن ها از "سانترالیزم دموکراتیک" برای توقف و سانسور دیدگاه های اقلیت استفاده شد. باند آلن وودز، از همین تفسیر استالینیستی برای به رسمیت نشناختن حق یک اقلیت در متشکل نمودن خود به عنوان یک بخش در داخل IMT، جلوگیری از انعکاس این اختلاف - نه تنها در جنبش سراسری کارگری بلکه حتی میان رهبری و به ویژه اعضای رده پایین تمامی بخش های ملی سازمان- استفاده کرد، این رفتار بوروکراتیک، به یکی از "سنن" غیر قابل بحث بین الملل تبدیل شده است. پاسخی ۳۷ صفحه ای که آلن وودز، این اسقف بوروکراسی، در جواب متن "به سوی سانترالیزم دموکراتیک" نوشت، سندی است که در آن یک سری نقل قول های بی ربط از مارکس، لنین و تروتسکی با هذیان گویی های استثنایی او سرهم شده است. این رفیق احتمالاً در جایی خوانده است که نخستین قانون دیالکتیک می گوید: تغییر کمی به تغییر کیفی منجر می شود. بعد به این نتیجه اشتباه رسیده است که هرچه بیش تر و بیش تر نقل قول های بی ربط و بی ارزش در مقاله خود تلمبار کند، مقاله اش خود به خود به یک اثر کلاسیک مهم مارکسیستی تبدیل می شود!

اکنون چه؟

صفوف IMT رفقای شایسته و صادق بسیاری دارد که حتی از این بحران بی خبرند، چه برسد به آن که از شکاف فعلی و اخراج های متعدّد باخبر باشند؛ چرا که کنترل سخت از سوی بوروکراسی متحجّر و ورشکسته از نظر سیاسی، راه ارتباط مابین بخش ها و اعضای سازمان را سد می کند. ما از تمامی این رفقا می خواهیم، تا به خاطر وفادار ماندن به سنت ها و اصولی که نخستین بار برای آن ها به سازمان پیوستند، به آن چه که پیش آمده است نگاهی بیندازند و آینده سیاسی خود را تعیین کنند.

فراکسیون بولشویک بین المللی قصد دارد تا با عبور از بوروکراسی مرکزی و خرده بوروکرات ها و افراد حقیری که اوامر و فرمایشات آن را در بخش های کشورهای مختلف عضو سازمان اجرا می کنند، با اعضای رده پایین گرایش بین المللی مارکسیستی به بحث بپردازد.

برای ما، به عنوان بولشویک-لنینیست، چشم انداز آتی کاملاً روشن است: توسعه شرایط انقلابی، بدون شک به یک انقلاب (به مفهوم مارکسیستی واقعی آن) در ایران طی چند سال آینده منجر خواهد شد. در یک چنین انقلابی، مسأله تسخیر قدرت دولتی به وسیله پرولتاریا مطرح خواهد شد. ما، جزء جزء فعالیت های خود را بر پایه چنین چشم اندازی بنا می کنیم و زمانی که تمامی شرایط عینی به بلوغ رسیده باشد، تمام نیروی خود را برای آماده کردن کارگران جهت تسخیر قدرت و خرد کردن دولت بورژوایی صرف می کنیم.

بنابراین اخراج مازیار رازی و لغو عضویت گرایش مارکسیست های انقلابی ایران به وسیله باند آلن وودز، تنها دو گام در مبارزه طولانی ما علیه سرمایه داری، و پادوها و گماشتگان آن در داخل جنبش های کارگری و مارکسیستی است. ممکن است به نظر برسد که ما به هر حال مبارزه فعلی را شکست خورده ایم. اما، برای ما، اخراج شدن از یک بین الملل بولشویکی-لنینیستی به معنای یک شکست و تراژدی بزرگ خواهد بود. در صورتی که لغو عضویت از سوی گرایش بین المللی مارکسیستی، به معنای رهایی از ارتباط با حمایت های ضمنی چاوز از تجاوز و شکنجه و سایر مواردی است که پیش از این فعالیت ما را در داخل ایران تقریباً غیرممکن می ساخت. ضمناً ما را از قید و بند محدودیت های بوروکراتیک، سانسور و اختناق باند آلن که مانع محکومیت این سیاست خارجی به شکل مؤثرتر از سوی ما شده است، آزاد خواهد ساخت.

توانایی بوروکراسی، با تمامی افراد تمام وقت، وب سایت ها و سایر منابع آن، قادر نیست تا سیاست های باند آلن وودز را درست جلوه دهد. دغلبازی های خرده بورژوایی بوروکراسی که خاصّ دکان داران است، نه رهبران انقلابی، نه تنها در جنب بهترین فعالین کارگری و جوانان ناموفق خواهد بود بلکه هم چنین روحیه بسیاری از اعضای پایین سازمان را تضعیف خواهد کرد و به تخریب آن چیزی منجر می شود که طی چند دهه با فداکاری صدها تن از اعضا ساخته شد.

در دوره آتی نه تنها نیروهای مارکسیسم انقلابی مبارزه نهایی را علیه بوروکرات ها، اپورتویست ها، سکتاریست ها، سانتریست ها و رفرمیست ها پیروز خواهد شد، بلکه حتی سرمایه داری را نیز نابود خواهد ساخت.

برای ما، IMT به سرعت در حال تبدیل به بین المللی منشویکی است و در نتیجه به عنوان یک سازمان انقلابی، دیگر مرده است. بنابراین مبارزه ما برای ساختن انترناسیونال بولشویکی-لنینیستی در بیرون از IMT ادامه دارد!

زنده باد انترناسیونال بولشویکی-لنینیستی!

زنده باد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا!

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۹ مارس ۲۰۱۰ - ۱۸ اسفند ۱۳۸۸

در مورد اختلافات اساسی ما با IMT

مسئله چاوز و ونزولا

وحید رنجبر

در صفحه نظرات وبلاگ جدید میلیتانت، بحثی در مورد لغو عضویت گرایش مارکسیست های انقلابی ایران از سوی سازمان "گرایش بین المللی مارکسیستی" (IMT) و اخراج رفیق مازیار رازی آغاز شده است که من هم به عنوان عضوی از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، لازم می دانم تا نه تنها در این بحث شرکت کنم، بلکه آن را عمومی و گسترده تر سازم. ما مارکسیست های انقلابی چنان به صحت مواضع اتخاذی خود- مواضعی که موجب اخراج ما از آی ام تی شد- اطمینان داریم، که نه فقط از بحث در فضای آزاد و بیرون از ایمیل لیست های تحت اختیار دبیرخانه وحشت نداریم، بلکه به زودی تمامی مکاتبات چند هفته اخیر را، که به اخراج مازیار رازی ختم شد، ترجمه خواهیم کرد و به طور علنی بر روی اینترنت قرار خواهیم داد. در مورد بحث حاضر هم همین خواهد بود. ما قویاً از انجام بحث علنی در این مورد حمایت می کنیم، تا خط به شدت بوروکراتیک و اپورتونیستی آلن وودز و باندش را در برابر جنبش چپ ایران افشا نماییم. همان گونه که طی چند سال گذشته، این خود ما بودیم که این گروه و شخص آلن وودز را به فعالین دانشجویی و سوسیالیست داخل ایران شناسانیدیم. البته ذکر این نکته هم ضروریست که کمیته اجرایی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، چند ماه پیش خواستار جدایی از آی ام تی و خروج خود از این سازمان شده بود، همین کمیته اجرایی بود که از رفیق مازیار رازی خواست تا جلسه کمیته اجرایی آی ام تی را تحریم کند. ما از زمانی که مبارزه خود را درون صفوف آی ام تی در برابر خط فرصت طلبانه، حذف گرایانه و هیجان زده آلن وودز و شرکایش آغاز کردیم، می دانستیم که احتمال اخراج ما بسیار زیاد است.

در حال حاضر هم که بابک کسرایی، ظاهراً به نمایندگی از آی ام تی، در حال بحث در مورد این انشعاب است، ما نیز تلاش خود را می کنیم که تا جایی که مسائل امنیتی در میان نباشد، تمامی مکاتبات مربوط به مبارزات درونی خود در داخل سازمان را علنی کنیم؛ این کاریست که رهبری آی ام تی جسارت انجام آن را نداشت. دبیرخانه بین الملل، نه تنها جرأت ندارد تا تمامی مکاتبات و مباحثات را در سطح علنی منتشر کند، بلکه در همان شروع بحث و جدل ها، تمایلی به رساندن نامه های رفیق مازیار رازی به اعضای خود را هم نداشت و تنها با اصرار چندین باره این رفیق بود که نامه های او به دست دیگر اعضای سازمان رسید (اسناد مربوط به این دیرکرد هم وجود دارد و در صورت لزوم منتشر خواهد شد).

بر خلاف آن چه که بابک کسرایی ادعا می کند، اختلاف اصلی ما با رهبری آی ام تی- که در نهایت و پس از چندین ماه مبارزه درونی به جدایی و اخراج انجامید- در راستای سه محور اصلی ایجاد شده بود:

۱- موضع چاوز در قبال رویدادهای اخیر ایران.

۲- مسئله سانتالیزم دموکراتیک.

۳- مسئله انقلاب ایران.

شاید آقای بابک کسرایی می بایست خیلی بیش تر از آن "چندین هزار صفحه سند و مدرک و تاریخ" [۱] بخواند تا شاید با نمونه های مشابه در تاریخ، به خصوص شوروی، آشنا شود و بداند که چه طور دستگاه عریض و بی در و پیکر بوروکراسی برای حفظ چهره و ژست دموکراتیک خود، اخراج ها، زندانی کردن ها و تبعید مخالفین را- نه به دلیل اختلافات سیاسی و تئوریک، بلکه به دلایل سازمانی و به اتهاماتی هم چون خیانت به خلق و حزب- موجه می سازد. عیناً همین موضوع در "آی ام تی" رخ داد.

آن چه رهبری این سازمان انجام داد، و بابک کسرایی را هم بازچه و پادوی خود در این میان کرد، تراشیدن یک دلیل واهی و احمقانه برای سرپوش گذاشتن بر اختلافات سیاسی و "راحت شدن از شر مازیار رازی و پلمیک های بی فایده اش" بود. این موضوع در بخشی از نوشته بابک کسرایی در صفحه نظرات وبلاگ میلیتانت کاملاً مشخص است. او می

نویسد "اول باید بگویم که بر خلاف اتهامات م. رازی، ایشان و گروهشان نه به علت مسأله ونزولاً که به علت اقداماتی که امنیّت رفقای ما را به خطر انداخته بود، اخراج شدند. حتی اختلافات سیاسی ما هم ربطی به این حرف هایی که ایشان زده اند، نداشت و بر سر این بود که ایشان جنبش انقلابی ایران را به رسمیت نمی شناختند و به جای تدارک دخالتگری در آن، مشغول نوشتن ده ها صفحه خزعلات و پلمیک درونی بی مصرف (بر سر مسائلی به جز ایران!) بودند."

ما با این شارلاتان بازی های استالینیستی، که در پی دلیلی برای حذف و اخراج افراد به بهانه ای غیر سیاسی و تئوریک است، به خوبی آشناییم. بر خلاف نظر بابک کسرابی باید بگویم که یا این رفیق هنوز آن قدر خام و بی تجربه است که نمی داند در اطرافش چه می گذرد، یا خوب به بازی های بوروکراتیک و اپورتونیستی آشناست که چنین می گوید. بر خلاف نظر بابک کسرابی، اخراج مارکسیست های انقلابی ایران دقیقاً به همان دلایلی بود که او (بابک) آن ها را پلمیک های درونی بی مصرف می داند. پلمیک هایی که به زودی منتشر خواهد شد، تا مورد مصرفش نیز مشخص شود. پلمیک ها و اختلاف نظر هایی در مورد مسائل ایران، ونزولاً و سانترالیزم دموکراتیک، که ظاهراً جناب بابک کسرابی آن ها را بی فایده و خزعلات می داند. ظاهراً این جوان بلندپرواز و جویای نام، بالا رفتن از پله ها را دست در دست آلن وودز تمرین می کند، و مباحث مهم و حیاتی، اختلاف نظرات را که عامل پویایی یک سازمان انقلابی است، خزعلات بی فایده و اتلاف وقت می داند.

در این جا، به هرکدام از موارد اصلی اختلاف ما با آی ام تی که موجب اخراج ما از این سازمان شد، شخصاً و نه به عنوان مقاله رسمی گرایش اشاره خواهم کرد. در این فرصت، صرفاً به مورد اول خواهم پرداخت و در فرصت بعدی موارد دیگر را شرح می دهم.

مسأله "آلن وودز - چاوز - احمدی نژاد"

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، همیشه از تحولات مثبت و متری درون ونزولاً حمایت کرده و در برابر تحریفات و اتهام پراکنی های بورژوازی علیه دولت چاوز ایستاده است. اما در عین حال، نقد های بسیاری هم به خود چاوز ارائه کرده است. ما چندین نامه سرگشاده به چاوز نوشته بودیم که در آن ها برخی از انتقادات ما نسبت به او و تاکتیک هایش ذکر شده بود. ما از چاوز در برابر کودتای آمریکایی یا حمله دیگر کشورهای امپریالیستی حمایت کردیم، چندین صفحه از نشریه رسمی خود را به مسأله ونزولاً و اطلاع رسانی در مورد دستاورد های آن اختصاص دادیم، در حالی که نقد های خودمان به چاوز و دولتش را رک و بی پرده منتشر می کردیم.

این روش کار، که از نظر ما اصولی ترین روش بود (چرا که نه صرفاً چاوز را رد می کردیم و نه کورکورانه از او حمایت می نمودیم) بدون هزینه هم نبود: فشار زیادی در ایران روی ما قرار داشت؛ انرژی و وقت زیادی صرف توضیح موضع مان در برابر ونزولاً شد، می بایست شرح دهیم که اگر حمایت می کنیم، مشروط است. همه این ها در شرایطی بود که چاوز هر لحظه در میان کارگران ایران و دانشجویان بد نام تر می شد. در چنین شرایطی حمایت از چاوز حتی فشار زیادی هم بر خود ما وارد می کرد. زیرا مواضع سیاست خارجی هوگو چاوز امکان دفاع از دستاورد های مثبت داخلی را از میان می برد. ما به عنوان بخش ایران بار ها، و حتی از همان زمان عضویت در آی ام تی، در این مورد هشدار دادیم و گفته بودیم که این حمایت ما مشروط است، با دفاع چاوز از دولت احمدی نژاد مخالفیم و محکومش می کنیم.

اما از زمان آغاز درگیری های پس از انتخابات ۱۳۸۸ در ایران، چاوز ارتجاعی ترین موضع ممکن را در قبال این موضوع اتخاذ کرد. او درگیری ها و تظاهرات های خیابانی را حرکتی ساخته و پرداخته سی آی ای و آمریکا خواند، در کنار احمدی نژاد قرار گرفت، و به همین دلیل عملاً بار دیگر به کشتار و سرکوب شدید معترضین، فعالین کارگری و چپ در ایران مهر تأیید زد. همین موضع گیری چاوز، متأسفانه به حدی باعث ایجاد تنفر از او در میان مردم شد که شعار هایی مانند "مرگ بر چاوز" یا "پوتین، چاوز، نصر الله، دشمن ملت ما" در تظاهرات های خیابانی به کرات شنیده می شد.

از سوی دیگر، آلن وودز، پس از مشاهده نخستین جرقه های اعتراض در خیابان های تهران، آن را آغاز یک انقلاب ارزیابی کرد. انقلابی که برای "مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاها، برای آزادی بیان، آزادی تشکل، انجام می شود" (سخنرانی آلن وودز در جلسه کمیته اجرایی بین الملل، که فایل صوتی آن موجود است) آلن ظرف مدت کوتاهی چندین مقاله در مورد این به اصطلاح "انقلاب ایران" نوشت، که بازخورد بسیار بدی میان دانشجویان و فعالین داخل کشور داشت. تحلیل عجولانه و شتاب زده آلن وودز از شرایط ایران موجب تمسخر این مواضع از سوی دیگران شد. (در این جا نمی خواهم به مسأله ایران بپردازم، و فعلاً تنها مسأله ونزوئلا مدّ نظر من است - به مسأله ایران و انقلاب ایران جداگانه خواهم پرداخت.)

در این میان، نامه سرگشاده مازیار رازی به کارگران ونزوئلا از سوی رهبری آی ام تی سانسور شد. سایت اصلی این سازمان (marxist.com) بنا به دستور رسیده از "بالا" از درج آن نامه خودداری کرد، تا مبدا چاوز و دوستان نزدیک به او "دلخور" شوند و این نامه تأثیر بدی روی روابط نزدیک آلن وودز و چاوز بگذارد. مهم نبود که در چنین زمانی، موضع اشتباه چاوز "باید" نقد و محکوم می شد، فقط این موقعیت باند رهبری بود که اهمیت داشت، و مواضع اصولی و انقلابی در مواقع لازم می توانست زیر پا گذاشته شود و صداهاى انقلابی خفه گردد. در قسمتی از نامه سرگشاده مذکور (که در یکی از پربیننده ترین سایت های چپ ونزوئلا درج شده بود و به چندین زبان هم ترجمه گشت)، رفیق مازیار رازی چنین نوشته بود: "پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزوئلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دست هایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضدّ امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است." و رهبری آی ام تی نیز، به دلیل آن که محتوای این نامه با "خطّ کلی" آن ها سازگاری نداشت، از درج آن خودداری کرد. تو گویی در خطوط کلی این سازمان چنان ذکر شده است که هر جا پای منافع شخصی و گروهی در میان بود، باید به سیاست های انقلابی و مارکسیستی پشت پا زد و بی تفاوت از کنار آن ها رد شد.

یک جای این کار می لنگد، یا برداشت آی ام تی از حوادث ایران اشتباه است، (یعنی آن چه روی می دهد یک انقلاب نیست و هیجان زدگی صرف یا کلاً یک تحلیل اشتباه است)، یا همه این حوادث توطئه و برنامه سیا، موساد و آمریکاست. در هر صورت این موضوع را نمی توان زیر سبیلی رد کرد که "خب حالا که ما اختلافی نداریم، همگی به دنبال آزادی مردم ستم دیده هستیم" و از این مدل کلی گویی ها! یا موضع آلن وودز صحیح است، یا موضع چاوز. آن چه ما از رهبری آی ام تی خواستیم این بود که اگر معتقد است موضعش انقلابی و دقیق است، موضع گیری چاوز را به نقد بکشد و محکوم کند. با این وجود، رهبری آی ام تی چنین نکرد. زیرا منافع باند آلن وودز بسیار مهم تر از اتخاذ یک موضع اصولی و انقلابی است.

بخش ایران. آی ام تی، گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، چندین بار از رهبری آی ام تی خواست که حمایت چاوز از احمدی نژاد در شرایط کنونی را محکوم کند. اما رهبری از چنین کاری امتناع کرد. رهبری آی ام تی از یک سو کلّ اتفاقات ایران را انقلاب ارزیابی می کند، انقلابی برای حقوق دموکراتیک، و از سوی دیگر هیچ عکس العملی در برابر چاوز، که همین انقلاب را خطّ سی آی ای و آمریکا می داند، انجام نمی دهد. آی ام تی باید موضع خود را مشخص کند. اگر این یک انقلاب واقعیست، پیش چرا حمایت چاوز از سرکوب گران این انقلاب را محکوم نمی کند، و اگر بنابر گفته های چاوز این یک شورش طرح ریزی شده از سوی آمریکاست، به چه حقی آن را یک انقلاب می داند؟

این تناقضی است که رهبری آی ام تی در آن مانده است و هیچ راه گریزی برای برون رفت از آن ندارد. بابک کسرابی هم هر چقدر از استاد گرامی خود پند و اندرز بگیرد، قادر نخواهد بود پاسخی برای آن داشته باشد. علت گیر افتادن در چنین تناقضاتی، نبود سیاست ها و مواضع اصولی و انقلابی، و جایگزین کردن فرصت طلبی محض به جای مارکسیزم انقلابی است. آلن وودز و شرکا با مسائل سیاسی، به صورت "شخصی" برخورد می کنند، یعنی به این دلیل که نمی خواهند امتیازاتی را که از چاوز می گیرند، به دلیل محکوم کردن او از دست بدهند، یا چاوز را با اتخاذ موضع انقلابی خود "ناراحت" کنند، خود را به کری و کوری محض زده اند و فکر می کنند دیگران متوجه این تناقض آشکار و اپورتونیستی نمی شوند. آلن وودز ترجیح می دهد به جای محکوم کردن حمایت چاوز از احمدی نژاد و موضع او در

برابر وقایع ایران، که برابر خواهد بود با از دست دادن تشریفاتی که دولت ونزوئلا در اختیار او قرار می داد، سکوت کند، و خود را به نفهمی بزند. آلن وودز علاقه ندارد تا امکاناتی را که چاوز در اختیار او می گذارد به این راحتی از دست بدهد، امکان سخنرانی در بزرگ ترین سالن های ونزوئلا، در کارخانه های این کشور و رادیو تلویزیون های آمریکای جنوبی، همه و همه از صدقه سر دوستی آلن وودز با چاوز است. و اگر آلن وودز، نقدی تند به موضع چاوز داشته باشد، مسلماً این امتیازات را از دست خواهد داد. و این موضوع مهم برای آلن وودز است، نه انقلاب در ایران یا ونزوئلا.

ما بارها و بارها این نکته را به رهبری آی ام تی تذکر دادیم، در نامه هیئت اجراییه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران هم گفته بودیم که:

"در چنین شرایطی، هرگونه دفاع از چاوز و اقدامات او با واکنش بسیار بدی از سوی توده های مردم مواجه می شود. این جو، حتی در میان کارگران و دانشجویان رادیکال هم به وجود آمده است. سکوت رهبری IMT و حمایت بخش ونزوئلا از چاوز، که به حد کافی "مشروط" نبوده است، ما را به این نتیجه رسانده است که موضع IS در این مورد، غیر اصولی و اپورتونیستی است. این مواضع در دسرها و مشکلات زیادی را برای ما در داخل ایران ایجاد کرده است و می تواند به اعتباری که تا به امروز کسب کرده ایم، خدشه وارد کند. بنابراین، ما به عنوان EC ایران، قاطعانه از رفقای IS می خواهیم که برای پایان بخشیدن به این وضع با انتشار یک قطعنامه سیاست های اشتباه چاوز در قبال مسأله ایران را به نقد بکشند و محکوم نمایند و هر چه سریعتر نامه مازیار رازی به مردم ونزوئلا را در سایت درج کند. طبیعی است که در صورت ادامه یافتن این وضع، تحمل آن برای ما و تماس های نزدیک ما در داخل ایران، غیرممکن خواهد بود."

اما ظاهراً برای آلن وودز، فرش قرمز رو به روی کاخ میرافلورس و مصاحبه های تلویزیونی با شبکه های مهم ونزوئلا بسیار مهم تر از اتخاذ موضعی اصولی و انقلابی است. اگر امثال آلن وودز در دوره زیر ضرب رفتن اپوزیسیون چپ در شوروی زنده بودند، حتماً به جای دفاع انقلابی و اصولی از تروتسکی، برای حفظ مقام های حزبی و دولتی تا حد محکوم کردن تروتسکی و اپوزیسیون هم پیش می رفتند. این سیاست فرصت طلبانه آلن وودز، که بر بنده فعلی آی ام تی نیز حاکم است، جای هیچ گونه دفاعی از این سازمان باقی نمی گذارد، برای دفاع از آی ام تی، در ابتدا باید این تناقض پاسخی داشته باشد.

پاسخ این تناقضاتی که اشاره کردم، لینک دادن به فلان بیانیه از بهمان بخش بین الملل (که نوشتن یکی از آن ها بر عهده رفیقی از بخش ایران بوده است) نیست. تنها راه حل بابک کسرای یا هر کس دیگری که از آی ام تی دفاع می کند، توضیح این موضوع است که چه طور آلن وودز با توجه به اختلاف بنیادی اش با چاوز در مورد تحلیل ماهیت رخداد های اخیر ایران، او را محکوم نمی کند؟ چرا آلن وودز در برابر حمایت چاوز از سرکوبگران انقلابی که معتقد است شروع شده سکوت اختیار کرده است؟ آیا دلیلی جز ترس از دست دادن امتیازات دولت ونزوئلا و چاوز برای آلن وودز وجود دارد؟ این خطر فرصت طلبانه و خیانتکارانه آلن وودز و آی ام تی، در ایران به شدت نقد خواهد شد. آی ام تی و بابک کسرای در دوره آتی باید پاسخگوی نقدهای اصولی ما و تناقضات خود باشند. در بخش های بعدی به دیگر موارد اختلاف اساسی خود با آی ام تی خواهیم پرداخت و اگر آقای بابک کسرای هم علاقه داشت، می توانیم در مورد اتهام سنگینی که متوجه ما کرده است (یعنی انجام کار پلیسی!) خیلی باز و آشکار بحث کنیم.

۱۴ فروردین ۸۸

[۱] "چرا از گرایش بین المللی مارکسیستی حمایت می کنم؟"، بابک کسرای:

http://www.azadi-b.com/I/2010/03/post_379.html

مازیار رازی

به دنبال وقایع اخیر که به انشعابات، کناره گیری ها، اخراج ها و تعلیق عضویت بخش های مختلف (از جمله بخش ایران) در سازمان گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT) منجر شد، بازنگری مفهوم "سانترالیزم دمکراتیک" در درون یک حزب انقلابی، ضرورتی غیر قابل انکار پیدا می کند. این تجربه تلخ، در عین حال می تواند درس های به غایت مهمی برای جنبش ما دربر داشته باشد.

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می گیرد. بسیاری از سازمان ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان های استالینیستی نیست، بلکه متأسفانه در سازمان های تروتسکیستی (مانند IMT) نیز مشاهده می شود. این سازمان ها و احزاب در واقع یک برداشت "اداری" از مفهوم سانترالیزم دمکراتیک دارند. در واقع تشکیلات تمامی این سازمان ها، صرفاً کاریکاتوریست از یک حزب انقلابی. در ظاهر امر، تمامی آن ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و "دمکراسی" (صوری) می باشند. رهبری این سازمان ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریت اعضا و برای دوره ای معین تا کنگره بعدی "انتخاب" می گردد. این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی (یا دیگر رهبران) تزئین می کنند. تمامی این سازمان ها مدعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی "دمکراتیک"ی هستند. اما، با بروز اولین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریت اعضا، موجی از اتهام زنی ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز می شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارایی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف گرای و اتهام زنی تا سر حد اخراج و تعلیق عضویت به سرعت پیش می رود. چنان چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری، محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این "رهبران"، داشتن آرای اکثریت در درون یک تشکیلات به منزله دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان های به اصطلاح "کمونیستی" را می توان با روش برخورد رژیم های دیکتاتوری نظامی در کشورهای عقب افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد. وجه اشتراک تمامی این احزاب به اصطلاح "کمونیستی" در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیت شمردن "حق گرایش" برای نظریات اقلیت می باشد. در واقع همین مسئله بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می کند. عدم به رسمیت شمردن حقوق اعضای که به نظریاتی متفاوت با خط رهبری یا اکثریت سازمان می رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است. به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوتست. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات (یا تئوری ها) در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایش‌های مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود. تحت چنین شرایطی است که دموکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیت حیاتی برخوردار می‌شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی‌تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی- حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند- باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می‌توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالته‌گری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد. اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می‌رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می‌دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند). اما، مسأله زمانی به وجود می‌آید که عده ای (حتی یک نفر) با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می‌باید جایگاهی برای این اقلیت قایل بشود تا نظریات خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد)؛ این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش" (Tendency) را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می‌پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می‌داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای (حتی اکثریت) ارائه داده می‌شود، "الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی‌باشد. تنها عمل مبارزاتی می‌تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می‌گردد و گرایش خود را منحل اعلام می‌کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست)، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبذل می‌شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت. اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره ای (تا کنگره بعدی)، در بیرون از حزب می‌باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می‌باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی). کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید. اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می‌تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مورد مرور قرر می‌گیرند، درحزب باقی می‌ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می‌تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می‌تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد "جناح" (Faction) را برای آن عده قایل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین ترتیب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک "جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل "گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد. اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل "جناح علنی" (Open Faction) برخوردار باشد. در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می‌تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. اما این انشعاب نیز می‌تواند معقولانه و رفیقانه، بدون اتهام پراکنی و

فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات "اکثریت" در عمل نشان داده شود و "اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش- حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند- هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرارگیرند.

آیا تمام این پیش شرط ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی کند؟ آیا این ها برخورد های "لیبرالی" و "بورژوا دمکراتیک" نیست؟ آیا نباید حزب "آهنین" برای اجرای یک پارچه تصمیمات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک "اقلیت"، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سؤالات منفی است. به رسمیت شناختن حق اقلیت نه تنها حزب را تضعیف نمی کند، که منجر به تقویت آن می گردد. تسهیلات برای ایجاد «گرایش» و «جناح» و حتی «جناح علنی» حزب را در انتظار توده های کارگر معتبر و قوی تر از پیش می کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیت سازمان ها و احزاب بین المللی ببینیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان ها- که عمدتاً نتیجه کجروی های تشکیلاتی بوده است- پی ببریم. برای نمونه کافی است اشاره شود که بحران تشکیلاتی کنونی IMT نه بر پایه اختلافات عمیق استراتژیک، که بر اساس عبور از خطوط طبقاتی بوده است؛ نه ناشی از حتی اختلافات عادی تلکتیکی، بلکه نتیجه روش های بوراکراتیک رهبری این سازمان در ابقای موقعیت و امتیازات خود بوده است. عدم به رسمیت شناختن حق گرایش برای مخالفان، این سازمان را به جایی کشاند که بهترین بخش ها و اعضای خود را در عرض چند ماه از دست داد. بخش های اسپانیا (۴۵۰ نفر)، ونزوئلا، مکزیک انشعاب کردند. بخش های سوئد و لهستان کناری گیری کرده و یا به زودی خواهند کرد. عضویت بخش ایران به حالت تعلیق درآمد. پیش از آن، نیمی از بخش پاکستان (۹۰۰ نفر) اخراج شدند. بسیاری از اعضا در کشورهای مختلف از جمله انگلستان، بلژیک، آمریکا و کانادا استعفا داده اند. این تازه آغاز یک ریزش است. همین وضعیت بحرانی در سطح بین المللی در مورد سایر احزاب و سازمان های مشابه هم صدق می کند. تمامی این انشعابات که از هیچ پایه عینی برخوردار نیست، قابل جلوگیری بود؛ البته به شرطی که حقوق اقلیت های نظری درون تشکیلاتی به رسمیت شمرده می شد. بدیهی است که اقتراق و از هم پاشیدگی های تشکیلاتی ریشه در این برخورد انحرافی و غیر دمکراتیک احزاب موجود دارد و نه برعکس. چنان چه شرایطی برای ابراز نظر ایجاد می شد چه بسا در IMT امروز نه تنها انشعابی اتفاق نمی افتاد، که نیروهای بسیاری جذب سازمان می شدند. اعتبار سیاسی این جریان بین المللی در انتظار کارگران جهان به مراتب بالاتر می رفت. آن چه این سازمان های انحرافی درک نمی کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج ها و انشعابات تنها زمانی موجه هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست های مخرب و ضد انقلابی یک "گرایش" حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قایل شده بود. یکی از علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامه انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهای کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دمکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع و مخالفت های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه گردند. اما، همان "ضرورت" در محدودیت جناح بندی درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰- ۱۹۲۱، در دوران استالین به فضیلت مبدل شد و اختناق استالینی را برای سال ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره "انتقاد از خود" روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

"ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنویت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش بُرد".

جنبش تروتسکیستی نیز از این درس های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لئون تروتسکی چنین ارزیابی ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

"این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول های حزبی بپردازند. آن ها باید فرمول های انقلابی را تسخیر و جذب کنند. آن ها باید نظرات و شخصیت مستقل خود را حفظ کنند. آن ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیت آن هاست. تسطیح مکانیکی به وسیله مقامات، سرکوب شخصیت ها، خشونت، جاه و مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیت از نظریات خود دفاع می کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزیش نیز می ایستد. امروز، شاید، او در اقلیت در حزیش باشد. او نظریات خود را در درون حزیش ارائه می دهد. اما در اقلیت بودن بدان معنی نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرانه سؤالات خود را برای بار دوم، سوم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزیش خدمت می کند که به روش و سیاست های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادهای بدون واکنش لحظه ای دوام آورد " (لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۲۳).

برای سازماندهی بین المللی انقلابی رعایت حقوق دمکراتیک، به رسمیت شناختن گرایشات و جناح های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

بحث آزاد:

چاوز،

تحوّلات ونزوئلا،

سوسیالیسم، و

مواضع سازمان «گرایش بین المللی مارکسیستی»

و رهبری آن «آلن وودز»

CHÁVEZ

چاوز «قهرمان» ما نیست

پابلو بلاسکو

مترجم: کیوان نوفرستی

هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، پس از مبارزه ای طولانی با سرطان هفته جاری درگذشت. بخش اعظم طیف چپ در سراسر دنیا، چاوز را به دلیل پیروزی در ۱۵ دوره انتخابات، استفاده از ثروت وسیع نفتی کشور برای پیشبرد برنامه های اجتماعی، و ایستادگی در برابر امپریالیسم در آمریکای لاتین، ستوده اند.

نئولیبرال ها او را به عنوان دیکتاتوری که بر سر راه بازار آزاد ایستاده بود، زیر ضرب گرفته اند. در این جا مطلقاً نمی خواهیم به افاضات نئولیبرال ها بپردازیم، بلکه ارزیابی خودمان از چاوز برای استدلال هایمان بسیار بیشتر اهمیت دارد.

آیا سوسیالیست ها باید چاوز و سوسیالیسم بولیواری قرن بیست و یکم او را حمایت کنند؟ خیر، قطعاً نباید این کار را انجام بدهیم. «سوسیالیسم» چاوز، از بالا بود، مخلوطی از ناسیونالیسم پان امریکای لاتین به همراه استفاده از هزینه های رفاه اجتماعی برای ساختن و بسط پایگاه اجتماعی او در جامعه ونزوئلا. آن گونه که ما درک می کنیم، چاوز یک انقلابی سوسیالیست یا مارکسیست نبود: او متعهد به خودرهای طبقه کارگر نبود، سیاست های خود را بر منطق مبارزه طبقاتی بنیان گذاشت، و در واقع سیاست طبقه کارگر را نیز پیش نبرد. نه چاوز مشغول معرفی آهسته سوسیالیسم (در طول بیش از ۱۴ سال!) بود و نه ونزوئلا در مسیر گذار به سوی سوسیالیسم قرار دارد- تنها کارگران اند که می توانند این کار را انجام دهند.

چاوز حکومتی بورژوازی را شکل داد که دولت سرمایه داری ونزوئلا را اداره می کرد و به مدت بیش از چهارده سال ناظر سرمایه داری ونزوئلا بود. چاوز در هیچ مقطعی، از بورژوازی ملی در ونزوئلا گسست نکرد و در حقیقت به ارتباط متقابل با بورژوازی جهانی (از جمله ایالات متحده)، به خصوص از طریق نفت، ادامه داد. او لایه ای از «بولیگارش»^{۱۲} را ایجاد کرد.

اگر قرار باشد که با توجه به معیارهای خودسازماندهی طبقه کارگر چاوز را مورد قضاوت قرار دهیم، می بینیم که میراث او ناچیز است. جنبش اتحادیه های کارگری که ناگهان از دل کنفدراسیون کارگران ونزوئلا (CVT) آغاز شد و در سال ۲۰۰۳ حزب «یک عصر نوین» (UNT) را تشکیل داد، پتانسیل عظیمی برای سازماندهی میلیون ها نفر از کارگران داشت. در درون این جنبش، یک جریان مبارزه طبقاتی، موسوم به C-CURA وجود داشت، جریانی که پیش از چاوز به مبارزه علیه رژیم قدیم و متحدین آن در سطح بوروکراسی اتحادیه ها برخاسته بود. اما فعالین اتحادیه ای بولیواری- از جمله افرادی که دور و بر مادورو معاون رئیس جمهور هستند- وقتی با امتناع نیروهای رزمنده از فرمانبرداری و تبعیت از حکومت رو به رو شدند، این جنبش را خفه و عملاً خنثی کردند.

اگرچه درباره کنترل کارگری صحبت می شد و قطعاً شماری ملی سازی هم رخ داده بود، اما کارگران ونزوئلا در واقع به استثنای موارد گذرابی (همچون دوره تعطیلی کارخانه ها از سوی کارفرمایان در سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳)، کنترل دموکراتیک حقیقی را در لحظه تولید تجربه نکردند و نمی توانستند بکنند. در تمامی بنگاه هایی که در آن ها کنترل کارگری اعلام می شد، کمپته های درگیر سریعاً ادغام یا خنثی می شدند، به طوری که حتی آن هایی که تحت کنترل حکومتی قرار داشتند، به مانند حرفه ها و بنگاه های سرمایه داری بنا به ضروریات سود اداره می شدند.

^{۱۲} ترکیبی از دو واژه بولیواری و اولیگارش (م).

حزبی که چاوز ساخت، یعنی «حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا» (PSUV)، ابزاری برای سوسیالیسم نبود. این حزب تنها به صورت نیمه کاره در طی دوران زمامداری او بنیان گذاشته شد و در واقع یک سازمان انتخاباتی، با سلسله مراتب عمودی بود برای نزدیک نگاه داشتن حامیان نسبت به حکومت خود. هرچند برخی سوسیالیست ها تلاش کردند که درون آن کار کنند، اما این حزب در حقیقت فضا را برای سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر به شدت تنگ کرده بود. حزب PSUV بیشتر شبیه به حزب کمونیست کوبا بود، یا شاید روزهای نخست «حزب انقلابی نهادی» (PRI) در مکزیک. چنین حزبی نمی تواند وسیله ای برای خودرهایی طبقه کارگر باشد.

در قلمرو روابط بین‌المللی، شاید که چاوز نسبت به بوش گستاخ بوده و از پیروی از اجماع واشنگتنی مسلط نئولیبرالی سر باز زده باشد، اما در عین حال برخی از بدترین رژیم های ضد کارگری جهان را هم تغذیه کرد. هیچ کس نباید فراموش کند که او چه طور در کارخانه ایران خودرو، خطاب به کارگران گفت که احمدی نژاد دوست اوست. چاوز، کشورهای روسیه، چین، کوبا و مستبدینی نظیر موگابه، قذافی و اسد را دوست و متحد خود قرار داد. یعنی کشورهایی که سازمان طبقه کارگر در آن ها یا آشکارا فراموش شده یا با سببیت تمام تحت نظارت پلیسی بوده است. چاوز هرگز برای کارگران زندانی در آن دولت ها به پا نخاست؛ بلکه در عوض به عنوان مسئول روابط عمومی برای حاکمین آن ها ایفای نقش کرد.

در فرهنگ لغات مارکسیستی، که انجمن آزادی کارگریان (AWL) نیز از ابتدا همراه خود داشته است، بهترین خصوصیتی که می توان به چاوز و جنبش او نسبت داد، این است که او بنیادریست بود. این نامگذاری، به دفاع او از دولت بورژوازی ونزوئلا و حکومتی بورژوایی که خود در رأس قرار داشت، معطوف است. از نقطه نظر پایگاه اجتماعی، این اصطلاح نه فقط بر ترکیب ناهمگن جنبش او - که از کلیه طبقات، من جمله بخش هایی از طبقه حاکم، منبعث می شود - بلکه همچنین بر دخالت مرکزی ارتش در کانون دولت به عنوان نیرویی برای ثبات، تأکید دارد. خاستگاه چاوز این را می طلبد، همان طور که اتحاد «ارتشی- شهروندی»^{۱۳} را در مرکز حاکمیت خود می طلبید. این موضوع حتی تا سر حد دخالت ژنرال ها به هنگام اعلام مرگ او نیز ادامه داشت.

از نقطه نظر خط مشی سیاسی، بنیادریسم به صورت ابزارهای سرمایه دارانه دولتی چاوز برای حکومت کردن شناخته می شود، شامل شکل ملی سازی مورد استفاده او، برنامه هایی رفاهی که بی تردید بهبود بخشید و تلو تلو خوردن های عجیب بین رادیکالیسم ظاهری و بوروکراسی. از نظر اقتصادی او قادر بود که بنیادریسم باثبات تری را بنا کند، چرا که ونزوئلا مدت ها از یک دولت رانتی عجیب و متکی بر درآمد نفتی برخوردار بوده است. چاوز در معنای یک سیاستمدار پوپولیست هم - آن طور که در سنت امریکای لاتین معمول است، مانند کاردناس در مکزیک یا پرون در آرژانتین^{۱۴} - بنیادریست بود؛ او می توانست میلیون ها نفر را بسیج کند، اما برای اهدافی که خودش تعیین کرده بود، با محدودیت هایی که شدیداً

این درست که چاوز در چندین انتخابات آزاد و عادلانه متوالی پیروز شد. اما برای دموکرات بودن، چیزی بیش از پیروزی در انتخابات لازم است. حتی با توجه به معیارهای بورژوایی هم دموکراسی او یک دموکراسی سطحی بورژوایی بود با خصوصیات استبدادی؛ چرا که قوه مجریه آن از عارضه هیپرتروفی^{۱۵} رنج می برد، و از سوی دیگر

^{۱۳} مفهومی که خود چاوز در توضیح استراتژی اش به کار می بُرد (م)

^{۱۴} پرون: ژنرال و سیاستمدار آرژانتینی بود که پس از خدمت در مشاغل مختلف دولتی، از جمله وزیر کار و معاون رئیس جمهور، سه بار به عنوان رئیس جمهور آرژانتین انتخاب شد. او طی یک کودتای نظامی در سال ۱۹۵۵ از کار برکنار شد. پرون به سال ۱۹۷۳ به قدرت بازگشت و تا پیش از درگذشتش در ۱۹۷۴ و جانشینی همسر سومش ایزابل پرون به جای او، شش ماه در قدرت بود. **کاردناس**: رئیس جمهور مکزیک از ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۰ (م)

^{۱۵} به افزایش اندازه سلول ها گفته می شود که منجر به افزایش اندازه عضو نیز می شود؛ در این جا مقصود بزرگ شدن بیش از حد قوه مجریه است (م).

سر و ته پارلمان هم زده شده بود. ونزوئلا تحت رهبری چاوز، فرسنگ ها با دموکراسی سیاسی و اقتصادی استوار، چند جانبه، وسیعاً مسئول و قابل عزل و نصبی که سوسیالیست ها در پی ساختنش هستند، فاصله داشت.

رادیکالیسم چاوز پس از آوریل ۲۰۰۲، یعنی زمانی که کودتا با حمایت ایالات متحده قادر به سرنگونی او نشد، تلو تلخوران بود. چاوز در نخستین دیدار خود از بریتانیا در سال ۱۹۹۹ به «راه سوم» تونی بلر علاقه نشان می داد. وقتی در سال ۲۰۰۶ در اوج محبوبیت خود بازگشت، از سوی چپ گرایان در لندن تحسین می شد؛ این تحسین، همراه بود تملق گویی و چاپلوسی از سوی کن لیوینگستون، طارق علی و آلن وودز (به عنوان یک مارکسیست آشکارا منحط). کمپین «دست ها از ونزوئلا کوتاه» از حامیان دعوت کردند که بیرون از هتل چاوز پرچم هایشان را تکان بدهند، درحالی که نشست عمومی به مدت چهار ساعت با جمعیت بی نظمی از حضار متملق و خوش خدمت برگزار شد.

با وجود رهبران اتحادیه ها و سوسیالیست هایی که برای ستایش چاوز له له می زنند، این قبیل مدیحه سرایی ها ادامه خواهد شد. این که آلن وودز - فردی که معتقد است گرایش او نماینده تنها مارکسیست های واقعی است و هر کس دیگری در بیرون از آن یک فرقه بی ربط است که لازم نیست اسمی از آن ببرد - در برنامه نیوز نایت بی بی سی به عنوان «محرّم اسرار چاوز» معرفی شد و این ادّعا او که چاوز انقلاب را نصفه و نیمه انجام داده است^{۱۶}، به راستی شنیع بوده. بدتر آن که وودز ادّعا کرده بود چاوز صدای بی صدایان است. چه مزخرفاتی! چاوز کلمه به کلمه منافع خودش را بیان می کرد و صرفاً به جای فقرا سخن می گفت، اما به کارگران ونزوئلا اجازه نمی نداد که برای خوشان صحبت کنند، چه برسد به این که سرنوشت خود را بسازند.

این ملایمت و ملاطفت هم در مقاله مایک گونزالس برای «کارگر سوسیالیست» یافت می شود و هم از سوی ریچارد سیمور، فرد پرمدها و پرحرفی که اکنون در اپوزیسیون درونی حزب کارگران سوسیالیست (SWP) است، دیده می شود. آن ها ظاهراً چاوز را به دلیل هزینه های رفاهی حکومت او، نوعی سوسیال دموکرات می دانند. با این حال سیاست های چاوز از جنبش کارگری برنمی خاست و بر اتحادیه های کارگری تکیه نداشت. این سیاست هرچند می توانست نیروها را بسیج کند، ولی حتی در مفهوم رفرمیستی آن، سیاست طبقه کارگر نبود. این دو صرفاً همان اشتباهاتی را تکرار می کنند که سوسیالیست های امریکای لاتین در مورد کاردناس، پرون و بنیپارتیست های بی شمار دیگر - که سوسیالیست ها را پشت شعارهای چپ گرای خود گرد آوردند - مرتکب شدند.

نیروهای مربوط به طبف سوم در داخل ونزوئلا کوچک هستند. اما اگر بخواهند پیشرفت کنند، نیاز خواهند داشت که دولت را از چاویسم^{۱۷} پاک کنند. نباید به احترام و ستایش احساسی در غلتید، نقد بی رحمانه باید سرلوحه ما باشد.

منبع:

انجمن آزادی کارگر (AWL)، نشریه همبستگی، شماره ۲۷۸، ۱۳ مارس ۲۰۱۳

<http://www.workersliberty.org/story/2013/03/07/ch%C3%A1vez-no-hero-ours>

^{۱۶} آلن وودز در تور سخنرانی خود در ونزوئلا گفته بود: «در ونزوئلا یک انقلاب وجود دارد، ولی هنوز کامل نشده است. و کسی نمی تواند یک انقلاب را نیمه کاره انجام دهد» (م).

<http://www.marxist.com/alan-woods-invited-chavez-nueva-esparta.htm>

^{۱۷} Chavismo

از میان بحث های فیس بوک:



علی: کاش می شد پرسید این مرحوم چاوز با همه ادعای سوسیالیست بودنش، چرا بهترین روابط را با کشوری داشت که حتی یک سوسیالیست در آن اجازه فعالیت ندارد؛ یک سندیکا در آن اجازه فعالیت ندارد؛ فریبرز رییس دانا و صدها چپ دیگر در زندان هایش در حبس اند؛ اما یک بار، حتی یک بار، هم نشد که چاوز از حقوق هم قطارانش در ایران صحبت کند!

آرام نوبخت:

علی جان؛ صحبت های شما کاملاً رگه هایی از حقیقت را دارد و به نظر من به نکات درستی اشاره کرده اید. به این دلیل که: اولاً برخلاف مواضع رایج بسیاری در طیف «چپ»، سوسیالیسم نه از درون یک نظام سرمایه داری و به واسطه اصلاحات و برنامه های مترقی گام به گام، بلکه از طریق یک انقلاب اجتماعی، یعنی تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر، خرد کردن کل ماشین دولت بورژوازی کهنه و تمام ابزارهای حکومت آن (از جمله ارتش و سایر نهادهای اعمال قدرت و اراده طبقه حاکم قدیم)، و سپس طی کردن دوره گذار به سوی سوسیالیسم، به دست می آید. از زمان روی کار آمدن دولت چاوز، با وجود اقدامات مثبت اقتصادی-اجتماعی (در قالب میسیون های مختلف که به کاهش فقر، بیکاری، نرخ مرگ و میر کودکان، ریشه کن شدن بی سواد، افزایش درآمد سرانه و نظایر این ها انجامید)، با وجود ایجاد جبهه اشغال کارخانه، اعمال کنترل کارگری در چند کارخانه، ملی سازی در برخی صنایع، تغییر قانون کار به نفع طبقه کارگر و نظایر این ها (که قطعاً به دلیل چرخش توازن قوا به سود کارگران می بایستی مورد دفاع هر مارکسیستی قرار می گرفت)، «انقلاب بولیواری» و خصوصاً «رهبری» آن هرگز به سوی سازماندهی طبقه کارگر در یک حزب انقلابی، سپس انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت حرکت نکرد و در تحلیل نهایی مانع آن هم شد. برای آن که این بخش از صحبت به درازا نکشد، پیشنهاد می کنم که مقاله زیر را بخوانید:

<http://militaant.com/?p=1890>

ثانیاً، بسیاری از «چپ» ها فراموش می کنند که وقوع انقلاب سوسیالیستی کاملاً متکی و وابسته به تحولات انقلابی در سطح جهانی است. یعنی وقتی این اصل را به یاد داشته باشیم که انقلاب سوسیالیستی در سطح ملی شروع و در مقیاس بین المللی ختم می شود، این انقلاب «باید» اکیداً در طول مسیر دستیابی به پیروزی خود به متحدین «انقلابی» اش در سطح دنیا اتکا کند. در حالی که روابط دیپلماتیک نزدیک دولت چاوز با صدام حسین، احمدی نژاد، قذافی، بشار اسد و امثال آنان، هرگز در این چارچوب معنا نمی دهد و همان طور که ملاحظه شد به ضرر هرگونه تغییر و تحول انقلابی تمام می شود. کافیتست در این مورد به سیاست خارجی دولت انقلابی روسیه در فردای انقلاب نگاه کنیم و بعد آن را با مورد ونزوئلا مقایسه نماییم تا به روشنی تفاوت میان سیاست خارجه «انقلابی» و «غیرانقلابی» را درک کنیم. در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۱۷، نخستین موضع دولت انقلابی در قبال سیاست خارجه تحت عنوان «فرمان صلح»، مصوب دومین کنگره شوراهای، اعلام و طی آن تعهد شد که معاهدات سرّی لغو و در انتظار جهانیان افشا شود. به همین دلیل، افشای اسناد معاهدات دوران جنگ جهانی اول (کلیه مکاتبات و تلگرام های کدگذاری شده میان دولت ها) در روزنامه ایزوستیا در تاریخ ۲۳ نوامبر همان سال آغاز شد و به علاوه بین دسامبر ۱۹۱۷ تا فوریه ۱۹۱۸ به شکل جزوه هایی

منتشر گردید. انتشار این اسناد موجی از همبستگی و توجه عظیم طبقه کارگر کشورهای انگلستان، امریکا، آلمان و سراسر اروپا را با بلشویک ها به همراه داشت. تروتسکی در بیانیه ای در مورد انتشار معاهدات مخفی به درستی گفته بود: «لغو دیپلماسی محرمانه و پنهانی، نخستین و مهم ترین شرط یک سیاست خارجی صادقانه، مردمی و واقعاً دموکراتیک است. دولت شوروی وظیفه خود می داند که چنین سیاستی را در عمل محقق سازد [...] دولت کارگران و دهقانان، هم دیپلماسی پنهانی و هم دسایس، اسرار و دروغ های آن را فسخ می کند. ما چیزی برای پنهان کردن نداریم. برنامه ما، بیانگر خواسته های شورانگیز میلیون ها نفر از کارگران، سربازان و دهقانان است. ما می خواهیم تا حتی الامکان حاکمیت سرمایه وژگون گردد. با افشای عملکرد طبقه حاکمه در نزد تمامی مردم جهان، ما پیامی را به کارگران می رسانیم که بنیان تغییرناپذیر سیاست خارجه ما را تشکیل می دهد: "پرولتاریای سراسر جهان، متحد شوید!"»

اکنون کفایت این سیاست خارجی انقلابی را با موردی مانند ونزوئلا مقایسه کنید که نه فقط خود وارد دیپلماسی غیرشفاف و محرمانه شد، بلکه به جای اتحاد طبقه کارگر دو کشور، دوشادوش نظام سرمایه داری ایران در مقابل طبقه کارگری ایستاد که به قول شما از ابتدایی ترین حقوق- مانند داشتن سندیکا- محروم است و با شدیدترین مجازات ها رو به رو می گردد. آن دسته از «چپ»هایی که صرفاً برای مقابله با تحلیل های بی مایه لیبرالی، عامدانه این موضوعات را نادیده می گیرند، باید بدانند که با این کار عملاً (هرچند ناخواسته) پایه ای ترین پرنسپ ها و تئوری های خود را زیر پا می گذارند.

به شخصه بسیار خوشحالم که طی مقطعی که در ایران بسیاری از دوستان و رفقای چپ با تردید به دستاوردهای دوره چاوز نگاه می کردند، من و دوستانم در قالب کمپین های حمایتی مختلف ضمن انتقاد به اشتباهات (آن هم از موضع همدردی با طبقه کارگر ونزوئلا و امید به گشایش مسیر به سوی تحولات عمیق سوسیالیستی)، از این دستاوردها قاطعانه دفاع کردیم و به همین خاطر به بهانه سفرهای احمدی نژاد و چاوز نامه هایی خطاب به کارگران ونزوئلا تهیه و از طریق رفقای متحد خود در ونزوئلا در اختیار کارگران آن جا قرار دادیم؛ مثلاً نگاه کنید به:

<http://militaant.com/?p=806>

بیش تر از این خوشحالم که وقتی چاوز به علنی ترین شکل به حمایت از احمدی نژاد پرداخت (یعنی تبریک گفتن پیروزی او در «انتخابات» و تأیید سرکوب ها در ایران)، به جای اتخاذ موضع «منفعله» و فحاشی های بی ربط طیفی از «چپ» (که امروز ناگهان داعیه دفاع از دستاوردهای ونزوئلا و چاوز را پیدا کرده است)، نهایت تلاش خود را کردیم تا این سیاست ارتجاعی چاوز را پیش روی طبقه کارگر ایران و ونزوئلا افشا کنیم و به این ترتیب مثلاً توانستیم تا در بحبوحه حوادث پس از انتخابات، نامه ای حمایتی از سوی «جریان مارکسیست انقلابی» (CMR) کسب و حتی در میان معترضین پخش کنیم:

http://www.handsoffvenezuela.org/solidarity_with_iranian_protestors.htm

و حتی به دلیل نقد به مواضع فرصت طلبانه سازمان «گرایش بین المللی مارکسیستی» (IMT) از سوی باند رهبری آن (جناب الن وودز) و بوروکراسی حاکم، اخراج شدیم:

<http://nashr.de/2/razi/imt/imt.pdf>

علیرضا بیانی:

در این لینک [تمامی ارجاعات مربوط به بحث کنونی در صفحه فیس بوک قابل مشاهده و دسترسی است- توضیح میلیتانت] می توان روند اخراج بخش ایرانی سازمان IMT را- یعنی همان چیزی که آرش عزیزی تصور می کند بین الملل مارکسیستی است!- دنبال کرد؛ IMT از یک سو نام اعتراضات خیابانی پس از انتخابات ۸۸ را "انقلاب" گذاشته بود- درست همان طور که آرش عزیزی هنوز هم از آن با نام انقلاب یاد می کند (انقلابی که آب در دل کسی تکان نداد)، و از سوی دیگر باید چشم بسته از سیاست های خارجی چاوز که این "انقلاب" مورد نظر تشکیلات بوروکراتیک IMT را برنامه سازمان سیا می دانست، حمایت می کرد. آلن وودز یک بار باید در حمایت از چاوز در کنار احمدی نژاد می ایستاد و یک بار همسو با آن چه که اصلاح طلب ها "جنبش سبز" و آلن وودز "انقلاب" می نامید، در کنار "انقلاب" می ایستاد! فکر کنید اگر جریان درون چنین بین المللی قرار گیرد چقدر باید مواج باشد.

<http://www.nashr.eu/2/razi/imt/imt.pdf>

آرش عزیزی:

علیرضا جان، زیر صفحه فیس بوک نمی خواهم بحث راه بیاندارم، بر خلاف شما که ظاهراً علاقه شدیدی به این کار دارید؛ اما اشاره می کنم که بهتر است حداقل کمی صداقت را حفظ کنیم.

آلن وودز و ما کی در کنار احمدی نژاد قرار گرفته ایم؟ می توانید یک فاکت در این مورد بیاورید؟ دروغ گفتن جایز نیست. اگر ضمن حمایت از کسی که از احمدی نژاد حمایت می کند، حمایت از او تلقی شود، باید تمام حامیان جهانی، مثلاً کاسترو در کوبا را نیز به همین چوب راند که فکر نمی کنم هیچ آدم عاقلی آن را بپذیرد. ما، و بین الملل، در این زمینه همیشه پیگیر و پایدار عمل کرده ایم: دفاع از دستاوردهای انقلاب ونزوئلا و تقدیر از آن اعمال چاوز که به بهبود آن کمک کرده و نقد بی رحمانه آن سیاست های او، چه داخلی و چه خارجی، که در جهت منافع زحمتکشان ونزوئلا، ایران و جهان نبوده است.

در مورد انقلاب ایران هم که به نظر شما آبی در دل هیچ کس تکان نداده (!)، ادعایی که بی شرم ترین منکران این انقلاب از چاوز تا حزب حکمتیست هم نمی کنند، باید بگویم من به جوان هایی که دستبند سبز بستند و می بستند هزار بار افتخار می کنم و بر پای آن ها و بر خون تک تک شان، خون نداها و سهراب ها، که شهید انقلاب مان شدند، بوسه می زنم. حالا هر اسمی می خواهید روی ما بگذارید.

علیرضا بیانی:

اولاً چرا نباید زیر صفحه فیس بوک بحث راه بیفتد؟ حرام است یا کفر است و یا چه؟ (با کمال میل در سطح دیگری این بحث را ادامه خواهیم داد و بعد لینک بحث را در فیس بوک می گذاریم تا رفتار پسندیده ای انجام داده باشیم). ثانیاً این درست است که من علاقه شدیدی به بحث و نقد و انتقاد دارم، اما نمی فهمم چرا باید به این موضوع بی علاقه بود. مارکسیست ها هرجایی که امکان دخالت گری باشد، دخالت گری می کنند و به همین دلیل هم مارکسیست می شوند.

و اما در مورد قرار گرفتن آلن وودز در کنار احمدی نژاد، از نوشته من کاملاً روشن است که "نتیجه" سیاست او چنین بود. برای همین من نوشتم: "آلن وودز یک بار باید در حمایت از چاوز در کنار احمدی نژاد می ایستاد."

آلن وودز در کنار چاوز ایستاده بود (آیا چنین نبود؟) چاوز در کنار احمدی نژاد ایستاده بود و هنوز ایستاده است (آیا چنین نبود و نیست؟) من به ضرب المثلی که لنین در چنین اوضاعی استفاده می کرد فعلاً کاری ندارم که می گفت "بگو دوستت کیست تا بگویم کیستی". می توان گفت آلن وودز در زمان حمایتش از چاوز پیش بینی حمایت چاوز از احمدی نژاد را نمی کرد. اما مسئله عمیق تر از این حرف ها و حوزه حقوقی است که شما مایلید بحث را به آن جا

بکشانید. مسئله بر سر این است که باند آلن وودز بلافاصله پس از اولین حمایت چاوز از احمدی نژاد هیچ واکنشی به او نداشت.

نماینده گروه ایرانی IMT برای چاوز نامه سرگشاده ای نوشت و این سیاست اشتباه را به او گوش زد کرد. پس از حمایت های مکرر چاوز از احمدی نژاد که باعث شد همه زحمات رفقای ما در کمپین "دست ها از ونزویلا کوتاه" و سایر فعالیاتی که خود در این کمپین قرار گرفته بودند از بین برود و حتی دیگر نتوان از انقلاب بولیواری حرفی زد، همین باند بورکرات آلن وودز نه تنها هیچ انتقادی به چاوز نداشت، بلکه نامه رفقای ایرانی ارسال شده به هیئت اجرایی که می بایست به دست همه اعضا می رسید را توقیف کرد. آلن وودز به دلایلی که بعداً بیشتر توضیح خواهم داد اصلاً علاقه ای نداشت که به چاوز از سوی IMT انتقادی شود. تنها تحت فشار برخی از اعضا به انتقاد دو سه عضو انتقاد کننده به چاوز، از جمله بخش ونزویلا در IMT واکنشی خاص نشان داد و آرش عزیزی اهل صداقت به هیچ وجه مایل نیست بگوید که این انتقادهایی که به حساب IMT می گذارد، در حقیقت انتقادات بخش هایی از IMT است که بعدها یا از این به اصطلاح بین الملل خارج شدند و یا مانند بخش ایران به سبک استالینیستی عدم عضویت آن ها با یک تلفن اعلام شد؛ موضوع اصلی اما انتقاد خود IMT به چاوز است که نه در کارنامه این جریان و نه در بیان اخلاق صادقانه آرش عزیزی خبری از آن نبود.

صداقت آرش را باید در این جا محک زد که چرا مرتب از انتقاد IMT به چاوز حرف می زند، در حالی که تا آن مقطع به هیچ وجه چنین نبود. اگر این بود پس حقیقتاً این همه اصرار بخش ایرانی برای واکنش IMT به چاوز چه دلیلی داشت. چاوز چه می فهمید که مثلاً فلان گروه کوچک مکزیکی یا ایران چه می گویند؟، اما وقتی رو به جمعیت زیادی کتاب آلن وودز را نشان داد تا پز دهد که یک نویسنده انگلیسی کتابش را به او هدیه کرده، وقتی برای IMT و شخص آلن وودز فرش قرمز پهن می کرد، دیگر قضیه فرق داشت؛ آلن وودز هم همین را نمی خواست. از نظر آلن وودز، گور بابای بخش کوچک ایران و یکی دو جای دیگر برای ساختن بین الملل کرده بود وقتی که می توانست به جای آن ها حمایت یک دولت را پشت بین الملل خود داشته باشد. در نتیجه، همین سیاست فرصت طلبانه مانع واکنش خود گروه IMT به چاوز می شود.

اکنون باید با روش مارکسیستی به سراغ تحلیل موضوع رفت و نه به روش قضایی و دادگاه و محکمه. روش مارکسیستی به ما می گوید که اگر حمایت از چاوز، جنبش کارگری در ونزویلا را تقویت می کرد، انتقاد صریح و غیر مماشات جویانه به سیاست خارجی فرصت طلبانه چاوز می توانست جنبش کارگری در ایران را تقویت کند. آلن وودز از یکسو از چنین انتقادی به چاوز امتناع می کرد (این همان بخشی است که به ناچار وی را نه مستقلاً بلکه بدون انتقاد و خط تمایز با چاوز، اتوماتیک در کنار احمدی نژاد قرار می دهد) و از سوی دیگر ناچار می شد (این بار به طور مستقل) بگوید انقلاب در ایران آغاز شده است و خود را در کنار نیرویی انقلابی- که هیچ وقت معلوم نشد کدام بود- قرار دهد. در حالی که نه انقلابی در ایران آغاز شده بود و نه اگر هم این انقلاب بود آلن وودز می توانست نقش دوگانه بازی کند (شما به جای خیل خرده کاری های روشنفکری بهتر است ابتدا بر سر مبانی اساسی مارکسیسم که یکی از مهمترین آن ها همین مفهوم انقلاب است به یک جمع بندی برسید و سپس به سراغ ضعف و قوت مواردی نظیر روند بین الملل چهار و شق القمر تد گرانت و نظایر آن بپردازید تا هر بار بر سر هر موضوعی ناچار نشوید از الفبا شروع کنید که آیا اینجا یا آنجا انقلاب شده یا نشده!)

در رابطه با سایر حمایت ها از احمدی نژاد، از جمله فیدل کاسترو و یا هرکس دیگری هم دقیقاً باید همین روش و همین انتقادات را به آن ها و شجاعانه و علنی و گسترده داشت. بماند که یکی از دلایل چپ و راست زدن های چاوز، محاصره وی در حلقه بورکراسی کوبا برای جلوگیری از تأثیرات کمونیست ها بر وی است. با همین درک و دریافت شما از چگونگی مبارزه کمونیستی ناچار می شوید از یک طرف همسویی حزب توده با خمینی و از طرف دیگر با فیدل کاسترو را نیز تأیید کنید، چه تفاوتی در ماهیت این سیاست با سیاست آلن وودز وجود دارد. اگر تاکنون در روش مبارزه کمونیستی این را متوجه نشده اید که حمایت از کسی مانند چاوز با چک سفید امضا دادن فرق می کند، بدانید که مبارزه ناقصی را دیده یا انجام داده اید.

وقتی آلن وودز در نوبت نا محدود سخنرانی خود در کنگره ای که در آن عضویت گروه ایرانی تصویب شد می گفت "چاوز یک دمکرات صادق است"، همان جا رفقای ما احساس می کردند که از این جمله پردازی های دو پهلو بوی خوبی نمی آید. مارکسیست ها عادت دارند همه چیز را با نام صحیح و تعریف کننده دقیق ماهیت آن توضیح دهند؛ به همین دلیل بود که مازیار رازی در فرصت نابرابر و محدود ده دقیقه ای خود توضیح داد که مسئله، "دمکرات صادق" بودن چاوز نیست، بلکه مسئله ژنرال هایی است که دور او را احاطه کرده اند که دیگر به آن ها نمیتوان گفت صادق. در نتیجه چاوز چاره ای ندارد به جز آن که کارگران کارخانه ها را مسلح و به آن ها آموزش نظامی دهد تا صداقت خود در مبارزه با امپریالیسم آمریکا را به کارگران ثابت کند. این است روش حمایت، ضمن ارائه مطالبه انتقالی و نه پوپولیسم آلن وودز در حل شدن در جنبش سبز و کبیر و بهار عربی و امثال آن.

راستی افتخار شما بر دستبند سبز و خون ریخته شده ندا و ... چیزی به خصلت یک جنبش در هیئت یک انقلاب نمی افزاید؛ ظاهراً شما موارد مورد افتخار زیادی سراغ داری، اما بدانید افتخار و قهرمانی و ذوق و شوق یک چیز است و انقلاب و مفهوم مارکسیستی آن چیز دیگری است که به آن در مقاله ای جدا گانه می پردازم که بهانه "فیس بوکی بودن" بحث آن را تخریب نکند.

آرش عزیزی:

علیرضا جان، من هم مثل شما به بحث زیاد علاقه دارم [...] واقعیت این است که کل بین الملل ما به عنوان یک سازمان بین المللی و تمامی بخش های مختلف آن در ایران و آمریکای لاتین با صدایی واحد سیاست خارجی چاوز در زمینه جمهوری اسلامی (و اکنون سوریه و لیبی) را محکوم و از آن انتقاد کرده اند. شما و دوستان مدام می گوید بعضی «بخش های» آی ام تی این کار را کرده اند، اما «خود آی ام تی» نه. دوست من! ما «خود آی ام تی» به عنوان پدیده های ماورایی نداریم! آی ام تی متشکل است از بخش های آن. تمام مواضعی که در وب سایت ما منتشر شده است (مارکسیست دات کام) مواضع کل بین الملل ما است. ما هم مقالات متعددی به زبان های مختلف در این مورد منتشر کرده ایم. این «خود آی ام تی» است با اجازه تان! در ضمن اگر هم می خواهید کمی سابقه داستان را بدانید آن بیانیه معروف گروه ونزولا در نقد سیاست چاوز نسبت به جمهوری اسلامی را که رفیق خورخه مارتین از دبیرخانه بین المللی ساکن در لندن به صورت پیش نویس نوشته بود و آن رفقا با تغییراتی تصویب کردند [مطالعه کنید]. پس این جور نبوده که انگار یک «بخش» هایی حرف هایی زده اند و دبیرخانه بین المللی «دندان روی جگر گذاشته» است و امثالهم.

سیاست کامل مبارزه طبقاتی در این زمینه هم در مطلب «کمونیست های ایران و انقلاب ونزولا» که من نوشتم پیدا می شود. اگر می خواهید یکی از آخرین انتقادهای ما به چاوز را هم در این زمینه ببینید، می توانید به مقاله ی رفیق خورخه مارتین در مورد ونزولا و لیبی اشاره کنید که در زمانی نوشته شد که جناب چاوز داشت برای قذافی قربان و صدقه می رفت! این مطلب نقد مستقیم چاوز و کاسترو است:

<http://www.marxist.com/venezuelan-libya-not-april-11-but-caracazo.htm>

جهانگیر سخنور:

آقای آرش عزیزی. گرچه استناد شما به استفاده از واژه «انقلاب» در آثار کلاسیک مارکسیست ها درست است، اما بسط دادن این مفهوم عمومی به هر حرکت، قیام، طغیان، اعتراضات خیابانی و غیره کاملاً غیر مارکسیستی است. این نوع برخورد تنها شامل حال رهبر شما آلن وودز و سازمان به اصطلاح بین المللی شما نمی شود. این روش از برخورد، شامل حال اکثر سازمان های دیگر به اصطلاح «تروتسکیستی» نیز می شود. شما تصور می کنید با هر حرکت توده ای و با راه انداختن جارو جنجال های کاذب- مبنی بر این که که گویا در ایران پس از انتخابات «انقلاب» آغاز شد»، و یا حمایت از جوانان «سبز»- در حال خدمت به جنبش ها هستید. خیر درست برعکس. شما با این هوچی گری ها واقعیت ها را منعکس نمی کنید و در میان توده ها توهم آفرینی می کنید. حال فرضاً من به عنوان یک جوان در میان سبزه ها در انتخابات دو سال پیش که تحت تبلیغات شما مبنی بر آغاز انقلاب قرار گرفته بودم، از شما

سؤال می‌کنم پس انقلاب چه شد؟ مگر شما به عنوان «مارکسیست» که ظاهراً به تحلیل‌های علمی مسلح هستید و ادعای رهبری ما را دارید به ما نگفتید انقلاب آغاز شده است. کدام جنبش کارگری را آغاز آن انقلاب به همراه آورد؟ چه آگاهی سوسیالیستی در جهت ساختن حزب انقلابی در ایران فراهم آمد؟ پاسخ این سؤالات و صدها سؤال دیگر همه بی‌جواب می‌مانند؟ شما و رهبر گرامی تان آقای آلن وودز پس به ما جوانان سبز ایران ندای بی‌اساس و کاذب دادید؟ چرا این کار را کردید؟ علتش تنها می‌تواند کاسبکاری سیاسی باشد. که خود را به اصطلاح «رادیکال» جلوه دهید و نقش رهبری را به دست بگیرید. این سیاست‌های ورشکسته شده را ما بارها از زبان حزب کمونیست کارگری و حکمتیست‌ها در ایران دیده‌ایم. با این روش از کار فاصله گرفته‌ایم. همان‌طور که به حکمتیست‌ها دیگر اعتمادی نداریم به شما هم اعتمادی نداریم. رهبر شما با سیاست‌های اشتباه، ارزیابی نادرست از انقلاب ایران به ما ارائه داد. در واقع این موضوع نشان داد که یا شما مارکسیست واقعی نیستید و یا کاسبکار سیاسی هستید و به ما دروغ گفتید.

علیرضا بیانی:

راجع به توضیحات اخیر تان درباره IMT و نقش آن در تعیین سیاست و غیره. داشتیم کم‌کم به آموزش‌های ساختن بین الملل توسط شما انس می‌گرفتیم که به یکباره نشان دادید حتی با الفبای این روند هم آشنا نیستید. شما عادت کرده‌اید در یک جریان بورکراتیک فعالیت کنید و به همین دلیل تجربه‌ای به جز این ندارید. همان‌طور که فکر می‌کنید مثلاً نظر این یا آن بخش از بین الملل فرقی با نظر کل بین الملل ندارد! تازه این ابتدای صورت مسئله است و اگر واقعاً چنین باشد در این صورت باید دید که چه کسی مادام‌العمر در مرکز آن نشسته و چه تصمیماتی می‌گیرد که بلافاصله به تصمیم کل بین الملل تبدیل می‌شود.

شما در نوشته خود چیزهایی در مورد بین الملل چهار و مندلیست‌ها سرهم بندی کرده‌اید بدون آن که با عمق موضوع آشنایی کافی داشته باشید. اگر به مندلیست‌ها هم واکنشی نشان داده‌اید به دلیل نفرت آلن وودز، این شاگرد تد گرانت از مندل است و اگر می‌توانستید عکسی از یک صفحه نشریه آلترناتیو به آلن وودز نشان دهید که به جای مقاله‌ای از ارنست مندل مطلبی از تد گرانت در این نشریه منتشر شده باشد، دیگر همه چیز مرتب می‌شد و آلن وودز هم کیف می‌کرد که بین المللش در حال تأثیر گذاری بروی بخش‌های دیگری از فعالین ایرانی است!!

در این رابطه موقتاً بد نیست این را بدانید که جنبش کمونیستی بعد از تروتسکی چیزی به اسم "تئورسین" نتوانست ارائه دهد و اگر هم در نزدیکی آن کسی را بتوان یافت، همین ارنست مندل است و نه تد گرانت و تونی کلیف و امثالهم. همین موضوع هم هست که آلن وودز را سخت عصبانی می‌کند. نقد شما به جای "مندلیست‌ها"، می‌بایست متوجه خود ارنست مندل باشد. وگرنه راست‌تر از مندلیست‌ها در این طیف با گذشته تروتسکیستی فراوان است. جدیدترین آن خود آلن وودز است که عاجز از ارائه کمترین تحلیل مارکسیستی از رویدادهای اخیر خاورمیانه بوده و هر شعله دودی را شعله آتش انقلاب معرفی می‌کند. اساس نزدیکی شخص شما به این گروه هم از این جا ناشی می‌شود که حزب حمید تقوایی هم دقیقاً مانند آلن وودز وقایع پس از انتخابات ۸۸ را بر اساس عادت همیشگی‌اش مانند وقایع ۱۸ تیر و چهارشنبه سوری و نظایر آن انقلاب معرفی کرده بود و شما هم که در آن موقع عضو فعال این حزب بودید این نقطه اشتراکتان شد با باند آلن وودز بدون در نظر گرفتن ادعاهای ضد تروتسکیستی یک طرف و مدعیات تروتسکیستی طرف دیگر! بگذریم.

بحث بر سر تصمیمات و نظریات اعضای یک بین الملل و تفاوت آن با تصمیمات خود بین الملل بود که شما معتقدید فرقی با هم ندارد. در این جا این پرسش بماند که اگر واقعاً فرقی ندارد چرا IMT علاقه‌ای به انتقاد از چاوز نداشت و این علاقه را واگذار به بخش‌های دیگر کرده بود و چرا این مقدار اصرار داشت که نامه انتقادی پیشنهادی بخش ایران به IMT بلوکه شد و مقدمات اخراج بخش ایرانی را فراهم کرد؟!

شما از صداقت حرف می‌زنید، بدون آن که بخواهید سهمی از آن را خود استفاده کنید. شما به انتقاد IMT از چاوز در زمانی اشاره می‌کنید که اولاً دیگر بخش ایرانی از آن اخراج شده بود و ثانیاً IMT دچار ریزش‌های پشت سر هم شده و ثالثاً حمایت اخیر چاوز از قذافی، هست و نیست آلن وودز را زیر سؤال برده بود؛ و از همه مهم‌تر این که خود چاوز هم مانند سابق آن تره‌ای را که برای آلن وودز خرد می‌کرد، دیگر خرد نمی‌کرد. این همه ذوق و شوق آلن

وودز برای حمایت یک دولت در پشت بین الملل خود با یک انتقاد تند و تیز جناح راست ونزوئلا به چاوز (مبنی بر این که او به چپ گرایان نزدیک شده است) دود شد و بر هوا رفت و دیگر چاوز به وودز بی اعتنا شده بود. در این مقطع بود که انتقاد IMT که از نظر شما فرقی با انتقاد سایر اعضای آن به چاوز نداشت به یکباره فرق پیدا کرد و از زبان خود IMT بیان شد.

این ها را گفتم که تصور نکنید با انبانی پر از تجربه کار بین المللی آمده اید به نیروهای "چپ" آموزش کار مرتبط با بین الملل، آن هم این مقدار وارونه و سر به هوا، بدهید.

به عرض شما استاد محترم امر سازمانیابی بین المللی برسانم که نظرات هر بخش از بین الملل لزوماً نظر خود بین الملل کمونیستی نخواهد بود. هر کشور عضو در یک بین الملل کمونیستی مسئول تعیین سیاست های بین الملل در آن حوزه است و به همین دلیل نماینده آن کشور در بین الملل می شود. آلن وودز چه کاره حسن است که بتواند در زمانی که رفقای ایرانی در درون ایران و درگیر مسائل ایران تحلیل خود را از وقایع ارائه می دهند، آن ها را کنار بگذارد و بر اساس اطلاعات کسب شده خویش از مدیا و ژورنالیسم بورژوایی به کشف انقلاب در ایران برسد و این را به موضع اصلی کل IMT تبدیل کند.

یکی از اساسی ترین شروط رفقای تروتسکیست ایرانی برای عضویت در IMT حق تعیین نظر و حتی اولویت بر نظر هر کشور در حیطه فعالیت اعضای یک کشور نسبت به کل بین الملل بود. به این معنی که فعالیت اعضای بین الملل در هر کشور بر اساس تحلیل همان اعضا از اوضاع آن کشور تدارک دیده می شود و نه مانند احزاب استالینیستی برادر با دیکته کردن اوامر از مرکز بورکراتیک بین الملل. به خصوص رفقای تروتسکیست ایرانی با این موضوع در کتاب و مقاله آشنا نشده بودند، بلکه به خاطر مشابه همین موضوع در انقلاب ۵۷ ضربه بسیار سنگینی بر پیکر یک جنبش و جریان تروتسکیتی وارد شد که می رفت در زیر گوش استالینسم و حاکمیت نظری استالینیستی-مائوئیستی، مخاطبین مهمی در بخش های کارگری به دست آورد.

حزب کارگران سوسیالیست که مازیار رازی یکی از اعضای اصلی آن بود، در مقطع انقلاب ۵۷ عضو بین الملل چهار بود. این حزب تنها و مطلقاً تنها جریانی در میان همه نیروهای طیف "چپ" بود که اعتقادی به انقلاب مرحله ای نداشت و از همان ابتدا شعار انقلاب سوسیالیستی می داد. بعدها کسان دیگری، آن هم به صورت فرمال و نیم بند به این عرصه وارد شدند (مثلاً منصور حکمت که هنوز گسست کامل از مائوئیسم هم در آن زمان نکرده بود و همین مخرج مشترکش با کومله باعث اتحاد بین او و کومله شد).

باری، بخش انترناسیونال چهار، که ارنست مندل نیز متعلق به آن بود، تصور می کرد که خمینی در حال مبارزه با امپریالیسم آمریکا است و به همین دلیل از عضو ایرانی بین الملل چهار خواسته بود که از خمینی حمایت سیاسی صورت بگیرد. این تصمیم و دیکته آن به عضو ایرانی بین الملل باعث شد جریان نو پای حزب کارگران سوسیالیست که چند ماهی بود فعالیت خود را با این عنوان در ایران آغاز کرده بود، به دو نیمه تبدیل شود. جناحی در این حزب که مازیار رازی به آن تعلق داشت سخت در برابر آن دستور ایستادگی کرد. با آن که جناح کارگران انترناسیونالیست انگلستان عضو بین الملل چهار با تصمیم جناح ارنست مندل مخالفت کرد، اما باز این سیاست نتوانست مانع انشعاب در درون حزب کارگران سوسیالیست در ایران شود. جناحی به رهبری بابک زهرایی به پیروی از سیاست غلط بین الملل- که به دلیل عدم شناختش از ماهیت واقعی خمینی دچار توهم شده و دستور حمایت سیاسی از او را داده بود- به دنبال این سیاست رفت و نتایج فاجعه بار آن در تاریخ ثبت شد.

جناح منشعب از این حزب تنها به انشعاب از آن اکتفا نکرد و از کل بین الملل چهار نیز خارج شد. این تجربه تلخ چیزی نبود که باعث شود رفقای ایرانی مانند شما- که در چند جلسه بخش کاندایی IMT شرکت داشته، تحت تأثیر آن ها قرار گرفته، با چیزهایی در رابطه با فعالیت بین المللی آشنا شده و به یکباره تحت تعالیم وارونه آلن وودز قرار گرفته اید- بروند به همین سادگی عضو یک بین الملل شوند. و این در حالی است که بین الملل های بسیار قوی تری از نظر پایه های کارگری و وسعت اعضا و نظایر آن، به عنوان آلترناتیو عضویت در یکی از آن ها همواره فراوان بوده است. اما رفقای ایرانی مشروط به استقلال هر عضو در تعیین سیاست های کلان خود در حوزه جغرافیایی که

فعالیت می کند، وارد IMT شدند. دیری نکشید که آلن وودز به طور یک جانبه اعلام کرد در ایران انقلاب آغاز شده است! و اکنون شما به عنوان سرباز دور از وطن عضو این بین الملل، بنا بر این تحلیل نادرست و ابراز افتخار برای نزدیکی به کسانی که دستبند سبز بر دست بسته اند ناچارید، علاوه بر فعالیت های خود در جریاناتی که پایه های کارگری انبوه و فراوان دارند (مثلاً شرکت در کنفرانس سازمان راه کارگر!!) در کنار دستبند سبز بستگانی مانند ابراهیم نبوی و اکبر گنجی نیز بایستید. که البته تا می توانید موفق هم باشید.

جهانگیر سخنور:

آقای عزیزی. می خواستم در ادامه نظر پیشین خود در باره موضوع «آغاز انقلاب» نقل قولی از رهبر شما آلن وودز بیاورم: "یک چیز قطعی است؛ ایران هرگز به گذشته بازمی گردد. توده ها آغاز به حرکت کرده اند و جنبش به این آسانی متوقف نمی شود. ما حق داریم که با اطمینان بگوییم: انقلاب ایران آغاز شده است." (انقلاب آغاز شد است! آلن وودز، ترجمه ی بابک کسرائی، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۹). حال پس از سپری شدن ۲ سال شما چگونه این ارزیابی «دقیق» آلن وودز را توضیح می دهید؟ در انتظار پاسخ شما خواهم بود. سپس نظر خودم را در باره مفهوم انقلاب بیان می کنم.

علیرضا بیانی

رفیق جهانگیر، آرش عزیزی در گذشته، در بحثی در وبلاگ میلیتانت، در همین رابطه و در پاسخ به این سؤال، با نام بابک کسرائی گفته بود که این "انقلاب مداوم است" و به این ترتیب همه تحلیل های مورد نیاز یک انقلاب به مفهوم مارکسیستی را ماست مالی کرد. تصور او از انقلاب مداوم که دقیقاً انعکاسی از تصور آلن وودز است شروع یک رخ داد یا شورش و یا حتی انقلاب به معنی واقعی و ادامه آن است. به این ترتیب ما باید هنوز شاهد انقلاب مداومی که سال ۵۷ رخ داد، باشیم و یا مثلاً ادامه انقلابی را که در ۱۸ تیر و یا اخیراً در وقایع انتخاباتی سال ۸۸ رخ داد، شاهد باشیم. درک آن ها از انقلاب مداوم سپری شدن مداوم زمان از وقوع یک رخداد است که نام آن را انقلاب می گذارند؛ و یا حتی در بهترین حالت، وقوع یک انقلاب. آن ها نمی دانند که انقلاب مداوم از تسخیر قدرت سیاسی طبقه کارگر آغاز شده و با انجام تکالیف سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته صنعتی و و یا انجام تکالیف مرکب در کشورهای پیرامونی سرمایه داری، مداوماً تا استقرار سوسیالیسم در همه جهان، و بدون شکست و بازگشت تداوم پیدا می کند. دلیل نزدیکی این گرایشات رفرمیستی به تروتسکی، علاوه بر بی اعتبار بودن استالینیسم که نمی توان در نزدیکی آن مخاطبی را جلب کرد، به دلیل عاریه گرفتن نظراتی از تروتسکی است که بتوان همه سازش ها و مماشات خود را به آن بهانه توجیه کنند. مثلاً پیروی از تئوری انقلاب مداوم تروتسکی و کاریست آن با جنبشی در ایران که به جنبش سبز معروف شد! اگر "نظریه" راه رشد غیر سرمایه داری نظریه پردازان استالینیستی نظیر اولیانفسکی توانست به جریانات استالینیستی مثل حزب توده در ایران این امکان را بدهد که آنها معتقد شوند خمینی جامعه را تا آستانه سوسیالیسم خواهد برد؛ سانتریست یا فرصت طلبانی مانند آلن وودز با برداشت سطحی از انقلاب مداوم، خود را نیازمند پاسخ به این سؤال که "انقلاب سبز ۸۸" پس از دو سال چه شد نمی دانند و برای تخریب گرایش تروتسکیسم خواهند گفت، انقلاب مداوم است و ادامه دارد!

آرش عزیزی:

دوستان عزیز، به طور خلاصه در پاسخ به مطالب طرح شده چند خطی می‌گویم:

۱- علیرضا جان، من نگفتم نظر کل بین‌الملل با نظر تک تک بخش‌هایش یکی است. گفتم آن چه در وبسایت بین‌الملل از سوی بخش‌ها منتشر می‌شود نظر عمومی و مورد تأیید رهبری منتخب حال حاضر بین‌الملل و منطبق با سیاست‌های مصوب آن است. اگر یک بخش، نظری خیلی مغایر با این نظرات داشته باشد، که امکان‌ش هست، در وبسایت مرکزی بین‌الملل منتشر نخواهد شد. در مورد سابقه بحث‌ها و سیاست‌های ما راجع به چاوز و غیره فکر کنم به اندازه کافی گفته‌ام. متأسفانه نمی‌دانم چگونه به اتهامات شخصی که علیه رفیق آلن مطرح می‌کنید پاسخ دهم. در بیانیه‌های مطبوعاتی او بارها تأکید شده که یک قران هم پول از دولت ونزوئلا نگرفته‌ایم و غیره.

۲- جهانگیر جان، آری به نظر من آن خطوط نوشته ما امروز به هیچ وجه باطل نشده‌اند. آری جنبش به آسانی متوقف نشد. بلکه قهرمانانه شش ماه ادامه یافت و تا پای قیام سراسری علیه کل حکومت، در روز عاشورا، رفت. آلن درست می‌گفت: ایران هرگز به گذشته باز نمی‌گردد. انقلاب توده‌های ما که در تابستان ۸۸ آغاز شد وقفه یافته، اما دوباره تداوم خواهد یافت. ظاهراً برای دوستان [توضیح می‌دهم]: این که ما گفتیم «انقلاب شروع شده» یعنی دیگر تا برقراری حکومت کارگری باید هیچ وقفه‌ای نباشد. مجدداً می‌پرسم پس انقلاب ۱۹۰۵ روسیه چه؟ اگر کسی در سال ۱۹۰۸، که اوج ارتجاع برقرار شده بود، از لنین می‌پرسید چرا به آن می‌گفتید انقلاب، پاسخ چه می‌بود؟

۳- در مورد فعالیت شخصی من و لو رفتن قضیه خیلی ساده این بود که در آن زمان من فعالیت‌های حزبی را با نام بابک کسرای انجام می‌دادم و فعالیت‌های علنی را با نام آرش عزیزی. تا این که مدتی بعد دیگر امکان بازگشت به کشور از من سلب شد و همه فعالیت‌ها را علنی و با نام خودم انجام دادم. البته جناب رازی لطف کردند پیش دست‌ی کردند و پیش از هر چیز این اطلاعات را منتشر کرده و در اطلاع عموم گذاشتند. به هرحال مشخص است که اختلافات بسیار ما در سر چه کارهایی است. اجازه بدهید گروه کوچک و بی مقدار ما راه خودش را برود و درخت‌های تنومند شما هم راه خودشان را. قضاوت با گذشت زمان!

جهانگیر سخنور:

آقای عزیزی. با تشکر از پاسخی که به من دادید. من کوشش می‌کنم به سؤالات شما یک به یک پاسخ بدهم. گرچه شاید معلوماتم به حد رهبران سازمان «عظیم»! بین‌المللی شما مانند آقای آلن وودز نباشد. سؤال می‌کنید که اگر در سال ۱۹۰۸ از لنین می‌پرسیدیم که چرا از «انقلاب» در سال ۱۹۰۵ سخن آورده بود، چه می‌گفت؟

پاسخ لنین همانند بسیاری مارکسیست‌های انقلابی- که دچار فرصت‌طلبی نشده و سازمان «عظیم» مارکسیستی در گفتار، اما خرده بورژوازی در کردار نساخته باشند- بسیار ساده است. و آن هم اینست که استفاده از کلمه «انقلاب» در وضعیت حرکت‌های توده‌ای در جامعه به دو منظور سنتاً استفاده شده است. یکی به مفهوم اعم کلمه و دیگری به مفهوم اخص کلمه است. در این امر تردیدی نیست که به طور اعم ما به عنوان مارکسیست‌های انقلابی بر این اعتقاد استوار هستیم که در وضعیت ویژه‌ای که در آن، به قول کارل مارکس، نیروهای مؤلده در تناقض با مناسبات تولیدی قرار می‌گیرند و جامعه تحت شرایط ویژه‌ای درمی‌آید، وضعیت آستن انقلاب می‌گردد. در چنین دوره‌ای در هر زمان می‌توان شاهد طغیان‌ها، اعتراضات و حرکت‌های توده‌ای بود. مضاف بر این؛ مارکسیست‌ها بر این اعتقادند در عصر امپریالیزم یعنی دوره کنونی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. به سخن دیگر شرایط عینی برای انقلاب‌های اجتماعی در سراسر جهان به وجود آمده است. آن چه کمبودش احساس می‌شود شرایط ذهنی یا نبود رهبری واجد شرایط کارگری برای سازماندهی انقلاب است. از این زاویه می‌توان از حرکتی به عنوان انقلاب نام برد. وقتی لنین و یا تروتسکی و سایرین رهبران مارکسیست از انقلاب ۱۹۰۵ نام می‌برند به مفهوم اعم آنست. زمانی که از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نام می‌بریم به مفهوم اعم آنست. درک این موضوع ساده برای یک مارکسیست انقلابی آن قدرها نباید دشوار باشد.

اما همین استفاده از کلمه اعم انقلاب نیز از دیدگاه مارکسیست های انقلابی باید منطبق به وضعیت مشخصی باشد. ما زمانی به یک اعتراض توده ای و یا حرکت خیابانی نام «انقلاب» به شکلی کلی می دهیم که تمام اقشار و طبقات تحت ستم جامعه وسیعاً در آن شرکت داشته باشند. در انقلاب ۱۹۰۵ صرف نظر از رهبری آن انقلاب که بدست یک کشیش بود (پدر گاپون) آن انقلاب شامل تمام اقشار تحت ستم و به ویژه کارگران و دهقانان و تشکل های مستقل کارگری آن دوره و همچنین خرده بورژوازی شهری شد. در انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ ایران همین طور بود. لطفاً شما از رهبر دانشمندان آقای آلن وودز سؤال کنید بر اساس چه تحلیل مشخص از ترکیب اجتماعی حرکت های توده ها، پس از انتخابات در سال ۱۳۸۸، ایشان به این نتیجه رسیدند که: "... یک چیز قطعی است. ایران هرگز به گذشته بازمی‌گردد. توده‌ها آغاز به حرکت کرده‌اند و جنبش به این آسانی متوقف نمی‌شود. ما حق داریم که با اطمینان بگوییم: انقلاب ایران آغاز شده است." از آقای آلن وودز سؤال کنید کدام بخش از جنبش متشکل کارگری- مانند شرکت واحد، کارگران ایران خودرو، هفت تپه که همه رهبران آن ها هم آن روز و هم امروز در زندان بسر می‌برند- در این به اصطلاح انقلاب پس از انتخابات ۱۳۸۸ شرکت داشتند. اگر رهبر دانشمندان حتی یکی از اعلامیه های رهبران شرکت واحد و ایران خودرو را که اعلام تحریم این انتخابات و تظاهرات در پی آن را داده بود، پیش از اعلام این موضع شتابزده و بی اساس می خواند، دچار این کلی گویی های بی اساس نمی شد، که باعث تمسخر کارگران ایران و نیروهای انقلابی در سراسر جهان شود. چطور شما می توانید یک اعتراض عموماً مربوط به طبقه متوسط را با تمام از خود گذشتگی های انجام شده که مورد حمایت من و سایر مردم ایران است، با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مقایسه کنید؟

زمانی که مارکسیست ها انقلابی از کلمه "انقلاب" به مفهوم اخص آن استفاده می کنند؛ منظورشان این است که وضعیت انقلابی در جامعه به گونه است که می تواند به انقلاب پرولتری منجر گردد. آیا طبقه کارگر آمادگی و توان سازماندگی انقلاب را دارد؟ آیا وضعیت به پیروزی انقلاب منجر می شود؟ آیا وضعیت به اعتلای انقلابی خواهد انجامید؟ تمام این سؤالات را نمی توان بدون ارزیابی دقیق از وضعیت خود کارگران و تناسب قوای طبقاتی در جامعه، پاسخ جامع داد. در این جا برای اثبات این موضوع نقل قولی از لنین در اوائل ۱۹۱۵ در باره روش ارزیابی از موقعیت انقلابی در زیر آورده می شود: "برای یک مارکسیست این تردید ناپذیر است که بدون موقعیت انقلابی، انقلاب غیر ممکن است، به علاوه هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی شود..." (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - جلد ۲۱ ص ۲۱۳) یا اینکه: "موقعیت انقلابی در اغلب کشورهای پیشرفته و قدرت های بزرگ اروپا وجود دارد. آیا این موقعیت برای مدتی طولانی ادامه خواهد داشت؟ تا چه اندازه وخیم تر خواهد شد؟ آیا به انقلاب منجر خواهد شد؟ این چیزی است که ما نمی دانیم، و هیچکس نمی تواند بداند. پاسخ آن در تجربه ای که در طی رشد روحیه انقلابی و گذار به عمل انقلابی توسط طبقه پیشرو پرولتاریا بدست می آید، داده خواهد شد" (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - جلد ۲۱ ص ۲۱۶).

نقل قول لنین با اتکا بر نظریات بلشویزم که خود حامل چکیده بخش عمده تجارب نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان است، نشان می دهد که اگر در وضعیت کنونی کسی مانند رهبران آقای آلن وودز یافت شود که در مورد ایران شعار "آغاز انقلاب" را بدون ارزیابی از تناسب قوا و درک موقعیت ویژه طبقه کارگر، بیان کند، دچار کلی گویی شده است. آقای عزیزی متأسفانه شما به جای انتقاد از نظر رهبران و انحراف او از دیدگاه های مشخص مارکسیستی، از او همانند سربازی که فرمانبردار ژنرال خود است، هنوز حمایت می کنید! این شیوه از فرمانبری کورکرانه از رهبران خود ریشه در تربیت شما در درون دو حزب بورکراتیک یعنی حزب کمونیست کارگری و سازمان آلن وودز دارد. توصیه من به شما این است که واقعیت های جامعه ما را متکی بر نظرات مارکسیستی تحلیل کنید و موضع خود را به صراحت اعلام نمایید. حتی اگر رهبرانتان دچار لغزش شده باشند. اگر چنین نکنید، متأسفانه هیچ کس در ایران نه در میان جوانان «سبز» و نه در میان کارگران مبارز، شما را جدی نمی گیرد. مسلماً جوانان سرخ شما را مردود اعلام می کنند. هنوز این فرصت برای شما امروز وجود دارد که میان نظریات مارکسیزم انقلابی و خرده بورژوازی رادیکال، یکی را انتخاب کنید. برخورد تاکتونی شما در این نظرات و مقاله ای که نوشته اید، نشان داده است که در صف جریانات خرده بورژوازی قرار گرفته اید. اگر چنین است، لطفاً انتظار نداشته باشید که کسی به سازمان «عظیم» بین المللی شما و آن رهبر سازمان تان آقای آلن وودز تمایلی نشان دهد. موفق باشید

جهانگیر سخنور:

آقای عزیزی. در مورد انتقاد آلن وودز از چاوز. می گویند که سازمان بین المللی شما به چاوز انتقاد کرده است. رفرنس های شما را به دقت خواندم. همه این انتقادات مربوط به یکسال پیش می شود. درخواست من از شما این است که انتقادات آلن وودز و سازمان بین المللی و یا هر بخش آن را در زمان سرکوب جوانان ایران- در سال ۱۳۸۸ که آقای چاوز با وقاحت اعلام کرد جوانان ایران را سازمان سیا راه انداخته است همین جا عنوان کنید. چه مقاله و چه اطلاعیه ای از طرف شما انتشار یافت که دولت چاوز را برای حمایت از احمدی نژاد و ضدیت آشکار با حرکت های خیابانی (یا به قول رهبرتان آلن وودز- انقلاب)، رسماً محکوم کرده باشد؟ در انتظار پاسخ شما خواهم بود.

جهانگیر سخنور:

آقای آرش عزیزی (بابک کسرای). از شما محترمانه سؤال کردم که توضیح بفرمایید که درست پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ زمانی که آقای چاوز در سخنرانی تلویزیونی هفتگی خود گفت: "پیروزی احمدی نژاد یک پیروزی تمام عیار بود. آن ها می کوشند این پیروزی را لکه دار کرده و از این طریق دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند. من می دانم که آن ها موفق نخواهند شد.... دنیا باید به ایران و پیروزی محمود احمدی نژاد احترام بگذارد" و همچنین بلافاصله پس از سرکوب جوانان در خیابان ها فرمودند که جوانان معترض در خیابان های ایران را سازمان جاسوسی سیا به راه انداخته و هدایت می کند"، در این زمان، رهبرتان آقای آلن وودز و یا دبیرخانه بین المللی و یا هیئت اجراییه ای ام تی که شما از اعضای آن هستید، چه نقدی به دوست خود چاوز در اعتراض به اتخاذ چنین مواضع ضد انقلابی داشته؟ لطفاً آن مقاله یا اطلاعیه و یا اعتراض نامه را در این جا ارائه دهید. چنان چه در آن زمان آقای آلن وودز چنین نقدی را نکرده است، لطفاً به عنوان کسی که خود را سیاسی و انقلابی معرفی می کنید، اعلام کنید که او چنین نکرده است. در آن صورت نظر خودتان را بفرمایید که عدم دخالت آقای آلن وودز در آن دوره حساس نسبت چاوز چه معنایی می توانست داشته باشد.

مشتاقانه در انتظار پاسخ شما هستم. در ضمن آقای آرش عزیزی، شما باید توجه کنید که هم اکنون این نظرات از سوی صدها نفر در خارج و داخل ایران خوانده می شود و شما اگر ذره ای احساس مسئولیت سیاسی در مورد کلمات های خودتان داشته باشید، می باید یا ادعای خود را در این جا ثابت کنید و یا آن را تکذیب نمایید. سکوت شما نشانگر بی پرستی سیاسی تلقی خواهد شد.

جهانگیر سخنور:

آقای آرش عزیزی،

اول، سازمان بین المللی شما «آی ام تی» دارای یک مرکزیت است که در مورد کلیه مسایل سیاسی موضع گیری می کند. این مرکزیت به نام دبیرخانه بین المللی یا «آی اس» است، که در رأس آن آقای آلن وودز قرار گرفته است. ابزار تبلیغات و موضعی گیری این سازمان در سائیتی به نام مارکسیست دات کام متجلی است. تمام مواضع رسمی این سازمان بین المللی در مارکسیست دات کام یا به امضای اعضای دبیر خانه بین المللی صورت می گیرد و یا با امضای آلن وودز.

همان طور که در کلمات های پیش درخواست کردم، مایل هستم مواضع رسمی رهبری سازمان شما را پس از انتخابات- به ویژه در محکوم کردن هوگو چاوز- در این جا منعکس کنید. با عرض معذرت، هیچ کدام از چند مقاله ای که استناد کردید موضع آلن وودز و یا رهبری اصلی سازمان آی ام تی، نمی باشد

آقای آرش عزیزی لطفاً با ردیف کردن یک سری مقالات که توسط افرادی خارج از رهبری اصلی این سازمان نوشته شده است، به خوانندگان این نظرات توهین نکنید. سؤال این است: آیا رهبران اصلی شما و مشخصاً آقای آلن وودز در آن دوران حساس در کنار مردم ایران قرار گرفت و یا در کنار چاوز و غیر مستقیم در کنار احمدی نژاد. اگر ایشان موضعی

اعلام کرده اند لطفاً ارائه دهید. اگر به دلایل دیپلماتیک و رابطه دوستانه با چاوز سکوت برقرار کرده اند، لطفاً نظر خود را به جوانان ایران در مورد این سکوت چند ماهه ذکر کنید.

دوم، مقالاتی که توسط برخی از بخش ها نوشته شده است، هیچکدام صحبتی از محکومیت و یا نقد غیر مستقیم هم از چاوز نمی کند. این مقالات اولیه زیر فشار گروه سابق ایران در آی ام تی یعنی گرایش مارکسیست های انقلابی نوشته شده و برخی مقالات هم به وسیله خود آن ها ترجمه شد (مانند مقاله ترجمه شده توسط آرمان پویان). شما از این مقالاتی که از سوی برخی از اعضای آی ام تی در کشورهای مختلف نوشته شده است یک جمله بیاورید که نشان دهد که این افراد موضع ضد انقلابی چاوز را در حمایت از احمدی نژاد، مشخصاً محکوم کرده باشند.

سوم، مواضع رسمی سازمان شما در نقد به چاوز به زمانی مرتبط می شود که پروژه بین الملل پنجم چاوز که آی ام تی قرار بود در آن شرکت کند، منتفی شده بود. به عبارت دیگر چاوز با رهبری سازمان شما روابط دوستانه را بهم زد. در آن زمان بود که آقای آلن وودز و رهبری سازمان شما در مورد مشخص لیبی- که چاوز به همان روش ضد انقلابی که از احمدی نژاد حمایت کرده بود، از قذافی حمایت کرد- مجبور شد انتقاد کند. نفس انتقاد آن دوره اشکالی ندارد. اما علل آن صرفاً بر اساس بهم خوردن رابطه با چاوز بوده است.

آقای آرش عزیزی در سیاست بین المللی مدافعان طبقه کارگر مقوله ای است به نام «فرصت طلبی» که بسیاری به آن آغشته هستند. فرصت طلبی در امور سیاسی به این مفهوم است که مواضع سیاسی بر اساس زدوبندهای سیاسی و نه منافع واقعی کارگری و توده ها اتخاذ می شود. یعنی از یک سو گفته می شود در ایران «انقلاب آغاز شده» - که در میان جوانان محبوبیت کسب شود و در عین حال، از طرف دیگر، به دلیل زدوبند با یک رژیم بورژوازی و گرفتن چند مقام و موقعیت از او، همان به اصطلاح حرکت انقلابی، حمایت نمی گردد. و در مقابل فردی که رسماً این به اصطلاح انقلاب را منتسب به سیا و ضد انقلاب معرفی می کند، سکوت برقرار می شود.

آقای آرش عزیزی، این فرصت طلبان که شامل رهبران شما به ویژه آقای آلن وودز هم می شود، جاییگاهی در میان گرایش های انقلابی و جوانان و کارگران ایران نخواهد داشت. تلاش شما برای جلب افرادی به این سازمان سراپا فرصت طلب ناکام خواهد ماند. تنها کاری که شما به عنوان یک جوان می توانید انجام دهید اینست که به جای دنباله روی کورکورانه از این رهبران فرصت طلب و تبلیغات مواضع سراپا انحرافی آن ها در میان برخی از جوانان، خودتان را تا دیر نشده است از این منجلاب نجات دهید.

من در کامنت آتی به جمع بندی خود از مواضع سازمان شما بر اساس مواضع فرصت طلبانه رهبری تان خواهم پرداخت. در عین حال منتظر توضیحات شما هم در مورد سه نکته بالا خواهم بود. موفق باشید.

میلیتانت: جمع بندی بحث با آقای آرش عزیزی (بابک کسرای) پیرامون مواضع آلن وودز و سازمان آی ام تی.

در نظرات پیشین، با صراحت از آقای آرش عزیزی مکرراً سؤال شد که نقد مشخص رهبران آقای آلن وودز را در چند ماه نخست سرکوب های سال ۱۳۸۸ در ایران نسبت به آقای هوگو چاوز به خوانندگان معرفی کنند. ایشان به جز مغلطه، بازی با کلمات و معرفی چند مقاله بی ارتباط به موضوع (آن هم نه مقالاتی که از سوی آلن وودز نوشته شده باشد) از این کار طفره رفتند. ایشان در عمل نشان دادند که صداقت یک فرد سیاسی در برخورد روشن و شفاف را ندارند. علت این است که ایشان تنها به عنوان یک مترجم و متأسفانه پادوی سیاسی آقای وودز (قصد توهین شخصی به ایشان نداریم، اما هیچ صفت دقیق تری برای توصیف موقعیت ایشان یافت نمی شود) در میان ایرانیان ظاهر شده و هدفش سربازگیری برای سازمان بین المللی بی اعتبار «آی ام تی» است. ایشان به عنوان مطیع اوامر آلن وودز، هیچ چیزی برای گفتن ندارد به جز تکرار اتهامات او نسبت به انقلابیون و توجیه فرصت طلبی شان در مورد ایران. از این رو ایشان را برای انحرافات رهبریشان نباید مورد سرزنش قرار داد. از این دست افراد خرده بورژوا در میان احزاب سانتریستی امروزه بسیار دیده می شوند.

نکته اول، سازمان آی ام تی به رهبری آلن وودز از لحاظ سیاسی یک جریان فرصت طلب است. همان طور که در نظرات پیشین به تفصیل نشان داده شده است، این جریان برای گرفتن خرده نانی از چاوز در درون یک پروژه به نام "بین الملل پنجم"، تمامی اصول خود را زیر پا گذاشت و در مقابل موضع ضد انقلابی چاوز سکوت کرد. در این بین نیز هرگونه انتقادی از درون سازمان، به وسیله این جریان در نطفه خفه شد.

نکته دوم، سازمان آی ام تی به رهبری آلن وودز به لحاظ تشکیلاتی، یک جریان بورکراتیک است. این سازمان همانند بسیاری از احزاب سانتریستی، کاریکاتوری از حزب انقلابی بین المللی است. اعضای آن عمدتاً متشکل از طیف های خرده بورژوازی می باشند و ارتباط این سازمان با جنبش کارگری و دانشجویی صرفاً ارتباطی است قیم مآبانه با هدف تحمیل خط رهبری به آنان. سازمانی است به شدت بورکراتیک که اصولاً به حقوق گرایشات مختلف درون خود اعتقادی ندارد. متعاقباً هر فرد و جناحی که در درون این سازمان بین المللی کوچکترین نقدی به رهبری آن داشته باشد، به شکلی حذف و یا از سازمان اخراج می گردد. از این رو در سال های اخیر، شاهد اخراج ها و انشعابات بسیاری در این سازمان بوده ایم. به چند نمونه اکتفا می کنیم: یکی از کارگری ترین و جدی ترین بخش ها، یعنی اسپانیا با بیش از چند صد نفر از این تشکیلات همراه با قسمت هایی از بخش های ونزوئلا و مکزیک و کلمبیا از این حزب خارج شدند. بخش پاکستان که بزرگترین بخش آن بود به دو قسمت تقسیم شده است. بخش سوئد و لهستان به طور سازمان را ترک کردند. بخش ایران به علت انتقادات شدید به فرصت طلبی آلن وودز نسبت به چاوز پیرامون حمایت او از رژیم سرکوبگر ایران و همچنین کلی گویی های آلن وودز در مورد انقلاب ایران، با روش توطئه گرایانه و بر چسب اتهامات دروغین و بی اساس از آی ام تی اخراج شد.

نکته سوم، سازمان آی ام تی امروز دچار بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی است. از این رو با فرستادن پادوی ایرانی خود آقای آرش عزیزی به میان گروه های ایرانی مانند راه کارگر، جریانات اصلاح طلب و اکنون در میان فعالان نشریه آلترناتیو قصد دارد تا بخش ایرانی از دست رفته خود را مجدداً احیا کند.

نکته چهارم، برای خنثی سازی این گونه سازمان های انحرافی و غیر دموکراتیک و فرصت طلب، اپوزیسیون انقلابی و ضد رژیمی باید به افشای این جریانات انحرافی از هر طریقی که خود مناسب می داند، مبادرت نماید.



نشر میلیتانت

درس های انقلاب اکتبر

مازیار رازی

1917

نشر میلیتانت

آبان ماه ۱۳۹۱



نشر میلیتانت

انقلاب

و

سوسیالیسم

نشر میلیتانت

آبان ماه ۱۳۹۱



نشر میلیتانت

نگاهی به بحران جهانی

سرمایه داری



گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

بهمن ماه ۱۳۹۱



نشر میلیتانت

مارکسیست های انقلابی و مسأله «جنگ»



LATUFF 2007

بهمن ماه ۱۳۹۱



نشر میلیتانت

مارکسیسم

و

آنا رشیسم

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

اسفند ماه ۱۳۹۱